



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله العليم القدیر والصلوة والسلام الكثير علی سید سله محمد النبیر
 المذیر وعلی عذرتہ الذین نزلت فیہم آیۃ التطہیر اما بعد ایس ابن اسیر
 بروضۃ الاحکام در بیان اکثر وجبات و شجبا و اغلب سائل حلال و حرام کہ بحسب اقتضای دل
 شرعیہ در نظر اول الانام التمسک بالتقلید سید حسین عجمہ المدعین کل للوشین و کوراج و مستند انہا
 ظاہر و واضع است و از مدت دراز جمعی از احباب ایمانی و اختلا روئے الناس بفتح تالیف آن جمعی
 لیکن بسبب ضیق مجال و قور شغال و توزع بالاسعار و غیرہ من در شت است تا انکہ فضیلت آن
 سعادت و نیالت تو امان جماعتی النساء الاغیر لایستند
 الا و حد زبده الفقہاء و الکلمین الخ المنظم محمد لایزال شمس افادہ و سباط طعمہ و آثار افادہ
 درین مخصوص استہام تمام در تحریر و استہار اوقات فرصت اول الانام مذکورہ بحث تحریر این اثر
 کردید و بتدریج المامی بارہ مذمائل العبد الرجوع الی شیطین الاکوال الدلیل بامہ احاطت سلاک
 احتیاط در مواضع تعارض و مجروحہ استنباط بسبب شک و یأس از خیر قوہ بفعل مدہ نفس مالک
 بها و سائر المومنین و هو الموفق والمعین از اثر خفیف این رسالہ و تالیف

چه غرض از ایجاد انسان در آمدن او از کثرت مردم باین جهان استثال و التماس و فرمان رب العباد و عباد
 پروردگار است تا ذخیره اخروی حاصل نمایند و آنچه برای حیات ابد بکار آید بعمل آند چنانچه است که بعضی
 از تکلیف عباد و عبادت باری عزوجل نمی توانند زیرا که او تعالی کامل بالذات و مستغنی از جمیع
 بهات است پس ثمره آن اختیار بندگان و تمیز نیک بدیشان و ایصال ثواب بیکو کار است پس بعد
 تصحیح اعتقادات صرف بهت بطاعات انهم واجبات است و چون اکثر احکام در این واسطه انبیا
 بخلق نمی رسد و زمانه انبیا علیهم الصلوٰه و التنا الفراض باقیه چه پیغمبر یا که سید پیران خاتم انبیا
 رخت مستی ازین جهان فابریستند و در عهد کرامت ممد آنحضرت رجوع خلق بان جناب بود و آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم علی حسب الحاجة تبلیغ احکام شریعت فرمودند پس در آن وقت قرآن و سنت سید
 و ارجان مستند احکام و مخرج خواص و عوام بود و آنحضرت صلعم کافه جایا و برایا بعد خود نهاد
 حدیث متفق علیه بن الفریقین انی ناکر فیکم الثقیلین کتاب الله و عترتی ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا بعد
 ماورایا تباع ثقلین فرمودند پس اوصیای اثنی عشر آنحضرت صلعم حافظان شریعت و مروّجان احکام
 ملت و مخرج و ملاذ خلق بودند که از زمانه آنحضرت صلعم بانصرم رسید و امام العصر و الزمان از
 بغی و حد و ان ظلمه غاکب شد رجوع خلق در اکثر احکام تجاب کجید و اخبار و آثار آنحضرت منحصر گردید
 و فهم کلام حضرت ملک علام و احادیث حضرت خیر الانام و ائمه معصومین علیه و علیهم السلام بسبب عبرت
 و استمال آن بر مطلق و معتد و عام و خاص و حکم و تنایه و مانع و منسوخ و دلالت منطوق و مفهوم
 و عارض و آیات بحسب ظاهر و تراجم و وجه مرجع محتاج است بنظر و فکر و تتبع و تجر و اطلاع بر کلام
 و مخالفه سلامت طبع و استقامت فهم و این همه حاصل نمیشود در زمان مکر برای صاحب عقل
 کامل و علم و فکر و حد ناس باشد تا بعد ابعان نظر و استقراغ و در ده سریه مخصوص مسئله
 خلاصه بعد تلخیص دلائل استنباط مسائل نماید و چنان نیست که جمعی از اخباریه و هم که کرده اند که هر کس
 قلیل از علوم ادویه فهم عبارت عربیه حاصل نموده حکمی از احکام را در حدیثی از احادیث معصومین
 حکم بان تواند کرد و قیاس حال خلق در زمان غیبت بر حال آنها در زمان حضور چنانکه اخباریه میگویند

و بدانند که در این عصر

اینکه در این کتاب
نویسند که این کتاب
نویسند که این کتاب

با وصف تماشایی از قیاس بر این قیاس القارور را با قیاس خفیه تم تجزیه
زیرا که اعضا و اشکالی که درین میان غیبت نسبت استلزامی با آن خلاف روایات اختلاف انهمام و
او بام و داده محتاج میکند بطرف تجزیه تام و معانی نظریه فیه این احکام قرآن و احایث اهل ذکر
علیه الصلوٰه و السلام کار کس نیست بلکه مفاد حدیث که لیکن المرء فقیه یا حتی تفهیم معارضین
ملاصفا جمعی است که تفهیم و ادراک صحیح و من یلم و راسی تقیم تصف باشد و یا ضعیف
علیم کشیده و کلمات و قرائن انصاف بر هر طری که درین با دخل دارد اطلاع داشته و مواضع دلالت
لایق و معنوی را نشان میدهند و از اخلاط و وجوه اشتباهات با خبر باشند و کسیکه چنین مرتبه نرسود و از حد
خارجی مانند و مجتهد لازم است که کمال اهتمام در معرفت احکام نماید و خود را از مواضع تصدّد و مسابله
جاه و ریاست منزه دارد و اخلاصا و باطنی مسائل را کمال کار در نگاه پنجه مفهوم شود و آن عمل نماید و چون
حصول این مرتبه کسی امین نیست بلکه بر اکثر خلق متعسر است بر بسیاری مستعد و تکلیف سا قنر نیست و نظیف
ایشان است که تقلید مجتهدین نمایند و رجوع بقول ایشان کنند و اخبار یا از ائمه از ان کزیری
نیست محققین شان بر هر چه علی سبب فهمیم تحقیق میکنند عوام شان با نهار رجوع میکنند اگر چه از لفظ اجتهاد
و تقلید تماشایی میکنند و بهیچ وجه تفسیر نمینمایند و تقلید اخبار ابراموات ترجیح میدهند و قول اسکا
خود را ساطح حکم میدانند پس انکارشان از تقلید و رجوع بعالم دین بلکه مجتهدین محض
سالی است با آنکه جواز رجوع عامی بعالم مفاد آیات و روایات ثابت است
قال الله عز وجل لا تجدون کفر من کفر طائفة منهم طائفة لیتفقوا فی الدین
لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم فاعلموا انهم یخذون وقال الصادق علیه السلام
یظن الی من کان منکره و حدیثنا و نظریه حلالنا و حرماننا و عرف احکامنا فایضا و به
حکما فان قد جلّه علیه حکما فاذا حکم حکما فلم یقبل منه فاما استخیر بحکم الله و علیه
والله یمینا رد علی الله و رد علی الله علی حد الشرک بالله و لکن شرط است عادل و تقوی و بهر کار می تصف
و چنان نیست که مرتبه عالیه هم و کمال داشته باشد بقول او اعتماد توان کرد چه با فسق

و فخر قول او محل اعتماد و وثوق نمی تواند شد چنانچه از حضرت امام حسن مجتهد علیهم السلام نقل
 است که عوام است ماهرگاه بدانند از فقهای خود فتوای ظاهر را و تعصب شدید و کالب رجطام
 دنیا و حرام دنیا و اکرام و اعانت دوستان خود هر چند قابل اذلال و امانت باشند و اذلال آنها
 قویکه ایشان بدانند هر چند آنها قابل اغراز و اکرام باشند پس تقلید ایشان کنند مانند طایفه
 یهود اند که خدای عز و جل ایشان را ذم نموده بتقلید و اتباع علمای فاسق فحاح و اهل اختلاط
 اجبار هم اربابا من دون الله و اما هر کس که از فقهای نفس خود را صیانت و عین خدا را حفاظت
 کند و مخالفت با هوای نفسش را طاعت حکم مولای خود نماید عوام است که تقلید او کنند و آن نمی باشد
 بعضی از فقهای شیعه بر جمیع شان انتهی دارد و آنکه من جملة کلامه علیه السلام و این است صریح است در جواب
 تقلید صحابی علمای امامیه و همین است مقتضای ادله عقلیه و الاکلیف محال لازم آید و مجتهد را تقلید مجتهدی
 دیگر نمی سد چنانکه او و ثبنا و عوام تقلید احمیا میتوانند کرد و بالانفاق و آما اموات پس در تقلید مختص
 اختلاف است با وصف امکان تقلید مجتهدی جمیع بقول است شکل است زیرا که جز از اتباع قول مجتهد
 حق قطعی است عدول از قطع و یقین بغیر آن جائز نیست و چگونه مجتهد که موجود است برخلاف تحقیق
 اجازت تقلید قول دیگری که در نظرش بطلان آن ظاهر است اند و اذ قابل و هرگاه این را دوستی پس
 بدانکه معنی معروف تقلید که اتباع قول غیر است بلا تخریج دلیل درین مقام مرا نیست بلکه مراد از آن در
 اینجا نیست که دلیل تفصیل هر سلسله را تقلید نمی و اند و نمی تواند یافت نه نه مطلق دلیل و معنی
 دلیل اجالی که از عقل و نقل در اجالی مراتب ضعیف است یا محال است سوال تقلید در اینجا
 راه توسعه است و با حقیقت شرعیه و عرفیه و کسانیکه عیارت دریافته اند
 و تبهات باطله علمی اعلام را مورد طعن ساخته اند و در این امر و ثانیه ضرورت
 است برای سر علمی از سباده و اصول که در تحصیل سائلان علم در کار است و ضرورت
 است از برای علم فقه از علوم ادبیه انحراف و صرف لغت معانی و بیان از علوم
 منطق کلام از برای یکی بعد یکی و فایده است فقیه تواند کرد و علم تفسیر آیات احکام و روای

اینها هم در علم رجال حرام و تقدیرا و معرفت مواقع اجماع و موارد و خلاف و فتناع چه بسیار است که
در ترجیح حدیثی بر حدیث دیگر محتاج بآن میشوند و گاه است که روایات معارضه اجماع را مایل
یا مطروح میدانند و از اینجا است که صاحب تفسیر نور الثقلین با وصف اخباریت در دیباچه تفسیر
که جناب هم کرده ام سر حدیثی را که تعلق تفسیر شران دارد لیکن بعضی از آن که خلاف اجماع است
در آنرا مایل اند و از عمده ماتیوقت علیه الفقه علم اصول فقه است و همه این امور از قبیل نظر
استنهاست و قره قدسیه که عبارت از طبع و قواد و ذهن نقاد و ملکه استنباط احکام است اول
شرعیه بعقل سلیم و فهم مستقیم علاوه بر همه آن جمعی از مدعیان اخباریت که سبب تحقیق نرسیده محض
مأم اخبار را بر خود بستند عمل اصول را منافی عمل باخبار دانستند و در خاطر شان خیال جا گرفته که
کسیکه عمل با اصول میکند عمل خیر نمیکند و عمل با اصول تسیم عمل باخبار کرده اند و نه فهمیده اند که
در علم اصول بحث از ادله شرعیه و از کیفیت استدلال از قرآن حدیث است و معرفت این علم مثل علم
نحو و صرف و بصیرت و فهم مقاصد کتاب و سنت انانیت میکند و گسائیکه ترجیح بدرجه کمال نموده اند
شرائط چند در استنباط حکم که در اجتهاد معتبر است افزوده و طایفه توسط را اختیار کرده اند و میگویند
مخن نسلک نجد این فنیک النجدرین و کتب فقهیه شان مملو است از اکثر مسائل اصول کمالا یخفی علی من طالع
المفاتیح و الحقائق و الدرر البخیه و ان اختلافت اقاوایم فی بحله فائده ثالثه بدانکه بعضی اعلام
فرموده اند که در فقه و فقهیه با اعتبار اجتهاد و افتاد قضائیه حکم است که هر حکم لاحق از آن استلزم
سابق خود است و این است که اول است که او را عمل تحقیق و اجتهاد خود جاز بکلام لازم است
اگر چه حکم او بر دیگری نافذ نباشد و این حکم ثابت است برای هر آن کس که برای او قریب اجتهاد
حاصل باشد از هر جهت است و این را علم و ادب و او بر او موجود و بشد چه و میانه خود خدا
بکلیت است بعمل ربونی تصویق و توانایی است که هر فتوای او بر مقلد نافذ باشد و این مشروط
است به ثبوت اجتهاد در مقلدین و وضع عرالت و تقوا اسی و عدم وجود اهل از و بختی که
بشمار از اتباع او و حکم مجتهد بر مجتهد دیگر نافذ نیست مگر اعتبار قضا کما یافی و ثالث است

که حکم او بر مجتهد دیگر منافذ نشود و آن مختص است بقاضی جامع الشرائع و در خصوص بعضی از فتاوی
 و قطع دعای هرگاه این ادعاست پس آنکه در صورت تعدد مجتهدین جامع الشرائع بر تصدیق است
 مجتهدین مقدم نیست در تقلید کسی که از آنها خواسته باشد و بعضی هم میتوانستند بلکه به سبب که از
 مجتهدی اخذ کرده و بر حکم آن داده عمل نموده نقص آن را ننویزند و اگر چه در مثل آن جوی
 بر مری میتواند کرد و اگر در علم فقه و مایه تعلق به مراتب متفاوت باشد باقی بماند و کرب
 خواهد بود و ثابت میشود و اجتهاد و مراتب آن با اختیار است آنرا داشته باشند و این
 و تصدیق فضلاء اصهار و از عان علمای اخبار را اهل اعتبار هرگاه معارضی نداشته باشند
 فائده را بعهده بیاورند و اخباریه دعوی حصول قطع و یقین بصدد اخبار موجوده در کتب
 اربعه و مانند آن بنمایند و بر ترویج احادیث و تقسیم آن بصحیح حسن و وثوق ضعیف مجتهدین
 بعمل می آورند زبان طعن میکنند بی خبر از آنکه علم اصحاب اخبار احوال بود و تواتر و
 اکثر منفقود و انضمام قرائن هر گونه منفی قطع بصدد ورنه شده و اعتماد سبب بر قرائن و تحقیق
 او برای دگر بی فائده قطع نمیکند و منتهای حسن ظن حجاج است علم عجیب آنست که محدث
 کاشانی در وصف اخباریت و ادعای عمل و علم این چنین بصدد نقل اخبار که نشدن
 رمضان از سی و زور و این که دلالت دارد بر آنکه راه بر صانع مثل سار شهوت گفته که هر سبب
 محل اشکال است بسبب تعارض اخبار مگر آنکه روایات او اسطاعت بظواهر قرآن و تفسیر و تعلیقات
 واقع در آن بکلام امین پیری نمی ماند بعد است که از خطای چنین کلمات صدور یافته باشد بلکه
 بوی وضع و اختلاف از آن بشام جان میرسد استحقاق حصول کلام بقدر حاجت پس نظر بر اهل ملاحظه و
 که با وصف آنکه این روایات را اساطیر اخبار و اخبار شیوخ است که هرگز اند محدث کاشانی
 در آن مظنه وضع و اختلاف را راه داده پس قطع و یقین بصدد جمیع اخبار را از این راه علم السلام
 کجا باقی ماند علاوه اینکه در راه تنگ بدو تسلیم و تقیم اندک نمایند بکتب الرجال و در او معجز
 نبود پس احتمال مخالفت واقع بکذب عوام یا سبب او و هم را دینی مانند آن از خطه

حضرت امام مطهر قدس سره فرموده اند که با این که قطع بصدور توان نمودن ثقت الاسلام محمد بن یعقوب
 کلینی نزد خود است این سخن را روایت کرده که بخد مت جناب امیر علیه السلام عرض کردم
 که من از سلمان و مقداده ابوذر رضی الله عنهم بعضی کلمات در تفسیر آیات و احادیث جناب
 که از حضرت رسالت روایت نموده اند شنیدم که مغایر تفسیر حدیثی بود که در دست دیگران
 است تصدیق کلمات سلمان و مقداده و ابوذر را میگردانید بکفر از شنیدم آیا امکان میفرماید
 مردم بجهت درستی خبری جز دروغ می بستند و قرآن حسب خواستش معنی میکردند حضرت
 فرمود که هرگاه سوال کرده پس باید که جواب بگویند و شنیده بگویند بلکه در دست مردم حق
 باطل و صدق و کذب ناخن و منسوخ و عام و خاص و محکم و متشابه و حفظ و ویران و مغلوط گردیده
 و بدستیک در عهد کریمت مهد آنحضرت هم مردم را بنحضر دروغ بستند تا آنکه حضرت استقامت
 بر خاست و خطبه بفرمودند و فرمود ای گروه مردم بدستیک که کثرت دروغ بستند مردم
 بر من پس بدانید که هر کس که دروغ بگوید من باید که جای قرار خود در جهنم میدارد اما ده گنبد
 و بعد آن هم مردم دروغ بستند بر آن حضرت و جز این نیست که روایات ایشان از چهار
 رسیده که قسم بختم ندارد اول مردی است که منافق بوده است که اظهار اسلام میکرد و در میان
 بان معتقد بوده و از دروغ گفتن بر رسول خدا کینه داشت و آنرا اثم و گناه نمیدانست پس اگر مردم
 میدانستند که اینک منافق و دروغگو است قول او را قبول نمیکردند لیکن آنها گفتند که اگر این
 صحبت داشته و آنحضرت را دیده و کلام حضرت را شنیده این صحبت را اگر گفتند از و باین سبب که
 از حال او آگاه نبودند و حال آنکه خدای تعالی خود را به و با آنحضرت بانچه خبر داده و وصف
 کرده آنها را بانچه وصف کرده پس فرمود حق تعالی که وقتی که می بینید آنها را خوش می آید میهم
 و صبر بر آنها بهر آنکه صورتی است ای خود را بهیئت مومنین مخلصین از آسمان انداخته و اگر کلام
 میگویند گوش می شنایان تا آنکه از عید از آن باقی انداخته آنها را بر رسول خدا و آنحضرت
 بیان صلاوات دعوت کنندگان بسوی ایشان و منزه بر و در میان کذب و بیسبب

[illegible]

در این کتاب ده امیر آئینه است که روایت از ترک میکرد مولف گوید که این قسم را وی نیز اخذ حاصل
بر زمان نبوی و در دو کتب بود و نسیان مثل طبیعت شایسته است برای انسان پس در اهل زمان این احتمال
راه دارد و از اینجا است که شیخ الطائفة شیخ ابو جعفر طوسی علیه الرحمه که مصنف و کتاب است از کتب
حدیث و در مذنب الاحکام جایجا در روایات مختلفه احتمال هم را وی ذکر فرموده و بر تنبیخ خیر آن
نسخه را در دو من ثبات فلیرجع الیه علاوه بر سهو و عدم احتمال خطا در فهم هم در هر راوی که
منقول است و بجوای نقل بالمعنی در احادیث وارد است چون و اوه معصوم نبوده اند و وقوع خطا
از آن مانع نیست پس چگونه منقطع الصدور تواند بود و آری در زمان غیبت بغیر از رجوع روایات
ایمیرا علیه السلام و الصلوة بعد تحقیق حال و اوه در عایت مرجحات و قرائن محسب سبع
و طاقت چاره دیگر نیست پس تحقیق و تنقید بر کس که لیاقت آن دارد لازم است و لهذا اعلی اعلام
بتحقیق حال و اوه اهتمام تمام بکار برده اند باز آمدیم بر سر ترجمه حدیث باز در بیان قسم سوم فرمود که
سیوم مردی است که شنید از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله خبری را که امر بآن میفرمود و آنحضرت بعد از آن خبر
نهی نمود و این کس افغان نهی بی خبر است یا شنید آنحضرت را که نهی میفرماید و بعد از آن آنحضرت امر بآن
فرمود و این مرد از آن آگاه نشد پس منسوخ را بخاطر داشت و ناسخ را نیافت و اگر میدانست
که این حکم منسوخ شده بر آئینه آنرا ترک میکرد و اگر مردم میدانستند که آن حکم منسوخ را
روایت کرده اند از آنکه میگردد و در هر قسم که گوید که آن حکم مختص است باخبار نبوی و شیخ
احکام و در این باب رسالت و منسوخ است و آنحضرت از پنجمان زرقه است مگر
بعد از آن که این و تمام است پس در احکام را بوسی بر حق و جانشین مطلق خود اغنی حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام را که در این روایت می آید و هر یکی از امان بعد از آن مطلع بوده
پس نسخ حکم و اخبار را علیه السلام نمی تواند شد آری برای اخبار ائمه هدی و وصی دیگر برای
اخوان است که اختصاص باخبار ائمه دارد و در احادیث نبویه مثل آن جاری نیست و اگر
از آن است و آن احتمال تهیه است چه بعد حضرت سالتاب هرگاه دشمنان این

بیرون آمدند و نصیحت حق الهیست علیه السلام پروردگار خدای تعالی است که در حق خود مقهور گردید و در حق
خوف جبار است و از هر افعی حاضرت ترسان بودند و اثر اوقات کار بندگی می شد
و اینجاست که در بعضی روایات مثل مقبوله عمر بن خطاب و غیره که در ترجیح اخبار ما ذکر شده وارد
است خدا با خاندان العامة و دع ما و افقرهم باز آنحضرت در بیان قسم بر این قسم
روایت فرموده و چهارم کسی است که دروغ نه نسبت بر رسول خدا می دهد و ششم
دروغ را بجهت خوف خدا و تعظیم رسول خدا می گوید و هفتم کسی که در بکار ترجیح را می دهد است بجهت
گرفته پس و این میکند آنرا بر هیچیک شنیده است یا نه کم کند و آن دو میان مانع و منسوخ
و ادیه بدستیکه قول رسول خدا صدم مثل قرآن مجید یا منسوخ و عام و خاص و محکم و متنبیه
و گاه است که کلام نبوی و محمل سید را تا آنکه فرمودیش تبیین شود و اگر و ناقص است طلب
که خدا و رسول او صلعم مراد گرفته و نبوی و جمیع صحابه و سوانح اصلی اند علیه السلام و کلام که از حضرت
را که از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پرسیده اند و بعضی مردم می پرسیدند و طلب فهم
جواب آن حضرت را نمی کردند تا آنکه دوست می داشتند که اعرابی تازه بر آید پس بی تکلف
از آن حضرت به پرسد و اینها بشنوند بعد آن حضرت امیر علیه السلام باین فرمود که
من بخدمت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خلوت و جلوت می رسیدم و هر روز
و هر شب نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم می رفتم و بی نهایت تعلیم می گفتم و بسیار
که آن حضرت مرا شرف می ساخت و هرگاه نزد آنحضرت می رفتم جلوت می نمود و من می دانستم
خود را بر بنیخیزانید از نزد من و هرگاه نزد من قدم به میزد و فایده می بینید پس از آن
نزد ما بر بنیخیزانید پس هیچ چیز را از آنچه خدا به پیغمبر خود تعلیم فرموده که آنکه شست که آنکه بنیم
و دعا که در برای کن جلالت مرا از علم و حکمت و نور پر کند پس فرمود که در روزی که آنحضرت در
فرموده و به ای من هیچ چیز را از آنچه خدا به پیغمبر خود تعلیم فرموده که آنکه شست که آنکه بنیم
لاج کرد و آنکه از آنکه به تعلیم آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و امیر می رسید و این امر هر

در بیان این مسئله که در علم فقه اختلاف میشود و نیز واضح گردید که حکم و متشابه چنانکه
در قرآن مجید و احادیث و اخبار نبوی و روایات دیگرست و روایات دیگرست فادمی شود که در کلام
ایده علیهم السلام نیز یک متشابه است و حکم و وجوب التاب است و متشابه و وجوب التاب و وجوب التاب
که در کلام این ائمه است و تعیین صایق تفویض علوم با حضرت لالت میکند بر اینکه جمیع علوم از وی
در حضرت جمیع است و لکن ازین امر لازم نمی آید که جمیع علوم از آنحضرت بهر یک از علما رسید
باشد و ثابت است اینها و تقلید باشد و اوهای قطع در هر سلسله خبر نیز بطرز وجه کلیه یا اکثر
در فروعی احکام دعوی سانیست انداختن شیخ الحدیث شیخ یوسف بحرانی رحمه الله اعرف
بدرست اکثر احکام فرموده و بعضی از علمای اخبار این نزاع را نزاع لفظی بر گردانیده و باین
را با یکدیگر بغیر تفسیر نموده و اختلاف ایشان در جزئیات مسائل اول دلائل است بطلان
و آن مختصر و اختلاف روایات نیست بلکه در اکثر جاها اختلاف انهام و تطرق و اتمام و نقد
تبع نام در اخبار ائمه انام و ما شاکل فلک باعث بران میباشد و احتمال خطا و ثواب
در این مطلق و لا معصوم الا من عصمه الله است که تغییر احکام مجتهدین که منشأ آن اختلاف
آثار و تفاوت انظار است محل طعن میگردد و اندک آنکه بعضی از متجددین آنها قیاسی نمیشد
که حکم المجتهد متغیر و الشیخ یوسف بحرانی حکم الله الان حلال محمد حلال الی یوم القیمه و حرام حرام
الی یوم القیمه و متغیر است و حکم طاهری فرق بین است و اول باختلاف
انظار متغیری و تفاوت است و این فی وجهی که میتوان گفت که مرادش از تغییر احکام
مطلق تغییر است و این در بعضی از احکام با اختلاف شرائط مختلف
میشود و اگر مراد از آنست که باختلاف انظار صاحب شرعی مختلف نمیشود پس در حکم واقعی
مسئله است که حکم طاهری که است که مستبعد و نه آنکه که یکسانی طاهری حکم واقعی اصلی
مستور و یکسانیت و نه آنکه که یکسانی طاهری حکم واقعی اصلی مستور و یکسانیت و نه آنکه که یکسانی طاهری حکم واقعی اصلی

صاحب دارالافتاء دارالاحیاء
فیضانِ حقیقہ

آنحضرت اند پس حکم واقعی همان است که نزد آنحضرت است و رسیدن به تحصیل آن بسیار دشوار است
ما آنرا از کلام آنحضرت می فهمیم اگر مطابق مراد حضرت باشد صواب است و خلاف آنست و بدو خطا
پس حکم واقعی که اصل حکم است احتمال خطا ندارد و حکم فقیه غیر معصوم محتمل الخطأ و الصواب
یکی عین دیگری نمی تواند بود و همچنین هرگاه قصوری در تتبع یا غفلتی واقع شود و نصیر اطلاق
بر محض هم نرسد و از حیث نظر بلفظ عام که در روایتی دیده حکم کرده باشد حکم که در روایتی دیگر
خواهد بود حکم واقعی چه قصود آنحضرت در نفس الامر تعمیم نموده است و کجاست فقهی که از آن حکم
بعد محض نمی شود لان عدم الوجدان لا يدل على عدم الوجود و اینجاست که گاه است و گاه
فقیه و گاه غیر او متنبه بر محض نشود و از حکم سابق عدول میکنند و تتبع مفید علم حکم عام نیست
و علاوه بر آن بقا قرآن حالی و مقالی که در اکثر جایها معین بر فهم مقصود میباشد از سبب تفاوت
امارات و نقل بالمعنی که از طرف شارع مازون فیه است نیز معلوم پس حکم که از عمومی قطع و یقین
میتوانند کرد و حال آنکه بر اکثر عموما عمل میکنند پس مطابقت آن با حکم نفس الامر غیر معارض نیست
الامر فقیه درین عمل عموم معذور خواهد بود لکن حکم اصلی آنرا نمیتوان گفت و ایضا هرگاه در روایت
تقیه و غیر مقام تقیه سبب عدم اطلاع بر موفقت مذکور عامه چنانکه اکثر فقها را اتفاق افتاده عمل
نموده باشند چگونه حکم شانرا حکم مطابق واقع توان گفت و حال آنکه حکم را در غیر محل آن جاری
کرده اند با جمله انکار خطا محض خطاست و از اجابای بدیهیات و معذورت خاتمی و غیره
عمل بر حکم ظاهری بحسب شرع دلالت نمیکند و واقفیت و استنباط آن چنانکه جاهل مسئله
اگر جای معذور باشد حکم حقیقی را نسبت با وجهی از آن گفت و گفت علم معذور است
او خلاصه آنکه حکم واقعی اصل تکلیف شرعی را میگویند و آنچه در وقت تعذر علم بآن بنا
بر مصلحتی دیگر بجای آن در شرع جائز باشد حکم ظاهریست که در صورت علم بکار اصل حکم
بر طبق آن روایت و حلال محمد صلعم حلال الی یوم القيمة حرام الی یوم القيمة است
حکم اصلی و در شرع است نه باعتبار حکم ظاهری یا نیمی بینے که اگر ایام قیامت

در کتب معتبره است علی الخصوص از و می توان کرد پس قصاص جاری خواهد بود و
هرگاه در حدیثی که حکم بپنج از قصاص جاری خواهد شد و همچنین هرگاه حدیثی در باب
وجوب پیری با وصف تبع بار رسید حکم بوجوب می توانیم کرد و بلکه مقتضای اصلی
نهی وجوب تکلیف من بعد هرگاه حدیثی ظاهر الدلالة بهم رسید حکم بوجوب میکنم و هرگاه در حدیث
از این طریق است و در عدول از آن میکنیم پس این اختلاف بحسب حکم ظاهر است حکم
اصلی ازین جهت نجاست طهارت و اقصیه و ظاهر بر صاحب حدائق نجاست و
طهارت را از تنکام علامه خارج میکنند و در واقع نجاست و طهارت را اصلی ندانند و فرقی
در میان حکم وضعی و حکم شرعی نگردیده و ظاهر است که بدون علم نجاست حکم شرعی نجاست
که وجوب اجتناب است جاری نمیشود و ازین لازم می آید که اصل نجاست هم قبل آن
واقعی نبوده باشد و از همین جاست که علم متأخر گاه است که باعث فساد عمل تقدم
میشود مثل آنکه اگر منی بعد از آن در جایی خود بیاید یا در وقت نماز بعد نماز طلع نجاست
مسئله شود صورت اولی آنکه در صورت ثانیه علی قول حکم با عاده نماز کرده میشود
نجاست از وقت علم مقتضی است پس این حکم صورتی نیست پس اتصال نجاست بوجوب تکلیف
نجاست طاقی است و چون بوجوب تکلیف علم شرعی مانعی موقوف بر علم است اول ازین لازم می آید
که نجاست عین علم نجاست باشد که علم البینه مردم خارجی است دیگر بدانکه هرگاه دانشی که
اختلاف احکام و مدارک خطا اختصاص بحدیث اصول اخبار ندارد پس طعن یکی بر دیگری
و خصوصاً آنکه نظریه اختلافی نجاست تا وقتی که بهر کار ضرور نشود برو جهیکه کنجایش اشتباه
و تاویل صحیح نداشته باشد با حال کسانی که زبان خود را بنده علمای اعلام آشنا ساخته اند
و علمای این نسبت عدل از طریق اید علیهم السلام نسبت باتباع عامه دهند حاشا ختم
ذات و درین مقام حضرت ربانی فاضل مجازی جاده انصاف را پیموده میفرماید که الیو الحال
از این جهت علمای فربه حق اید هم اسد سلفا و خلفا بر طبقه ائمه دین صلوات الله

علیهم السلام بدانند چه ورع و تقوی و جلالت امان ایشان که بجز تواتر
 از خبر و ج از طریق مستقیم مانع بوده لکن گاه است که بعضی از علما از این تجاوز
 نموده اند خواه اخباری باشند و خواه مجتهدان از راه غفلت باشد یا توهمی یا قصور
 اطلاع یا کج فهمی لکن این معنی موجب قبح و تشیع نمیتواند شد و جمیع این مسائل
 که از این مناطق برق قرار داده اند از این قبیل است زیرا که ما می بینیم هر یک
 از مجتهدین و اخباریین را که با هم مخالفی میکنند بلکه گاه است که شخص خاص خلاف اوقات
 مخالفت قول خود نمینماید و رئیس اخباریین صدوق و بعضی از اقوال غریبه دارد که هیچیک از مجتهدین
 و اخباریین در آنها با موافقت نکرده اند باین سبب کسی در علم و فضل و تقوی او قبح نمیتواند کرد
 و این کج آدابها شیوع نیافته مگر از زمانه صاحب فرائد مدینه که زبان تشیع را بر مجتهدین دراز
 ساخته و تصباتی که لائق تبارک انشال او نبوده بعمل آورده اگر چه در شطری از مسائل حق و صواب
 رسیده باشد و نسب ای و آن بود که برای علما محمل نیک قرار میداد چه اینها در اقامت دین
 و احیای سنت حضرت سید المرسلین کونانی نکرده اند خصوصاً آیه الله علامه علی بن محمد بن حسین
 آجنداب کج قاطعه و بر این ساطعه علمای مخالفین را ملزم ساخته عیث ایمان جم غفیر گردیده و
 و کبر و شریف و حقیر سعی شکور او در دین حق داخل شده اند و کتابهای شایسته تحقیقات و محقق
 بر تحقیقات تصنیف فرموده که تا آخرین خوشه چینی از آن کرده اند و از دریای تحقیق شان بهره
 گردیده و این همه حق عظیمش بر گردن تمام علمای فرقه ناجیه حتی صاحب فرائد ثابت گردیده
 و باین سبب مستحق مدح و تحسین و مزید تعظیم و تحسین است نه لائق مذمت و نسبت بکفر
 دین چنانکه جبارت کرده است بر آن قلم صاحب فوائد در باره علامه و غیره و از
 مجتهدین انتهی حاصل کلامه و آنچه افاده نموده بجااست مگر آنکه نسبت اصابت حق
 فوائد مدینه در شطری از مسائل که باعث طعن او بر علمای اصول گردیده خلاف آنست
 که امر و یاتی الاشارة الیه فائده خامسه بدانکه او اشتهر علیه از علمای اصول با کمال شهرت

[illegible]

روایت میکنند که کسیکه معتقد باشد پس بود هرگاه وارد شود بر کسی پس باید برای آن شهادت
خدا یا از قول رسول خدا و الا بکذا برید از بر روایت کننده آن و بعضی اخبار آمده که بخلاف قرآن است
نیزند و در بعضی فو زخرف و اینهمه عرض کتاب مجید در روایات بسیار وارد است اگر قرآن مجید بود
المنفی تا پس عرض بر قرآن صورت نخواهد داشت چنانچه در دست و تخصیص بان ندارد و بطریق انراست
بطور ابراهیم و از آنجمله آنچه در حدیث وارد شده که شخصی عرض کرد و بخدمت حضرت صادق علیه السلام
بروم و مغنیات و بهای غنای میکند پس گاه است که جلوس اطول میدیم برای استماع حدیث ایشان پس حضرت
فرمودند هیچ یک نمی آوری بگوئیم میرسد حضرت فرمودند آید شنیده که حق تعالی میفرماید ان التمسح والبصر والاعوا
کل اولئک کان عنه مسؤل یعنی بدینیک گوش و چشم و دل از هر یک ازین پادشاهش خواهد شد تو بر اثر غلبه قلبی
نموده گفت کویا شنیده بودم لاجرم ترک کروم و تو به نمودم آیا نمی بینی که حضرت تعجب و انکار نمودند
بر او که مگر آیه کریمه را شنیده اگر قرآن محبت نمی بود این تعجب و انکار چگونه متوجه می شد و امثال این احادیث
است من شمار فیلرجع الی اساس الاصول اخبار و الیه اختصاص علم قرآن بحضرات دلالت نمیکند مگر بر
جميع علوم قرآن بحضرات که هیچ چیز از ظاهری و غیر ظاهری محکات و منتهایات و علو ابر و باطن و باطن باطن
باطن باطن باطن و علم بر ایشان مخفی نبود نه علم علو ابر و خاصه نه علم محض و بیانات بحکامات همه بر
بود که بدون رجوع بحضرات انحلال آن نمی توانست شد و همواره اهل بیت علیهم السلام و صحابه و علمای و
و دشمنان حجاج بان سبک و ندیس اگر علو ابر محبت نمی بود و احتیاج بان نمی داشت احتمال الزام بانکار
بجابه خصام وارد و در اکثر مقامات از سیاق کلام بسیار بعید است کما لا یخفی علی المتتبع من مدینه طه

اول نیکو ظاهر کتاب مجید و دوم نصوص و ظواهر سنت یعنی احادیث سوم جماع علمای شیعه
 که کاشف از قوای معصوم میباشد چهارم دلیل عقل و محبت اینها ظاهر است اما کتاب مجید
 پس محبت نصوص آن متفق علیه است و محبت ظواهر آن نیز ظاهر اگر چه از دعیان اخباریت
 جمعی ظاهر کتاب اجحت نمیدانند و محبت شان ظواهر بعضی از اخبار است لکن جناب بسیار
 بنویسند و علمای اخبار معارض آن است و نص کتاب جماع اصحاب فرج این احادیث است
 و دیگر اقوال شان خالی از انصاف است و کما صرح به المحدث البحر و تحقیق فاضل مذکور
 درین مقام غیب است و تفسیر با حادیش و ادله این اقوال تفصیل این مباحث موکول به
 کتاب دستاویز سایر الاصول و تشریح کتاب صانع است من شاء فليرجع اليهما و انما انت
 پس کلام در سنت نبویه علی السواء مع بها الف الف تسلیم و نتیجه قریب است بکلام در ظواهر کتاب
 مجید و اما نصوص و ظواهر احادیث اینده معصومین خواه حکایت قول آنحضرات باشد و خواه
 حکایت فعل و خواه تقریر شان پس حجت آن استغنی از بیان است و اما اجماع پسین جمیع
 آن بقول معصوم لکن کاشف اعم و محبت آن نیز واضح است و لکن در اجماع بعضی علما که
 اصول و اکثر علمای اخبار کلمات متشککه دارند جمعی میگویند که علم با قوال جمیع علما که
 در اصدار و اعصار منتشر اند حاصل نمیتواند شد و لهذا علم با جماع را مخصوص میکنند بزبان
 ظهور و حضور معصوم علیهم السلام و که با فهمیده اند که در اجماع علم تفصیلی در کار است و چنین
 نیست بلکه علم با جمالی که از تطایر و قرائن اشتها و قرائن بسیار حاصل میشود کفایت میکند
 و در ضروریات دین و تهیج حصول این عسل و واضح است تا آنکه عوام هم آنرا میشناسند
 و جزو بایان اند که در این مرتبه و ضوع رسیده است گاه است که برای
 خواص که قریب است بهما در روز و شب در مطالع کلام فقهیه بیکسینند و غایت
 وضوح میباشد که نسبت با ایشان آنرا ضروری بنویسند و اگر ضروری نباشد نظر
 الی اخره است و ازین جهت است که قضاای اخباریین نیز جای نفی خلاف می نمایند

حتی کلینی در کافی ادعای اجماع نموده و جمعی در کشف آن از فروعی معصوم تامل کرده اند و اظهار نظر
 که قول اتباع کاشف از قول رئیس میشود و فاضل محدث بجز این در مجمله کاح حد این اعتراض
 بآن نموده پس علمای اعلام و نقله احکام که در صد و ناسی این نام نمی باشند هر گاه اطباق نمایند
 بر حکمی از احکام جزم حاصل میشود باینکه قول مطاع ایشان همین بوده است چنانکه لا تشبیه قول
 ابو حنیفه را از اقوال خفیه و قول شافعی را از اقوال شافعی می شناسند عجیب نیست که شیخ یوسف
 بحرانی علیه الرحمه فرموده است که هر گاه در کسی قدیمی بخیرین مثل صدوق و غیره حکمی را
 فرموده باشند ما جزم میکنیم که روایتی مستند خود و از نزد کواثر نقل کرده باشند پس هر گاه اتفاق
 از یخضرات کاشف از قول معصوم باشد قول جمع کثیره قول ایشان نیز در این مندرج باشد چگونه کاشف از قول
 و جمعی تهافت و تعارض دعای اجماع را دلیل بر جزم عبرت بآن میگردانند و میدانند که این امر اگر قاطع
 باشد قاطع نخواهد بود و مکرر اجماع منقول متحقق بآنکه تعارض در روایات هم موجود است و اجماع منقول
 بجز آحاد هم در حکم اخبار آحاد است و چنانکه تعارض روایات باعث نمیکرد بر اینکه بالمره از احادیث
 دست بردارند همچنین از مطلق اجماع منقول هم دست نمی توان داشت بلکه در اجتماعات منقول که متفق
 باشد مثل اخبار تحقیق تقید لازم است جمعی میگویند که اگر اجماع از یخضرت حجت است که کاشف از
 قول معصوم است پس قسم نیست نخواهد بود و اعتبار آن فائده نخواهد داشت و این معنی در عایت سقوط است
 لانه کلام فی وضع الاصطلاح و لا مشاعیه علاوه آنکه وجه این تخصیص ظاهر است چنانکه در از حدیث
 بحسب متعارف کلامی است که از معصوم منوع بواسطه ما بلا واسطه منقول گردیده باشد و قول معصوم که با
 درمی یابند علم و جد است و آن را روایت نمیتوان گفت کوفی المعنی از روایت قوی باشد و لازم نیست
 که مورد اجماع خالی از خصوص باشد تا حاجت بآن نادر باشد و بحث از آن قلیل النفع چه در مقابل
 روایات وارد باشد اعتضاد آن با جماع عیث قوت آن میشود چنانچه در حدیث وارد است خدا
 بالجمع علیه بین اصحابک و دع الشاذلنا در بلکه نزد اصحاب معول بودن عمده اسباب حجرت لفظوله
 علیه السلام فان الجمع علیه لاریب فیه و از اینجا لایح میشود که خبر که جمیع علیه نباشد محل ریب میتواند شد

و فی حقیقت همین است زیرا که اگر تحقیق الصدق و الکذب قصیده مشهوره است پس خبر حقیقت قول
 معصوم از اوضح و اخصات است لکن در خبر و آیات متواتره که مبرای اخبار است تحقیق
 سند و ثبوت آن اخبار در بیان جلاء که قاضی بنیاعه قتیقاً در کار است چه
 نیست که قطع بعد در هر دو مورد از اخبار بعد از اعتبار است حسن ظن سلف صاحبین بحث و تفقید این
 مسلم است و اقصیه نیست تحقیق که دیگر را جهت نیست اقصای باب نیست که سبب جهان و اقصیا
 بوده باشد و علم اخبار را سبب و ثبوت بر او با قرینه دیگر و اصحاب حدیث شایع بود
 و آن کلیه مفید قطع و یقین نیست و از پنجاست که یکی از اساطین حدیث اعتماد بر او می کند
 و دیگری در آن سند یا متن کلامی که در آیه در حد و تحقیق بر می آید و مجمع و تالیف معتد علیه
 خود می پردازد و پس از حدیث بحسب تحقیق حال آیه که علامه علی علیه الرحمه من بخیر و ضو علی
 آورده اند و حاکم کرده اند بلکه شریع و مشایخ فواید عظیمه است که در مقام تعارض و آیات متعارض
 در کار است نفوذ بقول اعدائهم پس اگر محرمی دیگر عارض آن نشود و انما بیان نمیتوان کرد و انما
 فیه کاکلام فی المرحلات الاخره لازم نیست هر دو ای که با صطلح شان ضعیف باشد قابل
 نباشد چه غرض از تضعیف و ایت آن است که بدون ضمیمه خارج حجت نیست نه اینکه مطلقاً
 حجت نباشد و معذور اعمال مندوبه مطلقاً حجت نمیتوان شد بر وجه العمل الی الحدیث المستفیض
 بهو حدیث من بلغه ثواب علی عمل فصنعه ابتغاء ذلک الثواب اتیبه و
 ان لم یکن الخ بعد علی ما بلغه و تفقید حدیث امری است ضروری که بنا بر ترجیح
 مسائل خصوصاً در مقام تعارض اخبار حاجت آن بیشتر متعلق میشود و چنان نیست که بعضی از
 اهل اخبار بآن قنیه اند که بهر حدیثی عمل میتوان کرد چه مفاسد کثیره بحسب شریع بر آن مرتب شود
 که شخصی بگوید و در حدیث ابی بنید و از معارض اقوی مطلع و از موافقت با قرآن و مخالفت
 با سنن انگاه نباشد و حکم آن بگوید و ادعای عمل اخبار نماید و از اخباری خبر باشد چنانکه در
 قرب این نشان مشاهده شده که بعضی از عیال اخباریت بسبب قلت بضاعت مجبورند و کلام

و فی حقیقت همین است زیرا که اگر تحقیق الصدق و الکذب قصیده مشهوره است پس خبر حقیقت قول
 معصوم از اوضح و اخصات است لکن در خبر و آیات متواتره که مبرای اخبار است تحقیق
 سند و ثبوت آن اخبار در بیان جلاء که قاضی بنیاعه قتیقاً در کار است چه
 نیست که قطع بعد در هر دو مورد از اخبار بعد از اعتبار است حسن ظن سلف صاحبین بحث و تفقید این
 مسلم است و اقصیه نیست تحقیق که دیگر را جهت نیست اقصای باب نیست که سبب جهان و اقصیا
 بوده باشد و علم اخبار را سبب و ثبوت بر او با قرینه دیگر و اصحاب حدیث شایع بود
 و آن کلیه مفید قطع و یقین نیست و از پنجاست که یکی از اساطین حدیث اعتماد بر او می کند
 و دیگری در آن سند یا متن کلامی که در آیه در حد و تحقیق بر می آید و مجمع و تالیف معتد علیه
 خود می پردازد و پس از حدیث بحسب تحقیق حال آیه که علامه علی علیه الرحمه من بخیر و ضو علی
 آورده اند و حاکم کرده اند بلکه شریع و مشایخ فواید عظیمه است که در مقام تعارض و آیات متعارض
 در کار است نفوذ بقول اعدائهم پس اگر محرمی دیگر عارض آن نشود و انما بیان نمیتوان کرد و انما
 فیه کاکلام فی المرحلات الاخره لازم نیست هر دو ای که با صطلح شان ضعیف باشد قابل
 نباشد چه غرض از تضعیف و ایت آن است که بدون ضمیمه خارج حجت نیست نه اینکه مطلقاً
 حجت نباشد و معذور اعمال مندوبه مطلقاً حجت نمیتوان شد بر وجه العمل الی الحدیث المستفیض
 بهو حدیث من بلغه ثواب علی عمل فصنعه ابتغاء ذلک الثواب اتیبه و
 ان لم یکن الخ بعد علی ما بلغه و تفقید حدیث امری است ضروری که بنا بر ترجیح
 مسائل خصوصاً در مقام تعارض اخبار حاجت آن بیشتر متعلق میشود و چنان نیست که بعضی از
 اهل اخبار بآن قنیه اند که بهر حدیثی عمل میتوان کرد چه مفاسد کثیره بحسب شریع بر آن مرتب شود
 که شخصی بگوید و در حدیث ابی بنید و از معارض اقوی مطلع و از موافقت با قرآن و مخالفت
 با سنن انگاه نباشد و حکم آن بگوید و ادعای عمل اخبار نماید و از اخباری خبر باشد چنانکه در
 قرب این نشان مشاهده شده که بعضی از عیال اخباریت بسبب قلت بضاعت مجبورند و کلام

این کلام را در حدیث
 و در حدیث دیگر
 و در حدیث دیگر
 و در حدیث دیگر

روایتی القیمة باقیه الی یوم القیمة در دارالایمان که اصلا گذشته از اهل عد و انیم نیستند
درست بجای آورده و از شرائط و محضات این چیز غیر و بر مخالفت اهل خیرت مصر و باده اند
بالغفره بالکمال عمل هر خبر خلاف طریقه احتیاط است که ادعای آن از نزد کیفا کان بعضی عمل
با احتیاط را سلفا لازم میدانند و این تکلیفی است که خالی از تکلف مستغنی عنه نباشد و ظاهر است
که عمل احتیاط در مقامیکه بحسب تشعیر جانی بهم رسد اولی است واجب جایگاه اولیه
در نظر معتمد مشاخص بشهر رعایت آن واجب و بعضی از علما در صورتی مستحب میدانند
آن خالی از تامل نیست اما دلیل عقل پس بقول الکاظم علیه السلام ان الله علی الخلق حجتین علی
عباده حجة ظاهرة و هو الانبیاء و حجة باطنة و هی العقل حجتین آن واضح است بآیات
و روایات کثیره و سیرت سلف صالح ثابت کما یظهر من الرجوع الی مناظرات اصحاب الایمة
علیهم السلام مع المخالفین و الغائی آن معنی فی الاصول الکلامیه کما اتفق للمحدث احرار العالمی
در علم کلام و دفع شبهات مخالفین باین نصوص ایه انام را شرط دانسته بجاست کلام و کلام
است طاسری که عند التامل بطلان آن ظاهر است و روایت مناظره هشام با عمر بن عبدیه که در آخر
آن آمده است که امام حق ناطق حضرت جعفر صادق بعد استماع تقریر هشام سرور و خند
شده ارشاد کردند من علیک هذا قال قلت یا بن رسول الله حجی علی لسان فی فقال
یا هشام هذا والله مکتاب فی صحف ابراهیم و موسی و روایت مناظره هشام با یحیی بن
خالد که در آن مذکور است و وردت علی مسئله لکن سئلت عنها قبل ان لا احدث
لها جوابا فذکرت قولی بن عبد الله یا هشام لا زال موید ابرو ح القدیر ما مضی
بلسانک فقلت لا اخذ منی الجواب فی الحال و مانند آن صراحت برخلاف آن دلالت
دارد و چگونه چنین نباشد حال آنکه شبهات مخالفین بویاقیو تازه می شود و اقتصار بر نصوص
ماثور و ضد باب نصرت دین و دفع شبهات ابالیه سنا فقیه میگوید جواب آن محتاج است
باعتبار تازه و اقامت بر این واضحه و اگر علما دین مواضع از دفع شبهات و کشند و باند

سلسله
 که در آن بنیادین یعقوب مستکبر و زوی در مدت حضرت صادق جاعلی از اصحاب آنجا حاضر بودند و در
 جمله حمران بن اعین و مومن الطاق و هشام بن سالم و محمد طیار و جمعی دیگر از صحابه حضرت بودند و در آن میان
 هشام بن الحکم بود که غفوان شهابی است پس حضرت صادق با و فرمود که ای هشام کنت لبیک یا بن سول الله
 حضرت فرمود آیا خبر میدی که چگونه فرمودی و عمر بن عبدی و کیفیت سوال تو با و چه بود هشام گفت فدای تو شوم
 ای فرزندی سول خدا صلی الله علیه و آله بدستیا که من جایگزینم و زبانه در حضور اقدس تو یاری دگر این را در حضرت فرمود
 که مرا که شمارا بخیر میگویم پس از آنجا او را پیشام عرض کرد که من حال عمرو بن عبدی را آنچه بود شنیدم که در مسجد
 بصره می نشیند و یاد و کوی می کند و مردم را و مجتمع میشوند و رجوع با و مینمایند و این معنی بر من دشوار اند و
 او بر آن آدم و روزی که بصره در آمدن ناکاه دیدم که جمعی حلقه بسته اند و از عمر و این عبدی سوال میکنند
 یحیی مردم را شکایت می نماید و می گوید در صف آخرین ششم و با و کفتم ایها العالم من مرکز و مسافرا
 آیا اجازت میدی مسئله از تو بر سرم گفت پرس کفتم آیا چشم داری گفت ای سیر این چه سوال است کفتم سول
 من همین است گفت ای سیر بر سر اگر چه سوال تو احقانه است کفتم جواب بده مراد این مسئله که آیا چشم داری
 گفت بل کفتم پس آن چه کار میکنی گفت الوان اشخاص را با آن بینم کفتم آیا بینی داری گفت آری کفتم آن
 چه کار میکنی بگو با آن سیدیم کفتم آیا زبان داری گفت بل کفتم آن چه کار میکنی گفت آن سخن میگویم کفتم
 آیا گوش داری گفت بل کفتم آن چه کار میکنی گفت آن آوازها را می شنوم کفتم آیا دست داری گفت بل کفتم
 چه کار میکنی گفت آن خبر را میگویم و نرم و سخت را با آن شناسم کفتم آیا پا داری گفت بل کفتم آن چه کار میکنی
 گفت آن از مکانی بگویی میروم کفتم آیا دهن داری گفت بل کفتم آن چه کار میکنی گفت لذت و اطعمه و تنگنا
 میفهمم کفتم پس که آیا دل داری گفت بل کفتم آن چه کار میکنی گفت سرخسری که بر این اعضا و جوارح مذکوره
 می شود آنرا بدل خود میگویم که این ارجح کوره است غنا از دل اندر و گفت نه کفتم چگونه چنین شد و حال آنکه این
 اعضا صحیح و سالم اند گفت ای سیر مرا که این اعضا در چیزی از چیزی نماندند یا پاشیده باشند شک کننده برآ
 نیز آن بوسی قلب رجوع میکنند پس که بوی قلب تعین آن حاصل نمیکند و شک باطل میشود کفتم پس حقیقتا قلب ابرای رفیع
 شکمائی که بر این اعضا وارد شود قائم فرموده است گفت بل کفتم با چار است از قلب و که اعضا را تعین بر چیزی حاصل نمیشود
 گفت بل کفتم آن فلان بدستیکه حتی تکما اعضا و جوارح مردم را و انکه است تا اینکه بر این ایشان را می آرد و
 که تصحیح صحیح و ابطال اشکاست آن نماند و این کثرت و غنم را و حال است شک و اختلاف کمال ایشان و انکه در

امامی از ایشان نصب نمود که برای رفع شک و اختلاف و بسو او رجوع تو اند نمود و بسو او رجوع تو اند نمود و بسو او رجوع تو اند نمود
است که شک و اختلافات ایشان او عرض نمائی پس عمر و ابن عبد سناکت و بسو او رجوع تو اند نمود و بسو او رجوع تو اند نمود
شام گفتیم گفت بمصاحبت رسید که گفتیم از کجائی گفتیم از اهل کوفه گفتیم پس بیستم امیر را بکنار خود نشاند
خود نشانید تا و تشکیکش او بود منی زبان آورد پس حضرت صادق علیه السلام با جماع این قصه متنبس شد و فرمود که ای
شام این لائل را که بتو عطا کردیم و گفتیم تا این سوال العبد بر زبانم چنین جا شد حضرت که اسی قسم قسم بخدا که این در خصم ام
و موسی که نوشت ۱۲ مندرک العا و محاسن شیخ مفید و مسطور است که سوال کردی بی بی خدا بر کجائی از شام که
و حضور رسید عجا که بگوئی شام که حق در دو وجه مختلف هم می باشد شام گفت نمی گوی گفت خبر ده من این حال
دکس که با هم سازند و خاصه نمودند در امر دین یا سر و محی اند یا بر و مطلق یا بی محی و دیگر مطلق شام گفت
از سر و دس کی محی و دیگر مطلق جائز نیست که بر دو محی باشد چنانچه پیشتر گفتیم که حق در دو وجه مختلف نمی باشد
گفت پس خبر ده من این حال علی عباس که با هم خاصه در میراث کرده پیش ابی بکر رفتند از سر و دس که ام محی و دس که
بر باطل شام گوید که من فکر کردم در اینجا که اگر گویم علی مطلق و دس که فرستادم و از منب دس و دس که گویم که
عباس مطلق و دس که دس که منم نزد دران حال و از دس که منم که کاهنی از منی سوال کرده بود و جوابی از منی
پیش منم شده پس یاد کردم قول عبداللہ که منم فرموده که اسی شام تو همیشه مؤید خواهی دس و دس که
یاری کی را از زبان خود و از یاد آمدن انقول استم که منم خود خواهم شد و مخدول خواهم کرد دیدم ساقی وقت جواب
رسید پس بگویی گفتیم عجا که علی عباس خطاب و در یک از ایشان محی بودند و بر این محی است که قرآن
ناطی است در قصه او و حقیقتا میفرماید لکننا انهم اذ سورا و المهراب تا قول و لکننا و خصمان یعنی سید بن
وقتیکه رو آوردند بطرف محرابیکه او در آن بود تا آخر کلماتی بگویی که از سر و دس که ام بر خطا بود و که ام
بر صواب پس اگر گوئی که سر و دس خطا بودند پس بگویند جواب است پس بگویی که آن دو ملک مطلق بودند
میگویم که هر دو صیبت بودند و با هم در تحقیق خاصه می بودند و در حکم اختلاف کردند و خصوصیت اختلاف که با هم ظاهر کردند
تا متنبه نمایند و او در بر خطای او و به نمایند با حکم او و وقت کردند و از سر و دس که ام بر خطا بود و که ام بر خطا بود
و عباس در حکم اختلاف نمودند و خاصه نکردند در حقیقه و خصوصیت و اختلاف که با هم ظاهر ساختند برای این
که متنبه ابی بکر نمایند بر خطای او و واقف گردانند بر خطای او و آگاه نمایند و از بر خطای او و واقف گردانند
امر خود و صاحبان شکند از اشتباه و اختلاف ایشان مثل اختلاف آن دو فرشته بود پس بگویی بن خالد

نص شدین بالبره ضعیف شود و از اینجا است که علی بن محمد علیهما السلام میفرماید لولا من یبقی
 بعد غیبه قائما من العلماء الداعین الیه والدالین علیه والدالین عن
 بحج الله والمنقذین لضعفاء عباد الله من شبک ابلیس و مردته و من فحاح الکنا
 لما بقی احدا لا ترد عن ذلک الله لکنهم میسکون از مرقه قلوب ضعیفاء الشیعه
 کما یسک ضیا السفینه سکاها اولئک هم الافضلون عند الله یعنی اگر نه آن
 که علمای دین بعد غیبت حضرت صاحب الامر موجود اند بجهنم علیا که دعوت میکنند مردم را بسوی
 آنحضرت یا بسوی خدا میگویند یا او دفع میکنند شبهات را از دین و بجهت
 خدا و نجات دهنده اند ضعیفای مذکور از ایشان که از شبکهای ابلیس و سرکشان اتباع او و از دامهای او
 برانیه باقی نیامد کسی مگر اینکه از دین خدا بر میگشت و لکن علمای امامیه از ضعیفای شیعه را
 محکم میکنند که از طرف حق و کردار نشوند چنانکه صاحب سفینه سگان آنرا محافظت میکند
 ایشانند افضل از همه نزد خدا تعالی و تفصیل آنرا در مقدمات عماد الاسلام جناب امیر حرم مکرانه
 سعیده واحده الله در المقام مشروح الباعث آورده اند و نیز فی راجع الیه و انکار عقل سجد غیر ضعیف
 اشاعره است و علمای شیعه بجهت آن بر هستند بعضی در عقل فطری و غیر فطری
 فرق میکنند و این امر است که رجوع بسلاست طبع و عدم اعوجاج میکند و لا عائبه فیہ و حسن و قبح عقلی
 ضروریات مذہب شیعه است باین معنی که عقل سلیم کافیه عقل حاکم است باینکه هر چیزی قطع نظر
 حکم شارع حسنی و قبحی دارد که بحث میشود شارع را بر امر و نهی و چنان نیست که اشاعره
 اهل سنت اعتقاد دارند که حسن و قبح تابع امر و نهی شارع است و این علم اجمالی
 مدرک آن عقل است و عقل بر عاقلی حکم میکند باینکه شارع ترجیح بلامرجع بعمل نماید و اگرچه
 در هر چیزی از جزئیات احکام بلکه در اکثر افراد احکام بمعیه عقل اباد را که مصالح و مفاسد
 باشد پس نمی شود که هرگاه حسن و قبح عقلی باشد باید که عقل ادراک حسن و قبح هر چیزی تواند کرد
 و حال آنکه چنین نیست چه کسی از عدلیه بادر اک جمیع احکام بمعیه بحر عقل قائل نیست آری

ادراک بعض احکام عقل استقلال دارد و کما فی حسن الصدق النافع و قبح الکذب اقتدار بر حاکم عقل
سلیم و ادراک حسن و قبح نیز بر حکم و موجب و غیره می کند و از همین جا که می گویند که حسن عقلی
و موجب امر شرعی است صاحب اندیشه از امامیه و صاحب علم از اتریدیه پس قبح عقلی اعتبار
دارند و از استلزام انکار و لیس نیست و هرگاه این را دوستی پس بداند که ازین بابت است که عقل
سلیم حاکم است که تکلیف بالایطاق محال است و تکلیف بر چیزی فرع علم است و مادامیکه علم خبری
حاصل نشود و تکلیف شرعی بان تعلق نکند و نص شرعی هم موجد آن است صاحب الله غفر العباد
فهو موضوع عنهم و همین معنی اصل برات است و بدل علیه کل شیء مطلق چنین
پرد فیه امر او همی پس قبل و و شرع و بعد آن تا وقتیکه نص شرعی که اثبات و وجوب آن تواند
وارد نشود و یا بعد متبع بر ظاهر نشود و احتیاج باصل برات میتوانیم کرد و همچنین اصل اباحت
قبل از شرع علی الاظهر فیما لیس للعقل الی ادراک حکم فی سبیل علی جهة التفصیل و حکم با صلاة خطرو
تحریم یا توقف و چه وجهی ندارد و بعد از شرع با اتفاق علما حتی الصدوق که اخبار یا انبیا
را بر طریق خود میدانند اصل در شیوا اباحت است اینمضمون در سبک اعتقادات مسلک
ساخته اند و هرگاه بدلیل عقلی و نقلی درین آوان سبک با صلیق ثابت شد لایح کردید که انکار
بعضی از منتسبان اخباری حتی است دوران کار و التفصیل موقوف الی المطولات الکبار و از
اینجمله است استصحاب آن بر چند نوع است بعضی از انواع ان بالاتفاق محبت محمدین
استر ابدی مانی مبنای اخباریت در فوائد خود میفرماید بلکه از استصحاب و نوع بالاتفاق است
معتبر است بلکه میگوئیم اعتبار آن از ضروریات دین است یکی اینکه صحابه و غیره شایسته استصحاب
میگردند بر حکم نبوی را تا وقتیکه نسخ آن وارد نمی شود و دوم آنکه با استصحاب میگوئیم که از احکام
شرعی مثل آنکه آدمی مالک نیست و خود است و شوهر فلان زن است و غلام فلان کس است و راه طریقت
است یا راه چاه پاک است یا حسن و قبا یا شرب یا روز و شتغال یا نه ایشان نمازی یا طواف
تا آنوقت که یقین حاصل شود بوجود امری که بسبب نقص آن حکم است انتهى پس انکار استصحاب

و آخر باستنباط علیت شرک طغیانیه اتفاق علمای شیعه باطل است و این نحو قیاس از خصائص است
 و کتب علمای اعلام از مذمت آن معلوم است و اما قیاس با ولایت پس نیز اولویت که از رضایت
 فحوی و مفهوم موافقت استفاد شود محل کلامی نمیتواند شد و رجوع الی الضرر کما فی استفادة
 تحریم العزب من آیه التالیف و استفاد عدم جواز اخذ القرین من الماد من النهر من اخذ القطرة من
 العرف بذکر کما فی سائر الدلالات و هو اسمی بدلالة التنبیه کما اعترف به الکاشانی و محسن اولویت
 قطعی و تحقق علت حکم که علت آن تحقق شد با قوی الوجوه عقلا و نقل کما فی قوله تعالی فی آیه
 انشأها اول مرة و هو یکل خلق علیکم و لقوله ان وجون علیه الی جمیع
 و لا یجوز علیه صاعا من ماء و چنان نیست که بر اولویتی مقبر شد و از نیجات
 که البیس لعین در قول او خلقی من نار و خلقه من طین مطر و حضرت رب العالمین باشد با آنکه قیاس او
 در مقابل نص بوده است آن قطعا جائز نیست مع ذلک اولویت در حقیقت در اینجا مستحق نبوده
 و اما کان کذلک بزعم الفاسد پس قیاس صحیح بر قیاس فاسد اول مرتب قیاسی است مختل
 الاساس و اما قیاس منصوص العله پس رجوع آن بنص ظاهر است احتمال علیت ناقصه فادح در الال
 نیست چنانکه تعلیل دلالت بر استقلال سبب تا وقتی که خلاف آن به ثبوت نرسد و ایضا ظاهر خصوصیت
 که علل شرعی از قسم معرفات است و از علامات حکم پس باید که مطر باشد الا ان مثبت مایعارضه
 بود اب الظواهر کما و از جمله انواع قیاس تنفیح المناط است که علم علت از قرائن و یا تتبع نص
 بهم رسد و این قیاس مقبول فریقین است و اخبارین هم آن قابل اندیش قیاس مذموم قیاسی است
 که علت حکم در آن منصوص شد و نه قطعی و نه مستفاد از دلالت تنبیه فحوی قیاس مطر محمول
 فرد متعارف متنازع فیه است نه غیر آن و ان استحسن بعض من لاندل بالاجبار من جهة
 الاطلاقات عما استعمله علماء و اما الاخبار و لکن کاه است که بسبب اشتباه بعضی علمای طرفین
 را که مقبول نباشد در محل احتجاج آورده باشند و کاه است که بعضی از علماء بسبب عدم فهم مقصد
 صحیحش بزعم قیاس طغیانی خلاف واقع کرده باشند کما قال الصدوق للفضل بن شاذان تعذیر

اعلیٰ الله در جبهه میگردید که اجتهاد یعنی مذکور که علامه حلی و دیگر علمای اصول فقهی میگویند
اصحاب ائمه بر آن معنی اجتهاد میکردند و اذن در آن ایشان حاصل نموده لکن انضباط قواعد و
مسائل و بانیو با تحقیقات متجزه زیاد شده و این امر اختصاص بصاحب فقه نیز و بلکه در سایر علمای
نحو و صرف تفسیر هم همین حال مشاهده است فائده سادس برگاه این دانشی پس آنکه اعتقاد ما در
اخبار این آنست که ایشان در معظم مسائل که با علمای اصول مخالفت از خطا هستند و طریقی ایشان
فاسدست طعن ایشان بر علمای اصول بجاست کما اثرنا الیه لیکر کسب که خطای از انصاف و از مذکور
از مثل شیخ یوسف بحرانی و شیخ حسین خوری مخالفت ایشان در اکثر جایگاههاست مخالفت علمای
فقه ائمه مورد طعن نیست و ما ایشان از زمره علمای مقبولین میدانیم اگر چه در طریقی از اصول مسائل
اهمات ملاحظه خطای ایشان است تنبیه بر این لازم تا باعث اشتباه فکری آن جد و اما کاسینکه تصحیبات
و تعقیبات صحیح از حد گذرانیده پس آنها را مقتضی خاطر لکبه جاسی میدانیم و آنکه از اینها نیز تجاوز نموده
در طعن و تفسیق و تضلیل علمای دین مبالغه نموده اند و مخالفت ایشان با تجار ضرورتیاریسیده اگر دهن نشان
مستوی شبهه نباشد پس فرج در آنها بیشتر است باجمله مخالفت در ضروریات مذنب ضرورتیاریسیده
خروج از اسلام و ایمان است از اینجا است که هر که از صحابه علمای از جاد مستقیمت بجنایا پیروان آنها
اورا پیدا کنیم هر چند از صحابه کبار یا شایسته علمای انداز باشد و لازمست که مردم را متنبه سازیم بر
خطایش و این امر از راه نصرت دین و حمایت شرع متینست از راه حسد و عناد و خصومت و لاد
بر چند بعضی معاصرین از مدعیان اخباریت در سائر امور از روی طعن بر علمای اصول نوشته که ملا محسن
را بجهتم اخباریت صوفی قرار داده اند و شیخ بهار الدین عا را بجهت اخباریت و بجهت حکم حکام
از اعداد صوفیه خارج نموده اند پس این سخن صاحب سالز است ان بعضی اطن ثم و اقلیل
نورسی البعب است چنانکه در یک صحتی بصاحب سالز برخوردم گفتم که آیا کتاب علم البیتین عین البیتین
ملا محسن کاشی از نظر شما گذشت گفت ندیده ام گفتم لاجمعه لمن لا یعلم علی بن ابراهیم باجمله آن مرد و کتاب
و فساد عدل است بر خروج ملا محسن از طریقی حق و صواب حیث قال فی کتاب علم البیتین و جود المکملات

[illegible]

و انشا الله تعالى انهم قد حصلوا بطريق آخر و انما انما اول تبارك و تعالی انهم قد حصلوا بطريق آخر
 اگر چه این نظریه شان فاسد و مصداق این صلح العطار را فساد و بدعت بوده باشد نه اینکه در عقیده فاسد
 آنها مشارک باشند و کیفا کان از جهت حرمت با و قتیکه خرم بقسا و اعتقاد کسی اصولی باشد یا اخبار
 با حاصل نشود و اقدام بدست و نمیکنیم و هر کسی که سور حال و فاد مال و بنصره کائناتش بالا باشد
 از بدو است و بمالاتی نداریم سنده و حدت وجود که خدای از دقت نیست و هر کسی که
 نمی فهمد است که اگر اشتباهی در بیان و و در هر کس دارد و لکن بلا محسن کاشانی خدای را
 الاطلاق غیر دائم داشته است قال فصل اعلم ان الالم عقليا کان و یسیرا لا بد ان الالم عقليا
 النعیم ولو بعد احتیاج لان النفس لا بدوم و الهیات المضادة للخی غریبه عن جوهر نفس اما یزیدها
 و استشهد بقول الشيخ الاعرابی ابن العربی فی قصص حکم اما اهل النار فاما لهم الی النعیم لکن فی النار
 او لا بد بصورة النار بعد انتهاده العقاب ان یكون و او سلا ماعلی من فیها و هذا النعیم
 و باقی الفتوحات یدخل اهل الدارين فیها السعداء بفضل الله و اهل النار بعد الله و یزیدون
 فیها با لا اعمال و یخلدون فیها بالنیات فیاخذ الالم جزاء العقوبة موازی المدة العرفی التزل فی
 الدنیا فاذا فرغ الائمة حصل لهم نعیم فی الدار التي یخلدون فیها بحیث انهم لو دخلوا الجنة الملو العدم
 موافقة لطبع الذی جعلوا علیه فهم تلیذون بامرهم فیمن نار و زهریر و ما فیها من لدغ الحیات و
 العقارب کما یلذ اهل الجنة بالاطلال و النور و انهم کما من المحور لان طلبا لهم یقتضی ذلک
 الاثری الجعل علی طبیعة تضریر سرج الورد و یلذ بالنتن و قال فی موضع منه ثم ال امرهم الی ان
 تیلذ ذوابه و یستحبوه و قال فی ثقل عبد ابرهم خدای فی حقهم سر غزوات الیهم از غزوات
 بمغنی شیرینی قرار داده که مثل جعل که نتن تیلذ و است اهل حرم جنهم و حرم شتم اند و مدارج عشق
 رایبیت خالص تسویغ نموده بتحاق و تقبیل و مص یق مردم را از خصایص که تیلذ به یثبیت
 غزوات کشیده حیث قال اما المعانقة و التقبیل فاذا کان الغرض فیها سوا التقارب و التمازج
 و ذلک لان النفس و ان تبال محشوقها بحس النفس تفتش الی المعانقة الی ان قال فی تفتش الی

قولہ از این است که جمیع درستی این عصا در حقیر سید بن ابی طالب و از این جهت است که
شیخ احمد حنبل و دیگران کلمات نامر بوطه که بطوریکه بواسطه آن مخالف شریعت عز است بر زبان می رانند و آن
علم است از اینست که در کلام ماقتله است و از آن است که حضرت است این قوم فاسد است اصل
در کلام است که ظاهرش محبت باشد و شایع که بظاهر می بیند و کلام ظاهرا قنای بر سبیل نیرت لایق قصد واقع
میشود و آنکه بنای کلام خود مثل اطلاق بر مقتضای است و آنکه بنای قنای و متشابهات قرآن حدیث آنکه
آنکه آن از جمله استعارات و مجازات شایع است و آنکه بنای قنای و متشابهات قرآن حدیث آنکه
مقتضا و تعلل علی اراده خلاف ظاهر و آنکه بنای قنای و متشابهات قرآن حدیث آنکه
قیاس است متشابهات آیات و روایات و آنکه بنای قنای و متشابهات قرآن حدیث آنکه
متشابهات قرآن و حدیث قنای و متشابهات قرآن حدیث آنکه بنای قنای و متشابهات قرآن حدیث آنکه
از بنیاد اول آنکه شایع را اعتبار و اول آنکه بنای قنای و متشابهات قرآن حدیث آنکه
سلب و آنکه بنای قنای و متشابهات قرآن حدیث آنکه بنای قنای و متشابهات قرآن حدیث آنکه
آنکه بنای قنای و متشابهات قرآن حدیث آنکه بنای قنای و متشابهات قرآن حدیث آنکه
کردید و آنکه بنای قنای و متشابهات قرآن حدیث آنکه بنای قنای و متشابهات قرآن حدیث آنکه
است که بنای قنای و متشابهات قرآن حدیث آنکه بنای قنای و متشابهات قرآن حدیث آنکه
مبطل است و آنکه بنای قنای و متشابهات قرآن حدیث آنکه بنای قنای و متشابهات قرآن حدیث آنکه
مردم در آنجا است و آنکه بنای قنای و متشابهات قرآن حدیث آنکه بنای قنای و متشابهات قرآن حدیث آنکه
بر و آنکه بنای قنای و متشابهات قرآن حدیث آنکه بنای قنای و متشابهات قرآن حدیث آنکه
که مثلا حضرت از دعای خود که در کلام ماقتله است و از آن است که حضرت است این قوم فاسد است اصل
ارادۀ خلاف آن است که بنای قنای و متشابهات قرآن حدیث آنکه بنای قنای و متشابهات قرآن حدیث آنکه
و در حدیث کلمات مخالف شریعت و بنی بر زبان می رانند و در حدیث کلمات مخالف شریعت و بنی بر زبان می رانند
بنی بر زبان می رانند و در حدیث کلمات مخالف شریعت و بنی بر زبان می رانند و در حدیث کلمات مخالف شریعت و بنی بر زبان می رانند
شیر بر زبان می رانند و در حدیث کلمات مخالف شریعت و بنی بر زبان می رانند و در حدیث کلمات مخالف شریعت و بنی بر زبان می رانند
بر و آنکه بنای قنای و متشابهات قرآن حدیث آنکه بنای قنای و متشابهات قرآن حدیث آنکه
از کلام خود است و آنکه بنای قنای و متشابهات قرآن حدیث آنکه بنای قنای و متشابهات قرآن حدیث آنکه
راه قنای و متشابهات قرآن حدیث آنکه بنای قنای و متشابهات قرآن حدیث آنکه
کوشه بنی بر زبان می رانند و در حدیث کلمات مخالف شریعت و بنی بر زبان می رانند و در حدیث کلمات مخالف شریعت و بنی بر زبان می رانند
او از حدیث کلمات مخالف شریعت و بنی بر زبان می رانند و در حدیث کلمات مخالف شریعت و بنی بر زبان می رانند و در حدیث کلمات مخالف شریعت و بنی بر زبان می رانند
ذکر کنی که بنای قنای و متشابهات قرآن حدیث آنکه بنای قنای و متشابهات قرآن حدیث آنکه
و دیگر از این قبیل است و آنکه بنای قنای و متشابهات قرآن حدیث آنکه بنای قنای و متشابهات قرآن حدیث آنکه
فرمود که اگر بنای قنای و متشابهات قرآن حدیث آنکه بنای قنای و متشابهات قرآن حدیث آنکه
است قبول نمی کند و بنی بر زبان می رانند و در حدیث کلمات مخالف شریعت و بنی بر زبان می رانند و در حدیث کلمات مخالف شریعت و بنی بر زبان می رانند
و اگر کرده که بنی بر زبان می رانند و در حدیث کلمات مخالف شریعت و بنی بر زبان می رانند و در حدیث کلمات مخالف شریعت و بنی بر زبان می رانند
است قضی که بنی بر زبان می رانند و در حدیث کلمات مخالف شریعت و بنی بر زبان می رانند و در حدیث کلمات مخالف شریعت و بنی بر زبان می رانند

اوتقنی می تواند بود و در این فیض غریب معصوم اندیش و از روی عبادت می تواند شد بخلاف ادوی علم و ایمان و معصوم
و دیگر آنکه برگاه تخریب و مقالات و تفرقه و غی و غلبه شایسته است و مقالات و محاصره شد با هزاران جانب می شود و دیگر آنکه برگاه
تزعج می آید و کس از رعایا رود و درضا بطریق شرعی است که اگر قول مدعی مقرون با نیکی مقبول باشد یا اگر مدعی سید
شود انکار منکر سمع می شود پس در هر جا که با کسی انکار میان آید بعضی انکار را و حجت شرعی بخوابد و دیگر جمیع ضمایط شرعی
لازم خواهد بود بخلاف المنازع مع المعصوم و دیگر آنکه در تفسیر سهل بن زیاد از محمد بن اسحاق بن عبد الله بن عبد الرحمن
از سمع محمد بن عبد الله بن حضرت امام جعفر صادق روایت کرده که در سبک جناب امیر علیه السلام حکم می فرمود و در باره
و اینکه او ای می دادند بر نزد او و کس از حدود او قبول ناکند از این برات او شهادت و بینش کوهی ای می دادند
قبول می فرمود و کوهی از کس از مدعی می بود و بعلت آنکه نزد مدعی کتوم است پس بطلان انصاف
ملاحظه باید کرد که با حال عجم است بر وایت سابقه وایت لاحقه اگر کار اهل بیت نزد مدعی مطلقا می شود
رفقه نشد به حالت بسیار در دین شود پس ماده فساد در اصول اتفاقا لازم است و ملا خط فرایند برگاه و
علمای عصر درباره ایشان اختلاف فراغ بسیار واقع شد و برخی از علمای خود در دین و کفایتشان میان خود
و بخت با نجات رسد که جمعی از کلمات مخالفه دین و دانش از ایشان نقل کنند و بعضی بر شهادت ایشان گواهی کار
شانرا نقل کنند که امیر کبیر بر هر دو مقدم خواهد بود و حال آنکه سبک نشود است با هیچ مقدم علی التعلیل است
فی الطعن علیه می یاد و نه فی کتوم و او صحوه فی برزخ و بلیس علی بعض النقل عنهم نقل و لا نقول و اگر سبک کنیم پس اقل
است که اهل دین و دین از اتباع و اقتضای طریقه ایشان حسن ظن با ایشان دست کشند و دین خود را از شهادت
مخوفند و از بد و بکلمات عوام فریبان کوشند و امیرین را از امر دنیا سهل نمایند و اسد ولی التوفیق و انچه بعضی
از رویا و منام از اجازات علمای اسلام و فقهای عالم تمام شدند برات یا علو در جنت و بیان کنند حالش است
که اولاً بحجت تمام محل کلام است که با صریح به الاعلام خصوصاً آنچه فی الفقه با شرع و شهادت یکدیگر می تواند بود
باطل ایشانرا نمی تواند ساخت و بنایا برگاه خود مدعی آن هستند بر دیگران بعضی دعوی ایشان خبرنا حجت نمی تواند بود
این عربی نیز در دنیا چه خصوصاً که ادعای ویت جناب نبوی در مقام و انحضرت بتالیف کتاب می شود که اشتغال
ان بر باطل و اکاذیب و غایت و فتوح نبوده که از خلل عن الاعتبار اما اجازات علمای انجیل پس بقدر شوق
چه لازم است که بطور این امور شرف حد و رایفه باشد و باست که آدمی در ابتدای حال بطریقه مستقیم باشد و بعد
خوش و فکری را بطلان فاسد و سبب عدم سلامت و به اعراض کاسه از حق باطل رجوع میکند و باست که اولی
بر طریقه غیر مستقیم باشد و آخر کار بعد از نظر صحیح بر باطل حق رجوع میکند پس اصل جانتهم باطل است و نتواند کرد و بطلان
مجموع بر عدم اطلاع خبر فساد حال مجاز خواهد بود و کسی که علم رجال اطلاع دارد می تواند که میان این مدعی و مدعی
منتقل شده اند و غیر حال امر را درست کند و در روایات خبر او را از شیوخین است و او قانع و فساد را از شیوخین
بفاد انظر الی قال و لا نظر الی من قال محط انظار محصلین قول قائلین حکم نه اختصاصشان که بر طریقه مستقیم است
المطلوب الا فاسد و برات از ان مطلوب القه الموفق شیخ در فهرست اسماء شیعیه و مصنفین ان در سبک مدعیان
بر طریقه مستقیم بود بعد ان حاشش متغیر شد و قول بطلان را و بطور رسید خبر دادند و بار او را و در حال استقامت جماعت
ابو جعفر بن ابی عمیر بن ابی ذریه است که علی ابن احمد الواقم الکوفی من جمیع الحمله و تحقیق الطریق بود و بعد از آنکه بادت
نوشته از آنجمله است کتابا لا و حیا بعد از ان فساد کرد و در سبک مدعیان که می کند که انجیل را می تواند بود و در
برنج کس و سلیمان بن محمد و ابو ذر و عمار بن ابراهیم و بار انصیف کرد و بر طریقه مدعیان و بطلان و تحلیط و طریقه
و تحلیط غیر سید به بدع که در کار از ابو جعفر جهان با اندوشتا این است که انظار علی که سبک مدعیان که

فلیسا بکین فی ذلک ما و قال فی فضل ان اذا تعاقب العاشق والمعشوق جميعا و متص کل منهما
صاحبه و بلغه و وصل ملک الرطوبة الى حده کل واحد منهما الى اخره ذکره من البهوات الخالفة لطريقه
الشرع و انهم باین باب است مذمت مرزا محمد کبر بادکی و تبریک بصر بوده و خود را اخبار نمی نماید و فساد
حقانده و اقوال و دعوات اعمال افراطی و شرع در گذشته و باره از حالات او در کتاب طریقی در در معادل
اوست اشاره و گفته اند این بکین حال است که در قریب این اعصار طریقه جدیدی غیر سید را ابداع نموده
و آن در حقیقت مذهب است از مذهب اهل باطن و کلمات فاطمه فلاسفه و متصوفه و خلاه و مفوضه که تطبیق
آن به مذهب اهل حق و اهل صلیح است و اما فساد در اکثرش با خود از سر و فرقه اخیر و کلام
حافظ رحیم بس که در این طریقه بسیار از روی افرو و دلا اعتماد علی ما تفرد به فایز روی الغرائب و از
خطبه بلیان و مانع است که اخوند علی را در نشان آن موده آنچه حاصلش گشت که مثل خطبه البیان
که یا فقه می شود و در کتب خلاه و اشارات آن محل انقیاد نیست که از مذمت خلاه و مفوضه در اخبار
متواتره وارد است چشم پوشیده اند و احوال کلمات و آیات ایشان میگویند و با کنار ضرورت
تبادرت نیامانند گاهی میگویند که علی نفس الله و ظاهر است که معنی ظاهری آن کفر صریح است بچکن
که مضوی و مضوی است نفس خالق و صانع نمی تواند شد و بعضی مجازی نیز غیر مجاز است چه ظن
تشبیه است و قیاس آن به تشبیه است کتاب و سنت که منوط بر صانع خفیه علیه است درست
نی آید و همچنین کلمات که مثل کلمات خلاه است از احدی از علمای متدین کوش زده شده علی
نفس الله صلی الله علیه و آله و سلم و مساوت فیما عدا السنه میگویند علی نفس الله
گفته اند که در بیان خالق و مخلوق و سبب نیست که شکی و نه در کتابی و و ایتمی مقید نظر
رسیده اند و در اسلام سید الانبیاء را تشبیه با اظهار عبودیت بر سالت ستوده مردم چون
عبده و رسوله نامور ساخته و آنحضرت و جنین سایر حضرات در غایت تواضع اظهار عبودیت یافته
و موده اند گاهی از نشان حضرات نبوده که خود را بنفست عینیت خالق و صفات مخصوصه او وصف
نموده لکن اینجا است که تشبیه با خدا دین در کردار و گفتار ممنوع و منظور است کاهی علی

و از حضرت امام
بعضی صادق علیه
سلام مدحی
که خدای عزوجل
و حق را در پیوسته
از غیبش
می بیند و آنچه
نیستند عابد
چنان را
نخوردند و
نشان را
و بس که
من بگویند
که ایشان نیز
آنها و نشان
من خواهند بود
منه و امر خلاه
از کاسی

نفس الله می بیند و باز در صد و تا دلیل بر می آید خواه بخوف علمای دین باشد که دیوار کرمش
وارد و خواه و نفس الامر غلط در تشبیه و تعبیر واقع باشد و گاهی تاویل عدم استقلال انجمن
را خالق و راز می گویند و گاهی علل اربع خلق عالم قرار میدهند و میگویند که ایشان اند فاعل و خالق
و ماده و صورت سایر اشیا و علت غائی آنها و کاشی مجنح علت غائی که بفاد لولا که خلقت
الافلاک و غیر سایر الناس صانع لنا ثابت است اکتفا میگردند و گاهی میگویند که اگر خالق
نیستند لکن ابد خالق بهم و تاویلات و دور از کار بر روی کار می آید و میگویند که فعل الله
جوهریت است نقل الوجود حادث قائم بذاته که حق تعالی بدون توسط او بر خلقت هیچ چیز توانست
و او را اراده الله و قدرة الله و علم الله نام نهاده اند و از علم ازلی الهی اشیا را حادثه انکار میگویند
و در عینیت صفات بسبب عدم فهم مرام طرفه غلط و خط بکار برده چنان نمیدانند که مضمی الله عالم
الله است و معنی الله قادر الله است و معنی الله محی الله و همه صفات از الفاظ مترادف و مشتق
و از کلامشان نفی علم و جهل که مقوله باطنیه غلاة است لازم می آید و مثل صوفیه بآیات احادیث تشبیه
و اخبار احوال و تشاذه و محلات غیر منبیه نشیبت می نمایند و انما یقتضون ما تشابه منه ابتغاء
الفتنة و ابتغاء تاویل و مثل صوفیه و عانی کشف و شبهه و علم باطنی و علم باطنی را میگویند
لهم ذلك و انما هو خصال الصلوة لاظهار و برکس که از غیر معصومین صلوات الله علیه هم باطنی
ادعای آن نماید بحجت خود ابد و وجه کشف شیطانی است و روحانی و علم باطنی اسرار را بطریق کشف
شناخت و بنا بر اعتقاد و اخبار آحاد و توان که نیست و قد مضى و الکلمة فی القلوب بحسبیه العباد
الذین یمنون شیخ فلیرجع الیها و از اینجا که شیعه تصوف و غلاة و موهب از ایشان بر عوام بلکه خواص شیعه
مشتبه است و شرانیا که دشمن خائک هستند بسبب عانی و لا اله الا الله علیه السلام ان الاشیاء
النهائیه تحقیقی است تعرض بحالشان لازم گردید و لا باس بالمتخصص بشر من اقوالهم و غیر من و بآیات
و موهب و لا المطعونین فانه ثبوت لرضا و رضا العالمین با ما صوفیه از این ضلالت اند و خالق
مخلوق اند و درین عارف و خواه به تشدید آن و تعاضد ازین و چون که تغایر و تقابیل بودند

[illegible]

می باشد که پیغمبر و امام را خالق و رازق علی الاطلاق میدانند و اینهمه که هست از حضرت امام صلی الله علیه و آله
 که غالیان کافر طلاق اند و مفوضه شرکین اند کسیکه بآنها مجاست تمغشینی کند یا بآنها خلط و محبت نماید
 شان چیز بخور و یا بشاید یا صله نسبت با ایشان بعمل آرد یا بآنها مناکحت کند یا آنها را امانت و امانت
 دهد یا امانت آنها را از خود و نگهدار و یا حدیث آنها را تصدیق کند یا اعانت آنها نماید اگر چه چنانکه
 یا بعضی کلمه پشت از ولایت و دوستی خدا و غرض و جل و ولایت سونند او ولایت مابدر می و روشن
 جلیل محمد بن بابویه قمی در اعتقادیه خود از زمره روایت کرده که عرض کردم حضرت صاحب اوق
 بدینیکه از اولاد عبد الباقی است که قابل تقویض شده فرمود تقویض چیست عرض کردم میگوید که او
 عالم محمد و علی صلوات الله علیهما را آفرید پس بآنها ایشان امر عالم را پس این دو بزرگوار عالم را خلق
 و در فری دادند و زنده کردند و میرانیدند پس آنحضرت فرمود دروغ گفت شمر خدا مرگاه باز کردی
 بسوی او بخوان بر او آیه ز سوره صدام جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا خَلْقَهُ فَتَشَابَهُ الْخَلْقُ
 عَلَیْهِمْ قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ پس شمر بسوی او گفت و با آنچه آنحضرت
 بود پس سکت شد و گویا سکتی را در دهن او قلمه آدم و ازین روایت روایات دیگر لایح میکرد و که مفوضه حضرت
 خالق مستقل یعنی علی الخالق نمی دانند بلکه مخلوق و محتاج بخال میدانند و تقویض و اقدار الهی خالق
 و رازق می نمایند و با وصف آن حضرات ایشان انشک فرموده اند پس کسیکه حضرات یا غیر حضرات انا
 مستقل یا غیر مستقل یا علت فاعل صنع عالم داند از دایره شرک بیرون است آری خداوند عالم بابر تصدیق
 و وصی حجرات را بروقت حاجت در مواد جزیه بر دست ایشان جاد میکند و دعا ایشان را در اشیاء
 منجباب میکرد و اندکافی التوقیع الرفیع عن صاحب العصر و الزمان ان الله هو الذي خلق الاجسام
 و قسم الارزاق انه ليس بحجم و كحال في جسم ليس كمثل شئ وهو السميع البصير فاما كرامة
 فانهم يشعرون الله فيخلق و يسألونه فيرزق و يحجبون كسبهم فيفعل الله امرهم و قدرته ان
 و از اوده الهی نامد و ماعد او را از تمام مافی العالم از زمین و آسمان و جن و انسان مخلوقش قرار میدهند
 میکند که محال است که از خداوند عالم بی توسط او چیزی صادر شود و تاویل طلیل عدم استقلال خود را

از توفیق برساند قول او قبول است باطل مثل قول حکماء فلا یصلحوا احد لا یصدر عنه الا امر واحد
 تعالی در خلق هیچ چیز محتاج آید و واسطه نیست در خبر محمد بن عرفه از حضرت امام رضا منقول است
 قال قلت لرضا علیه السلام علی احوال الاشیاء بالقدرة ام بغیر القدرة فقال علیه السلام لا یجوز ان
 یکون خلق الاشیاء بالقدرة لانک اذا خلقت خلق الاشیاء بالقدرة فکأنک قد جعلت القدرة شیئا
 غیره وجعلتها آلة لتفقد الاشیاء وینبغی انما یفقد الصراف فیکون انما یفقد الصراف علیه السلام
 لذات ذات قدرتی که غیر ذات است و اینست که در تمام در منع فرموده اند که کلامیکه مظنه
 آن بود جائز است که بگویند پس چرا می آید و اگر امر را از ابیاتی رساند و در بعضی آیات
 آمده که اثبات آنکه قدرت است و اینها را باید که می تواند بود که هیچ چیز از خداوند
 قدرتی است و اینها را باید که می تواند بود که هر فرات انجام می آید و اینها را باید که
 که نوشته اند برای تبیین فایده ای است که باید دانست که صوفیه شیخ و غلام و مفوضه تصنع
 دشمنان خاکی هستند و اینها را باید که از دشمنان بیانی بر حذر باشد چه اینها در پرده و لکن
 اهل بیت شیعیان را که اول مرتبه در هر یک که می آید که صدق علیه الرحمة کی از علامات غایب
 است مردم را که در این عالم می آید و باید که در حمانی و شیطان می آید و شیطان
 علم مخالفت با خداوند است و اینها را باید که از دشمنان بیانی بر حذر باشد چه اینها در پرده و لکن
 لو علم ابو خرمه ما فی قلب سلمان فکأنک قد جعلت النفس نجو شهای نفس محلی بر آن بطور خود
 میباید و اینها را باید که از دشمنان بیانی بر حذر باشد چه اینها در پرده و لکن
 و مفوضه تصنع دشمنان خاکی هستند و اینها را باید که از دشمنان بیانی بر حذر باشد چه اینها در پرده و لکن
 احوال اعتقاد و ایمان را که در مخالفت با جماعات مضوریات باشد و اینها را باید که از دشمنان بیانی بر حذر باشد چه اینها در پرده و لکن
 تنقی کرده و اصول و احکام را که از دشمنان بیانی بر حذر باشد چه اینها در پرده و لکن
 کرده اند که هر روایتی که یکی از روایه شوبان حضرت ساخته باشد انکار آن نمی توان کرد و منشأ
 توهمشان نیست که در چندین آیات آمده که انکار فضیلت آنراست و این معنی مسلم است

و تخصیص فضائل ندارد بلکه انکار هر حکم آنحضرت همین حکم دارد لکن غرض آنحضرت از اینها آنست که
را بگویم انداخته اند که هیچ و هیت قابل انکار نمی باشد و نفی می کند که انکار فضیلت اصدیه کفر است و تضاربت
جعلیه و حکم تنزیه و آیات غلا مصرح است بتکذیب ابطال علم عجم و از نیماست که یونس بن
عبدالرحمان که بر طبق ارشاد معصوم سلمان مان بود و بعضی کشتی اکثر روایات دارد و انکار میکرد و از
مروج الزهراء بن حکم روایت که او بنیاد امام بنی ناطق حضرت امام جعفر صادق که میفرمود که منبیره بن سعید بعد از
می است پدر من و میگرداند اصحاب که خود را و اصحاب آن حضرت مخفی ساخته بودند از آنحضرت
را پس میبردند بغیره و او داخل میکرد اندک و تدلیس در اکتب کفر و زندقه خود را و هشاد میکرد از برای
پدر من من بعد پس میداد آن کتب او بر میکرد و اینند بسوی اصحاب آنحضرت و امر میکرد و ایشان که نسبت
سازند از او میان شیعیان پس چه از کلمات غلو و کتب پرین باقیه شود از انجمله است که سینه
آرا سندرج ساخته بود در کتب شان و در حدیثی آمده آن کتب را جل منار جلا بیکد علی بن
اعتماد بر سر کوفه و هیت توان کرد با آنکه اخبار احاد در اصول اعتقاد از پایه اعتماد با اتفاق امامیه
است و از اینجا لایح کردید که توسع در قبول ستر و اصول و فروع با از جاده احتیاط بیرون نیاور
بلکه تطبیق اخبار احاد با اصول ثابته متعلقه اعتقاد لازم است الا سبیل تجا و توقف است انکه ترجیح
و تفسیر بر تشابهی را بتشبهی خود مایه افتخار و علم توحید و معرفت اسرار قرار دهند و مردم عوام از راه
و خطبه البیان مانند آن که بصرح علامه مجلسی مختص است غلا و دارد از او سخا و خلق و رزق و آنحضرت
سازند و باز خود را از اعتقادات فاسد بری شمارند اگر چنین و بقا و چه نه که خود را مومنین و عالم با بر و بوا
می سپارند و دیگر از عالم ظاهر و از اظهار اسرار خود و خوف آنکه دیوار کم گوش و از احتراز می نمایند و میگویند
للیطمان اذان اگر مراوشان فرماد و دیگر علمای کیهان الفاطمیه کفر و زندقه را شعار و دمار خود قرار دادند
لکه اعتقادات صحیح و عبارات محکم که نظام طینش از صحت تفریری باشد بقیه نمیشوند و هرگاه این روشی بر
مسائل اختلافیه ضرورتیاد و فیض و زیاده میان علما اصول فیماییم یا علمای اخبار فیماییم و آن
اختلاف واقع است خصوصاً در جری مسائل عالم واحد را در وقت بحسب اختلاف فهم و اطلاع

حاشیه متعلق صفحه ۳۵

سه
 از جمله تواتر بقام این است که شیخ یوسف بحرانی در مقامات صدیقی در بحث تحریر متفایم مخالفه و عدم آن فرموده در میان متکلمین
 اصول در بحثیه مفهوم شرط و مفهوم غایه و مفهوم صفة از موافق مخالف اختلاف کرده اند و ادله طرفین متعارض است و جمعی از
 عامه انکار آن کرده اند و سید نعمت الله زایدی و شیخ حر عاملی و نعمت نشان در نفی کرده اند و حال آنکه قبا و از اکثر متکلمین
 متکلمین است بحسب عرف و اعتقاد العباد و بیکه دلائل کلام بحسب عرف عام عند انظار العارف و احتیاج کما استیجاب
 اما نگارنده مفهوم است کشیده اند چنانکه
 اعتبار مفهوم شرط و غایه است و این منقول از حضرت صادق علیه السلام در تفسیر کربل فاعلم کیریم
 فاعلم کیریم ان کما فی السیف و السیف کیریم و ما کذب ابرهیم فاعلم کیریم ان کما فی السیف و السیف کیریم
 لم یطقوا فاعلم کیریم ان کما فی السیف و السیف کیریم و ما کذب ابرهیم فاعلم کیریم ان کما فی السیف و السیف کیریم
 شکست و کفار از آن حضرت پرسیدند من فعلی انما اتسنا این سلوک بخدایان یا که کرد و آیا تو کرده فرمود بل فعلی کیریم
 بلکه کلان تر اینها این کار را کرده است اگر بوده باشد سخن گویندگان پس حضرت صادق را اشاره کرد که قسم خدا که
 تر آنها این کار را کرده و حضرت ابرهیم هم دروغ گفته لعلت انک کلام آنحضرت مشروط است بشرط نطق و فطرت
 معتقد بود پس فعل معلق بر این نیست مطلق خواهد بود و از آنجمله است روایت کافی از عید ابن زراره و قد سال الصادق
 علیه السلام عن الصوم فی السفر قال قال الصدوق جل من شئت انک الشهر فلیصمه الیه ما من شئت فلیصمه من سائر الشهور
 یعنی حضرت صادق در جواب سائل از صوم سفر فرموده که سخن تعاد قرآن مجید میفرماید بشدت منک الشهر قدیر ظاک
 است این آیه در مراد خدا کسیکه در صوم باشد و نه کسیکه در سفر باشد و نه کسیکه دالی غیر ذلک است
 و همچنین دایات بصراحت دلالت دارد بر حجت مفهوم شرط با نهیمه محدث شیخ حر عاملی این حجت آن انکار بسیار
 نموده لهذا محدث شیخ یوسف بحرانی میفرماید و لعجب بهنام المحدث شیخ حر عاملی حجت بالغ فی انکار حجتیه المصنف
 الشرط الی اخرها فادعوا محصلش اینست که حجت از محدث شیخ محمد حر عاملی در کتاب فیه الدلو سیه از پنجمه که سالعه نموده
 در انکار حجت مفهوم شرط و تمسک نموده است بآیات قرآنی بر عدم اعتبار مفهوم شرط و حال آنکه و اینجی ذکر
 کردیم بر اعتبار مفهوم مذکور دلالت آن واضح است و آیتیکه تمسک بان نموده از محل نزاع برون است الحاکم
 بنظر انصاف باید بگویند که شیخ حر محدثی در انکار مفهوم ندارد و این خطای شیخ حر علیه الرحمة از کجا با کجا
 حاشیه متعلق صفحه ۳۵

علی الم یطعن علیه اولاد و دهنش طعن می تواند بود امریست بین که خطا از غیر معصوم واقع میشود
 پس اصل الامر اینست یعنی احد القولین خطا و دیگری بر صواب خواهد بود پس تغیر حکم و خطا و عدم نقص
 بتجدید نیست که این طعن اختصاص با نشان است نه باشد اگر این امر با طعن باشد مشترک خواهد بود اما
 تاویل اخباری که اختلاف یا اختلاف اخبار میگردد پس قول ما عین قول معصوم است و عمل بر
 عمل بر قول حضرت است نه تقلید غیر معصوم پس غیر موجب است چه ضرر در آن مجروح و لا معصوم الا ان
 عصمه الله و غایه ما فی الباب اگر اختلاف حدیث باشد خطا در ترجیح خواهد بود و آن قسمی است از خطا
 پس انکس خطا معین خطاست چه از خطا از طرفین از بدیسات است و فرق در حکم اصولیین مدعیان اخبار
 همین است که آنها خطا معترف اند و اینها با وصف اصرار بر خطا انکار خطا میکنند الا ان من منهم علی ذلك
 او با حقیقه نه بلکه اگر بگویند که انکار خطا میکنند و لکن حکم و فتوی بر طبق حدیث معصوم میسر و قول انحصار
 محفوظ از خطاست از جهت اتباع ما و باشد حکم و فتوای مجتهد که مبتنی بر ظنون است خطا در آن جایز خواهد بود
 گفت که انیک کتب اخباریین موجود است بنید و نظر انصاف نیکو که آیا بر نقل و آیا انکفا میکنند یا
 کلام و مقاصد و مهمام را مستنبط میکنند و در میان مختلفات اخبار طریقه جمیع را بر وجهی مستند
 خود را نمایند و وجهی بر وجهی تصور اگر بالفرض خطای نمایند تقدیم و تاخیر آن ترجیح و یا تخیر بر حسب فهم خود
 بعمل می آورند و اکثر جاهای عمل بر طبق این الفاظ حدیث نمایند و فهمشان جایز از خطا و خطای دیگر
 در فهم مقصود و در ترجیح کاشف از وقوع خطاست پس تبصره مقلد و تابع حکم و بصیرتی اندوهر کا فیه
 خطا و ظهور اختلاف میان علماء امر متکرر باشد و گاه احدی از صفی حضرت و علمای حدیث بغیر خطایه مکرر
 جرح و تشکیک کرده باشد عفو از چنین خطاها و عدم قرح آن مرتب علیه فقها از سبب سلف صالح قدما و
 حدیثا و ضحی که دید شیخ صدوق و جاهای تحظیفه فضل بر شاذان میکنند لکن از فضل فضل شیخ نمی کاره قال
 ابن ابویوفی الفقیه انه اذا ترک الرجل ابوی ابن ابی نبتة فالما للابویین للام اثبات و للاب الثالث
 لان ولد الولد انما یقوم مقام الولد اذا لم یکن سنک ولد و لا وراثت غیره و الوراثت هو الاب الثالث
 و قال فضل بر شاذان بخلاف قولنا فی هذه المسئلة فخطا قال ان یک ابن نبتة و نبتة ابن

و ابوبن طلحون السدسان باقی بر فلک فلائنه الابن النشان و الابن الابنه من کسائل
 یقوم ابنه الابن مقام اسباب و ابن الابنه مقام امر و هذا مما زان قدسه عن الطريق استقیم و هذه
 سبیل من یقین و متاخرین بسجد و قد تعصبات می نمایند و خطیه او با و از بند می سرانید و در بیان
 عدل و کمال فضل ایشان نقصانی رو نمید بکرا این حضرات معذور اند پس علمای اصول حق تصور
 کرده اند که مورد طعن باشند چشم الضاف بصیرت در کار است تعصب افکار و از اینجا واضح شود
 که ادعای علم و یقین در خبریات احکام در اکثر مقام دعوی بانی است اگر عمل بر یقین میکرد خطا
 در آن است نمیداشت قال شیخ الطائفة فی اصوله فان تجاسر من تجاسر علی ان یقول کل مسألة
 مما اختلفوا فیها علیه دلیل قاطع و من خالفه مخطفی فاستقر یزید ان یفتی الطائفة یا جمیعها و یضلل شیوخ
 المتقدمین کلمه فانه لا یمکن ان یدعی علی احد موافقة فی جمیع احکام الشرع و من بلغ الی هذا الحد
 لا یحسن بکامله و یحب التغافل عنه بالسکوت انتهى یعنی شیخ الطائفة ابو جعفر محمد الطوسی رحمه
 الله در کتاب اصول خود فرموده پس اگر جرأت و جسارت نماید تجاسری و بگوید که بر سر مسئله
 خلا فی دلیل که قاطع مفید علم تواند شد موجود است و سر که مخالف است آن دلیل کند خطا کننده فاسق
 است پس چنین کس لازم می آید که تمام طائفة محقه را تفتیق نماید و علمای معتدین را العیاذ بالله
 منسوب بضلال و کما یرید که ممکن نیست که او ادعای موافقت خود در جمیع احکام بر
 کسی نماید و کسی که مرتبه عدم فهم او باین حد رسد کلام کردن با و خوب نیست و است اعراض چنین
 کس بسکوت و صمت و هرگاه این اداستی پس بدانکه این است حکم سائل فر و عیه خلا فیة یا مخالفه
 بکلام در اصول دینی و ضروریات یقینی منجر شود پس طعن و افکار چنانکه گذشت ضرور است
 چه در اصول اعتقاد عمل بر اخبار آحاد نادر است و دلیل قطعی و کار عقلی باشد یا نقلی یعنی
 است یا حدیث متواتر اللفظ او المعنی هرگاه از محکمات باشد و متشابهات و الا و الب و غیره
 چنانکه آیات قرآنی و حدیث معتصم از انبیاء و اصحاب و ائمه الطایفه و انما که سبب رضی و ان عقل
 و نقل ما و است علماء دین بر هر یکی از این دو صیغه صحیح و در هر یک از این دو صیغه فاسق و انما که سبب رضی و ان عقل

مقصود اول از عبادات است و آن شش است بر شش باب اول در بیان طهارت
 و این دو نوع است یکی از اجتناب یعنی در کردن نجاست و دیگری رفع حدث که مشروط است
 به نیت و از اینجا که نوع اول مقدمه نوع ثانی است تقدیم آن نسب است و اکثری از علماء را با
 الله بهم نوع ثانی را مقدم داشته اند بعلت اینکه طهارت را اسم مختص بآن میدانند و بحث
 نوع اول است طهارتی که در آن محل نظریست و بعد از آن سببیت است و اینها حق بالتقدم است
 فصل اول در طهارت تبعی از آن نجاست است چونکه معرفت نجاست مقدم است بر معرفت
 مزیل باین نجاست را مقدم داشتیم بر ذکر مطلات و این فصل را مرتب ساختیم بر چند بحث
 بحث اول در ذکر نجاست که اتفاقی است یا بنا بر مختار و در نتیجه آن اقوال هر وجهی را
 بیان میشود بحث دوم در احکام نجاست است بحث سوم در بیان مطلات بحث چهارم
 در کیفیات تطهیر و وجوب از آن نجاست بحث اول در بیان نجاست است آن بنا بر مشهوره
 خیر است اول دوم بول غایط است از حیوانیکه گوشت آن نخورند و خون و شبهه باشد
 غیر ماکول الاصله باشد مثل که به خواه بعارض باشد جلال کما صرح بعضی اصحاب در اصل این
 خلافی نیست مگر در و چیز کی فضله بطور دیگر بول صبی شهر است که نجس است و بعضی دعوی
 اجماع نموده اند لیکن از ابن ابی عقیل و صدوق در خصوص فضله طهیر قول الطهارت نقل شده و
 فاضل علامه خراسانی در ذخیره و رساله قاضی عین قریب اختیار کرده و شیخ فرق کرده در فضله
 شسته و غیره و قول مشهوری از ظهور نیست به قال الفاضل المعاصر که شسته و در خصوص
 رضیخ این چند علیه الرحمه خلاف کرده ماسکامیکه خدا نخورد آن شسته است نجاست این کیفیت
 و ریختن آب آن کافیست و مدار آنکه بر نخوردن حد است و اگر نخورد پس غسل آن مثل نجاست دیگر
 لازم خواهد بود و شرط نیست و آیه یا زاید خدا بر شریع عموم و آیه الحلی اگر نهایت قلیل باشد نجاست
 بخورد از خور حسانچه اید و بعضی مقید ساخته اند آنکه را با نیک طفل از حد ضاع بیرون زفته باشد
 و ظاهر است که طفل شیر پیدا و خردم کرم دارد لیکن بول دختر شستن اشهر و احوط است و هرگاه

این دوستی پس اینکه از مفهوم کلام سابق دریافت شد که فصد و بول حیوان با کول اللحم است
و درین حکم نیز خلافتی نیست مگر در وجایک بول فصد است و الاغ و دیگر فی فصد مرغ حاکمی حکم
و اشهر اظهر در سرد و جواهرت است خلاف مقام ثانی تا دوست و ستندان نهانست فی
در مقام اول روایات متعارض است الاجتناب فی احوط خصوصا از بول حیوانات مذکوره
احمدار و سیلی در زنده فرو رده است که حیوانیکه کرده است بیست و شش سال و سرکین او کرده است
که مستند قول نجاست یا که است احتمال تقیه دارد و شوبت که است هم شکل است نیز از آنچه گفته
ظاهر کردید که فصد غیر ذی نفس نیست و خلافتی در آن ظاهر نیست مگر از بعضی فاضل شد و مفهوم
میشود و چشم ظهوری ندارد موم منی از حیوانیکه خون چنده داشته باشد خواه حرام گوشت باشد
حلال آن حیوانیکه نفس ناله داشته باشد و آنچه از روایات دلالت بر طهارت منی دارد اگر چه از
افسان باشد مگر است سبب احتمال تقیه در خصوص مذکور بشهوت خارج میشود و روایات مختلف
است و اظهر اشهر طهارت و همچنین آب غلیظیکه بعد بول آید مگر گاه بعد استنجایا بر طوبی و صحت
خالی از صحت نجاست بهایاک است چهارم منته چنین حیوان خواه مرده انسان باشد غیر مقصوم و شهید
و خواه غیر انسان باشد و قول نجاست حکمی ضعیف است لیکن نجاست انسان تکمیل اغسال و زال
می پذیرد و میت غیر انسان پاک نمی تواند شد اگر چه داغست کنند و در حکم میت است اجزای آنکه حیوان
حلول کرده باشد و اجزائی که اندکی در حال زندگی آن حیوان و جدا شده باشند مثل دست و پایاره
نیز اجزای پوت است که اکثر اجزای انسان منفصل میشود و کما هو الظاهر و تعدی نجاست میت موقوف بر
رطوبت است و تعدی آن در حال سوختن ثابت نیست خصوصا در میت غیر آدمی احوط تطهیر ملاقی است
اگر چه پس باشد و بنای نجاست بر موت است حصول برودت اگر چه موجب غسل نیست و نجاست
بر برودت و اعتبار برودت و نجاست ضعیف و هر گاه این دوستی پس بداند که نجاست میت است
که میت در آن حلول کرده مثل ششم و مژده و بر و استخوان و شاخ و سم است و بال زنده
بیضه مرغ در حالیکه پوت بلاشش سخت شده باشد بلکه در صورت عدم هم حکم نجاست

از تامل نیست و مستثنا کرده اند از آنچه که برای حیوان غیر از معدود انسان است و این نیز باید در تقدیر
اول حکم بطهارت شکل است بر تقدیر ثانی سبب ایجاد حکم بطهارت آن می تواند که سطح ظاهرش کلا
بسیار است حکم بطهارت بودن آن شکل است لکن عموم تصور لالت بطهارت میکند و بالاتر از آن این است
که در حدیثین و آیات از دستوره که غیر و سبب آن متی پاک است و این نجاست که جمعی از محققین قائل
بطهارت آن شده اند بلکه بعضی خبیث کرده اند و این که نجاست تیه مستدی نیست مطلقا و این نه خالی
اشکال نیست و همچنین شکست که آنکه مذکی باشد و فی الجمله تفصیل انقیادات در وجوه را تو و تعلیقا
آن بیان کرده ایم هر چند شار فلیحج البیه و جرم و گوشت نافه که از دست مسلمانان باید از بلاد اسلام که
مسلمانان این غایت بند گرفته شود و حکم مذکی است اگر چه حالش معلوم نباشد و آنچه از دست
کفار گرفته شود و حکم نیست تا وقتی که معلوم التذکیر نباشد و در نزد کسانی که مخالفین از حکم کفار سبب
گرفتند این چیزها از دست آنها نیز خارج خواهد بود و لیکن اشتهر است که برای اهل خلاف درین جهان حکم
مسلمانان جاری است و هو الطاهر لکن آیا فرقی است میان استحلال میده باغ و غیر استحلال یا عموم
اکثر روایات و اقوال بر اخیر دلالت دارد و خالی از قوت نیست لکن مما لکن احتیاط اہم است
بعضی علی جمہول را ملحق بذکی ساخته اند و آن معارض است باصل عدم تذکیر بعضی در حدیث مقام
اصحین میکنند آنرا من ابل است بدانکه استعمال متبوع و اجزای آن جائز نیست مگر اسرار و بعضی غل
چیزی گفته اند که آنچه غیر از اصل است شایع پی منید و شش کردن چراغ هم از آن جائز نیست و آنچه مانع
بالمعنی از حیوان است از آن حیوان نیست و زیر آسمان زیر سقف هم منع قیوت نمیرسد این هم حیوان
و بعضی است که حیوان را نفس سالک از دست می آید آن پاک است قول شیخ سجاد مینہ عقب چلیا شایع است
چیز خود از حیوان است و نفس سالک از دست می آید آن پاک است قول شیخ سجاد مینہ عقب چلیا شایع است
بدانکه گوئی که اگر جسم حیوان مذکی نفس بیرون آید نجس است خواه حیوان جریان بیرون آید و خواه
نفس بعضی از معاصرین تصریح کرده اند که خون باطن بطوب باطن او آنچه را که از خارج بدن رسیده بدون تلوث
آید نجس نمیکند و تفصیل آن در احکام بطون خواهد آمد انشاء اللہ اما خوانی که از او بجز خارج و تفصیل دارد و

از نوحه در وقت ذبح مسفوح میشود و بکثرت جاری میشود با اتفاق نجس است و آنچه باقی میماند در کوزه
 گوشت پس جانور حلال پاک و حلال است آنچه از خارج داخل شود و خون را که حکم پاک است که در وقت
 آن تا بل است خصوصاً هرگاه بالا نفراد خورد شود بلکه در خونیکه در اجزا گوشت بیشتر است در صورت اجتماع
 آن فرد اهم اشکال اگر آید باشد و در جانور غیر پاک که لایق تکیه باشد مثل شیر حکم حلیت صورت ندارد و در حاکم
 و نسبت خون حیوان غیر انسانی که پست و نجس است و همچنین خون پاک حلال بلکه حلال هم است فی المسفوح و کلام
 الیه در خون منجد یا غیر منجد که در تخم مرغ بهر سدا اختلاف است احوط اجتناب است خون حرام نجس اگر چه در
 مسفوح علی تفصیل با انشاء الله تعالی و دریم و رطوبتی که خارج شود نجس است تا وقتی که خون در آن مخلوط نباشد
 و خونیکه در جامه یا بدن یا دیگر جا بنشیند معلوم شد که خون نجس است یا پاک محکوم بطهارت است ایدود شرم
 منقسم خون و نجاست غیر از این بر دو اتفاق است در آبی خلاف است احوط اجتناب است و ظاهر اشهر
 آنست که اجزای لایحه الحیات از نجس العین است خلافاً لیسید و سنده محتمل لثبته شتم کا است
 کفایت پست و آتش پست سائر اصناف شان کافراصلی باشد یا غیر نجس اند که در اهل کتاب که بود
 و نصار و مانند شان باشد اختلاف است اشهر اظهر نجاست شاست و هر کس یکی از ضرورت یا دین اقوال
 یا فعل یا کفر نماید کافر است و در کفر و نجاست مخالفین خلافت تا وقتی که بحد نصبت اعلان عدالت است
 علیهم السلام رسند و الا نجس اند بود و اقوال و احاد و اشهر در صورت اول طهارت است و سید ترضی علیه الرحمة
 یوسف بحراره و منجد و خدوها قائل نجاست است اند و خصوص مختلف است لیکن قول اول است و اولاده
 کفار در نجاست تابع ابوبن اید علی الاظهر بل اختلاف فی لایجاد یظهر و اگر احد الا بوین مسلم و مومن است
 خواهند بود و اگر حلال اوده باشند و اگر از زنا متولد شده باشند پس محل تا بل است اگر چه طهارت حاکم است
 مطلقه در ملک مسلماً داخل شود و در وقت که محکوم بطهارت باشد اگر چه ابوبن کافر باشد نجاست بلکه سکر مانع الاجامه
 یعنی چیزی که در حال سیلان سکر در آن بهر سدا بیک طاهر است هر چه حرام است چه سکر حرام است یا نجس یا غیره کثیر
 باشد یا قلیل قلت آن مانع سکر باشد یا نباشد تنها باشد یا مزوج در و یا بخدا مکر غیر مانع در صورت
 استعمال با عت حرامت نخواهد شد بخلاف مانع و حرام است و ختن سکر است و خرید آن الا غرض صحیح

[illegible]

در عرض نجاست آن چیزی که طهارت آنرا داشته است خواه شک کند و نجاست چیزی که
عروض آن معلوم باشد مثلا جامه یا پاک کرده است و الحال شک می کند که بول آن متصل شده است یا نه
یا می اندک رطوبتی بآن رسیده است لیکن بنیداند که آیا بول است یا آب یا خونی یا جامه رسیده و نیز آنکه
خون نجس است مثل خون انسان خون پاک است مثل خون پشه یا خون اخل فیہ یا فضله حیوانی یا از
آن حیوان ماکول است یا غیر ماکول حضرت امیر المومنین علیه السلام می فرماید که ابوالفضل
اصحابی ام ماء اذ المر اعلم و لقوله کل شیء طاهر حتی تعلم انما قد ر و بر خلاف
است تا وقتی که خلاف آن ثابت نشود پس نجاست و حرمت ثابت نمی شود مگر بعلم یقینی و ثبوت
عدلین بلکه خبر عدل واحد علی الاظهر و مطلق ظن در آن اعتبار ندارد و خبر ذمی البیاد اگر اعتبار
میکنند و در صورتیکه وثوق بر خبر او حاصل شود اعتبار آن بالاست و الا در نظر حقیر محال
است چنانکه از تصحیح طهارت عدول بجا نمیکنند و صورت یقین باطن معتبر همچنین بعد علم نجاست
حکم طهارت نمیتوان کرد تا وقتی که علم طهارت باطن معتبر حاصل نشود و خبر عدلین بلکه عدل واحد
خبر موثق کافی است بلکه احتمال اجماع نیست که هر گاه مسلمانی را ماسوره تطهیر سازند و بدینند که در
آب کشیده است چونکه افعال سلیمین محمول بر صحت است کافی باشد پس کافی است که یا رجرا بشویند یا گاه
را ماسوب پاک ساختن یا رجرا نمایند و بعد شستن صحت نجاست نباشد طهارت آن محل تا مل نخواهد بود
و چنانکه اصل شستن معلوم نباشد بر محض اخبار خبر اعتماد مشکل است الا آن که بوی قوی معجود و هم در احکام نجاست
و آن چند امر است اول آنکه حرام است در صورت اختیار خوردن آن یا بنیدن آن در حد و صحت و یا در
سبزه و نماز گذاردن لباسی که این معفو باشد و هم خلافی نیست در اینکه معفو است در حال نجاست
کلاه و ازار و مانند آن که سار و زمین باشد اگر چه نجاست مخلوط باشد با لیکل علامه علیه الرحمه مقتید است اندک حکم
را بگوید در چیزی از آن در محل خود و سید مرتضی علیه الرحمه لباس مقتید فرموده و صدوق علیه الرحمه نجاست
عامه را نیز معفو دانسته اند و آن در صورتیکه لا یم فیہ الصلوة نباشد محل اشکال است و بعضی تصریح کرده اند
باستجاب تطهیر چنین لباس معفو است سخن کمتر از در هم خواهد و جامه باشد و خواه در بدن علی تا مل فیہ عدم

مکرور و این عفو از خون مقدار اقل از حصه یعنی نخ و که بدن رسیده و از دست و اندام عفو هم
 و این روایت را که دلالت بر مقدار عفو دارد حمل است بحال کرده اند و بعضی گفته اند این عفو
 خوانده که بعضی از حصه است مانند و برده و حیثیت پس عمل مشهور شکل است مگر آنکه اجماع بر آن جایز
 جمعی عامه و انداخته اند و آنرا در تمام هم و لیا میفوسست یا فوسست که کمتر باشد تا آن حال
 بجهان نیست و اینست که در وقت عفو در تمام بدن که با معفو است یا به خلافت میان علم این
 خصوصیات است و در عفو است که در تمام بدن باشد شهر الاظهر و فوسست است که در تمام
 میان زن مرد و اطفال که در آنجا است و آن محل مایل است خصوصاً استیفاء
 احوال است آیا محال است که معفو است یا محال است و احوط عدم عفو است و احوط
 نظر باینکه معفو است و اگر معفو است پس باز در معفو که در جلد و بول و هر چه بود
 است مگر معفو است و اگر معفو است پس باز در معفو که در جلد و بول و هر چه بود
 اعلم و در معفو است و اگر معفو است پس باز در معفو که در جلد و بول و هر چه بود
 تو در جلد و بول و هر چه بود و اگر معفو است پس باز در معفو که در جلد و بول و هر چه بود
 از خون غیر و در معفو است و اگر معفو است پس باز در معفو که در جلد و بول و هر چه بود
 جعل الله فیها نوره و اگر معفو است پس باز در معفو که در جلد و بول و هر چه بود
 شد و مثل رشم باکی ندارد و تا وقتی که در معفو است پس باز در معفو که در جلد و بول و هر چه بود
 احوط است که در معفو است و اگر معفو است پس باز در معفو که در جلد و بول و هر چه بود
 یا خون مجلد و بول و هر چه بود و اگر معفو است پس باز در معفو که در جلد و بول و هر چه بود
 معفو است و اگر معفو است پس باز در معفو که در جلد و بول و هر چه بود
 مظهر باشد و اگر معفو است پس باز در معفو که در جلد و بول و هر چه بود
 نری از حدیثی که در معفو است و اگر معفو است پس باز در معفو که در جلد و بول و هر چه بود
 و در گاه خون و جلد و بدن باید و یقین باشد که خون نجس است یا خون پاک پس اصل

طهارت سرگاه ندانند خون معفو است یا غیر معفو نیست علی الرحمة میفرماید که حکم لغو خود و خود را
و حال از قوت نیست لان الاصل عدم المنع قابل چهارم معفو است خون جروح و قروح و
نیت در نیکه هرگاه منقطع نشود معفو است با جماعا و لکن تحریر از تعدی و بستر بار چه که مانع
شیوع نجاست باشد علی الظاهر ضرور نیست لقوله و انما انبأ الله بالرسول آری از تعدی و ان
با نجا که منقطع تعدی باشد احتیاط لازم است اگر منقطع شد لکن مصلحت تا نیاورد در آن صورت هم
معفو است و بعضی مطلقا معفو میدانند اگر چه خون منقطع شود و دعوت نماز بدست آید بلکه بالمره
خون آمدن موقوف شود تا وقتی که مقام موقوف صحیح یابد و در روایت موقوفه حتی برابران تا
دارد لکن بعضی احتمال کرده اند که مراد از برای انقطاع خون و به شد و حاکم از بعد نیست و لکن
میشود اگر در تضرع و حرج و مشقت کما یشرع بعض الانبار و سوء الاقرب و ظاهر است که پانجه خون
و جروح معفو است متضمن خون هم معفو است مثل ریم و موصرح به بعض الروایات و مثل
عرق که خلوا انسان از آن کمتر اتفاق شود کما نص علیه فی الذمیر و بلکه طوطی متعجب بالدم و
یعلم و در شبانه روزی یک مرتبه تطهیر ثوب او نیست و تبدیل ثوب برای بر نمازی لزوم ندارد و هم
اختلاف است در نیکه عمل نجاست در حال نماز با من از ثوب بدن و جامه مطلقا نجاست یا نه
بعضی از اصحاب جزم بطلان کرده اند و بعضی بخوار و حجت و دلیل قوی بر آن منع نیست
مگر بعضی روایات شعاری بآن دارد پس احتیاط در اجتناب است پس نه بوی که مشترک آنرا
ساخته باشد اگر ظاهرش اظهار ساخته در حال نماز یا خود دارد بطلان نماز تا به طهارت آید
احتیاط بهتر است ششم و حجت گاه داشتن مسجد از تلویف نجاست و خلای درین
نیت و در داخل کردن شیئی نجس یا المینی از تعدی اشکال است و ظاهر جواز آن است اما نجا
متعدیه پس منع از آن واضح است و تفرقه در میان زمین و دیوار مشکل است و بعضی
فرش مسجد را بآن احاق نموده اند و آن احوط است و از آن نجاست است از مسجد با آنکه
و قدرت بر آن فوراً واجب است و تاخیر در آن غیر جائز و دعوی جماع بر آن کرده اند

[illegible]

استعمال ظرف به معنی استعمال ظرف و طلا و نقره و کمال نیست در اینکه ظرف که مصداق
 آنست استعمال آن کلمه ختم آن و فروختن و خریدن آن حرام است اما مطلق ظرف مثل ظرفی که طلا
 پس است آن ثابت نیست بلکه در خصوص اشکالی که ظرف نکیند و معونی که ظرف ذرات نصدق و لا لب حرار که
 رجحان او و هم چنانچه اجتناب از نجس در طهارت واجب است همچنین چیزی که مشبه به نجس است هرگاه مصدق
 آنچه غیر محصور باشد بلکه بعضی محصور است و چون اجتناب نیستند لکن خالی از اشیاء نجسه است لکن همان مشبه به نجس
 که آنکه جمیع نجاست محصور است با شمولش در اینند و هر یک که احتمال طهارت با استعمال یکی از آن حاصل شود
 یا از هم بترک است که در صورت انحصار جادریک یا کمره تطهیر آن واجب است دیگر بجا آن معصوم است جهت آنست
 که زنی غیر از یک پیرهن بدن او و بر او و طفلی است بول میکند بر آن چنانچه فرموده که هر روز یک مرتبه بید و هرگاه
 و طفل باشد بطریق اولی نامایل در آن چنانچه بعضی اعلام فرموده اند واضح نیست بعضی حکم را مخصوص صبی گفته
 و بعضی صبی را هم همین حکم داده اند و بعضی تخصیص ببول نموده اند و بعضی تخم نموده اند و اقتضای عموم و لایس
 است و عاقل و هم دانستی که در لباس نجس نمی توان که داری اگر مطلع از نجاست نباشد و بعد از آنکه
 نماز مطلع شود نماز صحیح است ظاهر نیست که حاجت با عاده در وقت و قضاء خارج وقت ندارد و اگر دانستی نماز
 نجاستی در جامه بپوشی و باید پس اند و حال بیرون نیست یا اینکه میداند که نجاست مقدم است بر نماز
 یا نمیداند بر تقدیر اول نقص صلوة استیفاء احوط است بر تقدیر ثانی جامه آلود و نجس اندازد اگر کسی
 بپوشد و یا از آن میکند اگر ممکن شود و مستلزم فعل نشو و نما فی آنکه نجاست و الا استیفاء کند این معنی در
 وقت است اگر قطع و استیفاء بسبب وقت ممکن نباشد بر هر دو تقدیر محظوظ و یا از آنکه بپوشد و یا از آنکه بپوشد
 و از آنکه مستلزم فعل منافی باشد یا ممکن نشود یا نجاست نماز را ادا میکند و احوط آنست که هرگاه طهارت بر
 باز قضا کند و اگر نجاست از پیشتر معلوم باشد در حال خواندن نماز سهو کند پس این هم از دو حال بیرون
 نیست یا اینکه بعد از فراغ نجاستش آید و یا نشاء بر تقدیر اول است قول دارد یکی عاده در وقت و قضا بعد
 دوم قحوط عاده قضا سوم عاده در وقت و سقوط قضا در خارج وقت و ستان این اقوال را و یا استیفاء است
 و اشبه و احوط قول اول است بر تقدیر ثانی نقص نماز میکند از سهو کرد و وجوب کما بر الطاهر و اگر کسی از سهو

منحصر شد و قایل قطعیست جمیع از علم کنند که برینستاد که اندر و کوه و سجود و انبار و سیکه و قایل
مشیت لکن مستند آن کجا ضعف نیست و روایات و دلالتی بر درانیکه در جامعین رزاجای می
باین بعضی آن چندند و در علم انبار و سیکه و قایل قطعیست جمیع از علم کنند که برینستاد که اندر و کوه و سجود و انبار و سیکه و قایل
مشیت لکن مستند آن کجا ضعف نیست و روایات و دلالتی بر درانیکه در جامعین رزاجای می
باین بعضی آن چندند و در علم انبار و سیکه و قایل قطعیست جمیع از علم کنند که برینستاد که اندر و کوه و سجود و انبار و سیکه و قایل

ریخته شود و ندانند که آیا برنی چون آن شکر کرده یا نه در صورتی که حکم نجاست بخاست باشد آری اگر بقدر آن مقدار حاصل شود
 انقدر خون انقدر آب غیر مستحکم از آنست که نجاستی از آن با آنست که بقدر حکم نجاست است و در صورتی که در آن
 با آن نخواهد بود چنانکه در باب نجاست متبرینست و اگر احتمال کند که بعد از آن نظر و جمع قرائن آن خطئه نباشد
 فکر در آن لازم نخواهد بود و چه بسا نظر و بحث در زیاب منوعست چنانچه برتبع احادیث مخفی خلاف است
 مسدود الصفا اعتبار تقدیر و جوی ندارد و در صورتی که با بقدر نیست اگر تقدیر واقع شود و بر حقین و اعتبار
 باید کرد و الا فلا و البیوم اقلیل که کمتر از یک شب و آن نجس شود بجز در اوقات نجاست است و در وقت خطئه
 در آن شاد است و اقلیل باطل با مثل آب مضاور و عن حال نجس برنجس بقدر که کلمه است از نجاست نجس
 و هرگاه برنجاست و اگر در مثل آنکه تفرقی نجس باشد و آب آن برنجس باشد خطئا لا یغسل الا صفا با کمال قلیل حال
 اتصال آن ماده کثیر حکم کثیر دارد خواه در حمام باشد خواه در غیر آن تقوی اسفل با در صورتی واضح است و همچنین
 احد المتساویین برنجاست و اتصال و اتحاد عجب تلک شود و مجموع کثرتی باشد و کثرتی باشد قلیل ماده کم از کثیر و مجموع
 بعد که برنجس پس کار را مایل نیست چه کار با آنکه با نجس زد و تقوی اسفل در صورتی صفا با فوق در تحت و با شست
 مثلاً آبی را از بوی نجس کثیر برنجس هرگاه دست نجس با شست برنجس نجاست آن آب بنیواند شد و اگر از آن بوی
 شکست هرگاه که باشد مثل آنکه سبب بالا و سبب دیگر با این نهند و انبوه در میان آب باشد پس ظاهر است که
 که حکم آن حکم و عوض قلیل مساوی که جوی در میان آب باشد و مجموع بعد که برنجس که باشد تفریق آب نجاستی
 بتنهائی از آب نجاست مثل آنکه مزج شود و چیزی محسوسه است با آن در اطلاق اسم از نوم به هم شامل شود و با آن
 آن آب افشرد از اجسام مثل آب یک درختان فواکه و عرق از دو آب کشیده شود مثل کباب آن آب بقیه با
 لیکن پاک کشته نیست و بجز ملاقات نجاست اگر چه کثیر باشد نجس و طهارت عین آن و علی الشاهر
 و ذکر آن در ضمن طهارات است و همچنین در اقسام آب نجاستی و طهارت افکات علی الشاهر
 در آب و در زیاب مختلفه و بعضی از علما قائل شده اند نجاست جوار وجود آن مشهور است از قوت
 و پاک نیست در زمین عمارات از غیر منقوله از جمله منقولات حصیر و بوریا و اگر قبل آفتاب وضع
 نجاست خشک شود و بعد از آن آفتاب پاک نشود آری اگر از آن بکشد و آفتاب خشک کند پاک و اگر از آن بکشد

[illegible]

که شیخ شده مظهر خواهد بود و آن هم از تقصیر است لکن می توان گفت که قدر بخیر خارج شود با یک است
تقوی کا به مثل عصیری بخوشدن چنان شدن آن و قابل نجاست آن فتن و فتنه آن صورت
می بندد و اما لا الفضا گفته اند که پاک شدن این پاک میشود و فاعلات طبع و طبخ و جامه و وسایل
نسخ مقدرات شرعی از چاه پاک می شود درین و لو و دست کشنده و کسای حاجی حاجه از آنجا که اصل است
عصیر خوش داده نبوت غیر سیدین و فروع این سکه کلام چندان فائده ندارد و تقصیر اسلام است که پاک می کند
اومی از آنجا که شیخ علیه الرحمه می فرماید که کافر پاک نشود بسبب اسلام جامع اگر چه از ابد فطری کشته باشد
چونکه از ابرطوبت که در دو جامه که بر بدن او باشد و در از احمد علیه الرحمه شریح لمعه ضحالی پاک شدن آن فائده
و هر چند در نیست لکن قول اول احوط و اشهر است و بعضی اسلام اقریم است ادا خله اند و آن همی چند از تقصیر
زمین است کلام در انقیاد بخیر تعلقی در اول انکه در زمین مندرج میشود خاک و ریک شک به اینها در چه
ارض داخل است در یک و خوف و خست تا مل است و همچنین کل و لا و بعضی تعین نموده اند مسیح اهر چه پاک باشد که
فیل از نجاست شود کافی نیستند و حد صحیح بر آن لالت از لکن حل آن به معنی و خوف که زمین باشد و در
و فاقا للفاضل البحر از خصو قطریا که اکثر اخبار مخصوص برین دو نکته است شریک بودن زمین یا اعتبار
بیوت احوط است لکن بر او ضعیفی در سوم انکه طهارت زمین شرط است یا پس هم پاک میکند جمعی قابل عموم شده
ظاهر است که اگر زمین پاک با فعل طوبت داشته باشد طهارت زمین شرط است و اگر سر و شک باشد نجاست هم با
ندارد و احوط اجتناب است چهارم خبری که برین پاک بشود و فعل نموده با جماع بلکه در قایم قرار داده
اگر چه از چاه باشد فخر این اسفل عصا تل فی فی ظاهر است اسفل قدم پاک میشود و تا مل در آن وجه است
است پاک میشود و بسیار مذکوره از فتن بر روی زمین و بد لک و مسجیدین که عین انا مل کند اگر نجاست
داشته باشد بلکه گاه اثر آن نبرد و رشود و ظاهر امر ادا از اثر و انقیاد هم است و آنجا که بود در
داخل نیست و از این خبری منقول شده که او پانزده ذراع راه رفتن بر او حصول طهارت شرط نیست و بعضی
الروایات و حمل آن بر حال ضرورت که دور شدن سجده بدون آن نشود یا بر استیجاب اقراب الصلوات است
شرط نیست بودن کفش و مانند آن نه بر شستن نجاست خلافا لبعض العامة بلکه بر کوهن استیجاب که باشد و کلاه

[illegible]

مسلمین محمول بر صورتی که حکم بظاهرش آنکه در احتمال سهو غفلت که مرجوح قابل
 اعتدالی باشد والاقتدا با امام جمعه و جامعیت احتمال بقای نجاست جائز نباشد کما صرح بالفاضل العزیز
 رد اعلی الکاشف بحجت چهارم در کیفیت تطهیر است کلام در بقیام و سبب وضع آتیه و اول آنکه
 کلاما مستحاط تطهیر این متصل با خنثی است بجز بعضی مترایح انحراف پیدا و در القاء که غیره را تطهیر میکند و انحراف
 تا نیست بلکه ظاهر است که اتصال کافی باشد عملا بعموم ظهوری المار و اما اینکه کیفیت تطهیر این منصوص نیست این قدر
 متیقن متفق علیه اقتضای لازم شد کما افاد مولانا الحال رد اعلی القول لا الاتصال غیر احتیاجی و فصلنامه فی
 علی الذخیره و امی که نجو شده باشد بسبب تغییر احوال و صائمه بلین قات که زوال تغییر هم در آن معتبرست خواهد بود اما قات
 باشد و خواه مقارن آن بعد از آن نیز نیک می شود بجز اول بر آن ابع زوال تغییر و بعد از آن متغیر و آب جاری
 میشود و بعضی زوال تغییر اگر چه آب باشد و نیز نیک میشود آب چاه به نزع مقدس شرعی علی القول بافعال بجز الملاقات
 اگر چه قول آن ضعیف است و بعضی از علما با وصف آنکه قابل بافعال آب چاه نیستند بقیع نزع مقدس شرعی را
 و حسب ایند و اینهم باینکه بیرون نیرسد و آشوب است و استخفاف است و کیف مکان در حجاب آن شکی نیست پس بانی
 در ذکر مقدار شرعی در بقیع تمام المار هم پس آنکه بر این معنی فترت شد یا ماده کیش یا صغیر و بر این معنی
 شراب کام آب سبکند خیا که از روایت صحیح متفاو میشود و مشهور است که اگر قطره شراب در چاه بقید همین حکم
 و آن محل نظر است چه چیزی که در بر آن لالت ندارد و بعضی باقی قطره شراب است و گفته اند زورت دارد که بر آن
 خالی از ضعف نیست و بعضی و آیات آمده که بر این شریک که آب میکشد و آن شاد و حیث است و لکن بابر
 مختار از امهر است اختلاف و آیات محمول بر استیجاب و نیز فضل و ثواب اید بود پس کمتر خالی از ثواب است
 و اگر شریک باشد و بعضی در نزع جمیع آب جمیع مسکرات را شریک یا ختم اند و جمعی منی غیر با کول اجماله
 نفس ناطقه و بعضی ما و ثلثه حیض و نفاس است خاصه و بعضی خون کهن العین و دلیل بر یک است
 نیست و بعضی ما لافضی جمیع آب میکشد و در این است آن بنا بر اشتغال و ثبوت وجوب تحصیل طهارت
 و جمعی دارد و کس نام نمیشود و مگر بقدری که نجاست و آن در مرجوح است کفایت با تفریح علیه چنانکه
 شریک تمام آب و بعضی میباید و آب است که در آن شریک است و در آن شریک است و در آن شریک است

چهار کسی که بر اوست و بنام ابابکشد از اول صبح صادق تا غروب آفتاب یا زوال حرمت
 محض و طهارت باشد مثل ایام که از نماز یک باشد مثل ایام سر و صورت از اباب که خردی از
 راقب است و غیره و بر این غروب خال در نزع نمایند تا یقین استیجاب اموریه حاصل گردد و جانشین آنها
 که باز از اجابت او و سادگی و نیت از کار باز نماند و یکشدیک که اباب از رمی دهن و زوایی بود
 آمده و بعضی از آنکه در میان شتر او آن کسب بعضی شتر و یکدور منصوص است و جمعی گفته اند که یک و یک
 حکم دارد و استیجاب است مگر بعضی دعوی جماع بران کرده اند و جمعی بر می ماند انسان گفته اند که استیجاب
 دل و با یکشدیک است و بر این اجماع هم بران قول شده و سبب هم است بعضی تفرقه میکنند
 مردن مسلمان مردن یا و بعضی میگویند که آن حکم مختص است بر دین مسلم و اما کافر پس اگر ببرد و بجایه از دین
 نجاست بران ایه میاید کی کفر و دیگری میست پس حکم آن غیر حکم موت مسلم خواهد بود پس از نجاست غیر منصوص
 و غیر منصوص قول یکی نزع جمیع و یکی نزع چنانچه نزع شود و وجه قول اول گذشت و وجه قول ثانی ظاهریست
 و بر قول ثالث از روایت که دو نیستند لاکر ده اند و بنا بر قول نجاست و انفعال آب به مجرد ملاقات
 نجاست قول اول خالی از قوت نیست و بنا بر مختار که عدم انفعال است اهر سهل است و بر این حکم استیجاب
 روایت مزبوره کافیت لکن در انسان کافر از منقاد کفر میاید و چه کافر از مسلم است و حال آنکه
 یکوست که نزع از نزع مسلم کفر باشد و نزع کرده میشود بر فضله انسان که طلب شایسته از نزع کند
 شده باشد هرگاه نزع شایسته از نزع مسلم است پنجاه دلویا چهل دلو و چون احتمال دارد که در دید و دست
 این حکم از او باشد پس بنا بر قول نجاست پنجاه متعین خواهد بود استصحابا بالجائز الی ان العلم الراجح دنیا
 قول استیجاب اصل است و حکم استیجاب نجاست بر احتمال مزبوره احوط و اولی خواهد بود و
 فصله است که از روایت معلوم الروایه اگر چه احتمال الحاق ثانی با لافض فیه تعلق
 است و نیز آنکه شایسته و سبب است که به کافی روایت حسین بن سعید و در روایت
 صحیحی بر این است که نزع کفر و کفر و موشن سکته که در دست است که چند دلو کافیت است
 ظاهر است و از این روایت است احتمال دارد که در آن شایسته از نزع بیرون است

و شیخ طوسی علیه الرحمه خوشنویس و زور و باه را اهل نیک و کبر ساخته و این در سیم این جانب از اباضا نقل
 و موش خراش با این ساخته و بعضی آیات در باره نرینه یا ده دلو وار شده و در بعضی صفت و عمل
 واحد از آن لغت ثواب بهتر است بر این عمل مردن چهل دلو گفته اند و این با آن در دست و بعضی
 زن را نیز با آن ملحق کرده اند و این سه دعوی اجماع بر آن نموده بعضی سنی و کوفه اند و بعضی از آن
 غیر مضمون اخل کرده اند و بعضی و آیات صحیح برای مطلق بول نزع تمام آب است و آن شاید
 لکن عمل این احوط و اولی است مشهور است که هرگاه آب باران بول و غایط و فصله مسک فحاشا شده بجای
 نسی دور لازم دانسته اند و آیه بجمول را و سبی در عذر یا بیه غرضه و کوفه اند لکن الا جماع
 المحکم و همچنین برای قیل و خمن لکن در نزع پرده یا عاف تعارف خارج میشود و در نص لفظ و کلام
 واره است صاحب فخر بر وفق آن فتوی داده و می کشند برای مردن طیر یعنی پرده که گوشتها
 کبوتر است و بزرگ تر آنها شتر مرغ چنانکه این در پس در سران و غیره در غیر آن نوشته اند و از این باب نقل
 شده که او طیر را فقط بکبوتر و مرغ خانگی تفسیر کرده بعضی لفظ و ما ندان نیز افزوده اند و همچنین بر این
 پوست و بوسیده و کافه شود یا کفنه شود علی اختلاف الروایات و بعضی در صورت انتقال نیز صفت گفته
 و همچنین برای بول طفل غیر شیر خواره و آن بابر مشهور طفلی است که طعام نخورد و بعد بلوغ نرسیده باشد و شش
 ذکر می فرموده که آن طفلی است که از شیر خوردن او را باز گرفته باشند یا شیر نخوردن غرضش است باشد یا از دوا
 تجاوزه کرده باشد و همچنین بر غسل کردن جنب چاه روا یا اینکه از حضرت صادق علیه السلام در نیامده
 شده مختلف است در بعضی آن لفظ نزل الجنب و بعضی لفظ وقع و بعضی لفظ اغتسل و اوقع این سه
 بار تا سبب اعتسای بویچه و لکن حکم به نزع بنا بر تحقیق از راه استحباب از جهت نجاست چنانکه مستلزم نجاست
 نیست لکن التبعیض و احتمال تعدد بعد و بقرض آنکه جنب داخل در چاه مستحب است باشد و اولی و دوم نجاست چاه
 منی پس باید که منزه منی اخراج نمایند پس حکم به نزع نیست برای آنکه نجاست چاه با و همچنین از برای آنکه زنده
 از چاه بیرون آید لکن روایتی عن ابی القاسم علیه السلام از این در پس نقل شده که کس که زنده مرد و در نزع چهل دلو شکر است
 برای آنکه بنا بر قول صدق و عباد و آیه الصادق علیه السلام و همچنین بر اسام ابرص که از کبار و شیخ و پنج دلو برای

[illegible]

مگر نه احوط و آبادن پس در شستن آن در لک بترشیت اگر چه از علامه علی علیه الرحمه میگوید این منقول شده و
 تصریح کرده اند باستحباب آن آباد شستن موها برایش برابی مردان و مایه سر از زمان مردان
 عموم ادله مقتضی لزوم عصر است مگر باجماع حاجت نفسی در شخص معین بطور دنیا داده و اطلاق واجب است بر
 آب آن من غیر فرق بین ما علیه الشعر و غیره دلالت نمی بر حاجت آن دارد و سرگاه جامه یا غیر جامه از آن
 غسل کما یجوز عصر بشود عصر کنند و بجا نشاندن آن را نداشتن شود و آن را بشویند یا در حکم عصر باشد یا نه در حدیث
 را بنا بر انضمام غسل اعتبار کنند این بطریق اولی کافی خواهد بود و اما سرگاه اعتبار عصر تجمیع با پس عمل است
 و آنچه دیگر عصر جدا ساختن غسل از ممکن شد مثل آن جو که آب باطن آن رفته باشد یا دانه ها مجتمع باشند
 در وسط آن آب جایگزین بعضی از علما پاک شدن آن با قلیل متعین می دانند این حکم علی اطلاقه خالی از تاویل نیست
 یعلم چهارم نان و عجمین پس در آب کثیر پاک می تواند کرد و سرگاه آب در جمیع اجزای آن نفوذ نکند و اجزای آن آب با نیمی
 نشود که آب مجاور آن اضافی که در محبت آن حال جامه یکبار دیگر تازانده که مانع است از قسمه صافست لکن جامه از آن
 انداخته و همان وقت قبل حفاف آب کثیر فرو بزدی که خواهد شد تا وقتی که دستهای آن خشک شود و آن را در آن
 و اگر رنگ کور آب مجاور خود را انضمام سازد و تا کمتر از کثیر باشد بمجسم خواهد شد بخلاف آنکه باقی باشد که صفات او تکرار
 صفات مجسمه است بخشنده بود و آب کثیر که در آن است طهارت خود را خواهد بود و رنگ گاه خشک باشد یا پس جامه
 رنگین اگر گاه در آب کثیر فرو بزند و آب هم به چایین بپایک خواهد شد که آنکه قبل سید آب جمیع اجزای آن تغییر آب
 مجاور آن صفات خود چنانکه در لقیقه و گاه است که مشاهده می شود که مرکب آن خشک شده و تخری بهم می رسد و آنکه
 آب باطن آن بر خیسایندن آن آب قبل از آن تغییر می سازد و گاه است که بعد از تغییر در صفات آن مشکلی نیست
 و در آب قلیل تطهیر آن بطریق اولی صورت بند که آنکه آب یک جامه یک شوی و دو بعد از آن سرگاه اگر خوب بود و
 در باطن آن نفوذ نکند و شاهد تطهیر آن آب قلیل می تواند شد لکن تطهیر بر دانه علیه بسیار دشوار است و ترجیح
 دارد و اگر محبت آن را پاک سازند میشود که در ظرفی نههند و آب برین بزنند و باز از آن ظرف آب دو برین بزنند
 و مطرف پاک شود یا در پارچه بکیند و آب بریند و عصر نمایند و اگر در ظرفیکه سوراخها داشته باشد مثل مثل
 و حرکت دهند که آب بهم خوب برسد و خود را در سوراخها برون و انضمام غسل السهل و از آنکه در حدیث

حاصل خواهد شد اگر آب بخس در باطن جنوب نفوذ کرده باشد و نیست که هرگاه بعد قلیل مظهر هم نفوذ کند
 یکروزه از او الاطین در آب کثیر نیز صورتی نخواهد داشت و تطهیر بر کما سی نیز مثل قبولات هم این عنوان را
 مع تا ان فیهم تطهیرین که انفصال غساله از آن ممکن شد آب قلیل خاچی جمعی تصریح نموده اگر نتواند نشاندند بجز
 تبدیل آن که در آن یک بار نیست چنانکه طهارت باران یا آب کثیر و آب وان یا قناب تصور یا اما دیوار و قن
 که کلمه است و در شیب است که انفصال غساله از آن بخوبی شود و تطهیر آن سهل است و اما دیوار خام یا زمین
 قناری آن که است و طاهر و قیل جدار و زمین را استیب آنست که پاک شود و هرگاه حیوان نجس شده باشد و ممکن است که آنرا از
 استانبول و آن پاک کند خواه در میان خن آب غساله از راه منفرشته و خواه از طریق دیگر آن را خالی سازند و نیست
 پاک شود و شستن تطهیر او از آن و از فاعله علی علیه الرحمه در اکثر کتب و در سوره که ظرفی که خاک از آن ولوغ نماید و برین
 خود آب از آن پاک نماید و شستن بشود و شستن علیه الرحمه آن اختیار فرموده و بسبب مجامع علی بن جعفر و
 و حقوق علیها الرحمه الکفایه مرتبه نموده و حقوق و استیفاء مرتبه اجمل است چنانکه کرده بلکه سه مرتبه را نیز واجب
 نمیدانند بلکه از ظاهر کلام او الکفایه یک مرتبه مستفاد میشود از ولوغ کلب سه مرتبه که اول غسل
 از خاک بوده باشد علی المشهور بصحیحه ابی العباس لکن نسخ و است مختلف است در بعضی
 بعضی سه مرتبه را بیستم بالماء من و من تعوض للعدد و آورده و در بعضی لفظ مرتین العمل علیها احوط و بعضی بیست و یک مرتبه
 قایل نیست که سه مرتبه را در وقت بران دلالت دارد و طاهر است که مستحب باشد و بعضی سه مرتبه را در وقت
 میدهد و بعضی طاهر است که از آن و تعظیم اقرب است و آیا مراد از آن سه خاک خشک است یا مفرغ یا بقیع احد
 مشکل است تا بعضی از این احوط جمع است بین الامرین لکن مرجع ترتیب است با شستن از حیوان نیست برین بعد از
 از آن آب مختار اما قی استند و اگر عوض خاک بخاکستر یا شستن یا بسوس کنند و ما شستن و بعضی
 کافی میداند و بعضی که حکم طلع حکم و نوع نیست و طلع عبارت است از لیسین طرفه زبان و آنست که از ولوغ
 پس از آنکه از آن پاک شود و بعضی قناب و آب ملح و ولوغ نموده و در وقت آن که از آن پاک شود
 قناب و بعضی که از آن پاک شود و در آن وقت که از آن پاک شود و در آن وقت که از آن پاک شود
 در آن وقت که از آن پاک شود و در آن وقت که از آن پاک شود و در آن وقت که از آن پاک شود

و نزد محقق سه بار و نزد شیعیه دو بار و نزد بعضی کتب بعد از این در مجموعی موزه فیضیه اول احوط است
 و اما حج حسب این و از هر مردی شش در شیعیه هفت است و اقوی آنست که در هر بار بار خول و در کتاب
 خلاف و محقق در شرائع بعضی دو بار و بعضی یک بار بعد از اربعه و بعضی مؤلفان در کتابهاست و اینهاست که در کتاب
 کافی است و بعضی دو بار گفته اند و بعضی یک بار و بعضی مؤلفان در کتابهاست و اینهاست که در کتاب
 از آنحضرت از حال کوزه و ظرفیکه بخشیده با چکونه و چند مرتبه بشوید و فرموده مرتبه انداخته می شود و آن
 ظرف و حرمت دائمی شود و باز انداخته می شود و آن آب را آب یکدیگر در آن ظرف میریزند باز گذاشته می شود و آب را
 باز آب در ظرف میریزند باز خالی می سازند و حال آنکه آن ظرف پاک شده است و طریقه تطهیر و این در کتاب
 کردید که طریقه آب است که ظرف بعد حرکت دادن آب از نو کشیده آب بر روی بعضی خاک کردن آن ظرف یکبار
 انداخته یکبار در گاه یکبار داخل نمایند یکبار در پیش از تطهیر داخل کنند و بعضی این طریقه مخصوص خانه تطهیر یکبار انداخته
 محکم کرده باشند و تحقیق قلع آن شوار شد و این احوط است و بعضی و این طریقه شوار شد که جامع است که در کتاب
 در ظرف یکبار انداخته و آب او بریزند و بعد آن عصر نمایند هر گاه در مرتبه چنین کنند پاک شود و ظاهر آن دلالت میکند
 بر اینکه ظرف هم در مرتبه پاک شود و اگر تطهیر ظرف آب بعد از در آن بریزند که بر شود تا تحریک آب و دست خیار
 جمعی آن تصریح کرده اند و در صورتیکه چنین شد و بعضی تصریح کرده اند که باطن بن بر گاه شستل باشد چیزی که
 بمحض زوال عین پاک نشود و بمحضه و بار بار تکرار پاک میشود و چنانچه ظرف پاک میشود و در صورتیکه در کتاب
 غیر بول یکمرتبه هم کافی شد و تمیز ظرف مشکین پاک است و فیکه ثابت نشود که دست آنها در حالت شست
 بان سید و همچنین بر چیزی که در دست آنها باشد غیر از پوست و گوشت هر چیزی که مانع باشد بعد از آنکه اصل در آب
 طهارت است و اصل در گوشت پوست عدم مذکویه است علامه در تذکره حکم طهارت آنرا توقف فرموده و شیخ
 در ميسوط استعمال منع کرده است ظاهر طهارت است و احتیاط در اجتناب از نجاست و تطهیر و بعضی طلقا پاک
 است و بعضی نجس است و کسانیکه نجاست قائل اند بعضی را مثل محل قبل غسل نیست و بعضی کما قبل غسل است و بعضی
 کما قبل غسل است و بعضی کما بعد غسل است و کما قبل غسل است و کما بعد غسل است و کما قبل غسل است و کما بعد غسل است
 آنکه بعد از تطهیر غسل بعد از غسل است و کما قبل غسل است و کما بعد غسل است و کما قبل غسل است و کما بعد غسل است

در اینجا بنده و محفل خست و نشود و بعضی معنی بنده پنجم را در ابجدیه و در چند مقام اول و در حیات
شعر عوین ناظر محرم و حال احوال و غیر آن را در اندوختن قبل و در پیش ظاهر است که بیستین هم در آن
اند و در وایا نیک و دلالت در بر یکدیگر از آثار انوار است که سترن می باید محمول است بر سنجایا بقیه و مگر آنکه حرام
است بر متخلی اگر چه در حال استیجاب باشد و کرد و فعلی به نیت کردن یا بنا بر شهو خواه و صحرا باشد و خواه در غایت
و بعضی مکرر و در بسته اند مطلقا و بعضی فرقی کرده اند در صحرا و عمارت پس قابل شده اند تجریم و اول و مکرر است
و بعضی استقبال احرام نمیدانند استیجاب را و قول اخیر وجهی ندارد و اول خانه فونی است مگر مکرر است
شستن ظاهر مخرج محل از آب نه غیر آن اگر چه در مسطح طوبی و بر آنجی فنج است با نذر و لکن مفید است
بود و شسته نشود مخرج غایب بآب جویا اگر مستعدی باشد تا آنکه پاک شود عین نجاست اثر زیادت اصل شود
و رنگ محض اگر با نذر ندارد و اگر تعد کند مخیر است در میان آب سنگ و مانند آن از حجام ظاهر که صحن
کند اگر چه اثری باقی بماند مثل خرف بار و چوب سلاطین از حرمه فرو شده که چرخه از قسم نمیکند استیجابان
کنند و تخصیص و استیجاب یا دیگر را از آنجا که محل نجاست بفرود بران قرار گیرد مثل شیشه و غیره که مکرر است
و نه چیزیکه نجاست باشد و نه چیزیکه محرم باشد و نه استخوان و نه مکرر بر چهار اخیر جماعتی است چنانکه از علامه علیه الرحمه
برای نقل شده است استعمال آن بصلی و آیا طهارت حاصل میشود یا نه درین اشکال است احتیاط و عدم
است این بر وجهی که در حدیث آمده بر چند مخرج استخوان و مکرر جزیره خورد باشد چهارم آنکه کفایت میکند مکرر است
آنچه حکم است که اگر از آن پاک نشود و اگر پاک شود بدو آن مشهور است که اکمال نشود ضرورت و حالی قوت
نیت و جماعتی که گفته اند با قلد صورت عمل نقاد بآن و در الکفایت که کوشه زد و در صورتی که حیات
بزیاده از نیت است و اگر چه واجب بود و عدد و طاق اولی است چنانکه است طلب کردن مکان مناسب
برای آن که استیجاب آنجا که نرم تر از برای جماعت است از نجاست و سر تمام بدن بدو و رفتن از
ظاهر و مکرر از روی آن خداوند عالمیان و شستن کان پوشیدن سر از روی اقرار این که خود را
در نجاست است و در وقت نیت بیت الخلاء و پیر و آن و در نیت استیجاب
باشد و در آن است که هرگاه شخصی کثرت استیجاب باید که وقت دخول خطا بگوید سلام و باشد

كَلِمَاتٍ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَبِيبِ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ وَدُرِّ سَعَادٍ مِنْ غَيْرِ مَا يَحْسَبُ
دارد شده و تخصیصی کمتر السهول دارد و ظاهر محمول بکثرت فضل است از بعضی آیات مستفاد میشود که
اختلاف در تسمیه اولی است در دور و بیت اردکشته که وقت کشف حجاب از برای او باشد و از غیر آن
بسم الله بگوید پس بر تنیکه شیطان چشم خود می پوشد و نیست مقدم داشتن یا چیزی وقت اخلاص شدن
است وقت بیرون آمدن چند نفس صریحی در نیاب بنظر رسیده لیکن جمعی می بایند از راه مذمتی مدد و
در فقیه و بعد است که بی نص باشد و نیست است که در وقت نظر کردن بسو آید و وقت استیضای از برای او
و وقت فراغ از آن عالمی با توره بخواند و جمع کردن میان سنگ آب بهتر است و بعضی گفته اند که استیضای از برای او
در کشف حجاب تا وقتی که قرینگی در آن در حال نشستن یا چپ از شیخ سفید نه نشسته اند
استیضای غایب استیضای اول نیست است موثق عار بر آن لالت دارد و از جمله استیضایات مذکوره است
مرد و فائده آن آنقدر است انقضای طار است در شعله حسن قول است در خصوص شخصی بول کند بعد از آن استیضای
بعد از آن بطوری باید فرموده که بعد بول استبرأ بعد از آن استیضای کند پس اگر طوبی جار نشود تا آنکه اساق
باکی نیست پس آن طوبی نه ناقص طار است سابقه است و نجس اما طوبی که قبل استبرأ باید پس چند فاعل
طار است اصل عدم تقضی است که همین حکم داشته باشد لیکن اخبار حدیث و فتاوی اصحابی مختص قاضی است لیکن خود
و استیضای خواهد بود و قول بوجوب استبرأ صلیت و کیفیت استبرأ است که از خروج غایب یا انقیاس استبرأ است
بکشد و از هیچ ذکر تا حشفه تنه بار و حشفه راسته بار و حشفه کان بدید که ممکن می شود و بعضی آیات انقضای
اول شده است و بعضی بر شش بار و اخلاص و اکل اول است و در بعضی تنه بار نیست استبرأ و در شریع آن از فکری
نقل کرده که ماخذ آن بنظر رسیده که و است تخلی در راه یا بعضی شارع عام و اما آنچه غیر نافذ است که آنکه است
و بدون اذن شان تصرف در آن غیر جائز و مجنب می و است در کنار دریا و آن مخصوص است بهای و این
در بعضی خصوص نیست لیکن در خبری که نهی از کنار آب شستن دارد شده و در بعضی خصوص استیضای از برای او
نزد آنکه از شان ادبار آوردن شده و بعضی تعلیم کرده اند و بعضی بر آن طایفه است ایضا و بعضی گفته اند که وقت
در ملک تخلی با زمین مباح باشد و اگر در ملک غیر باشد تخلی باذن او خواهد بود و مگر و است در بعضی

و در این موضع سخن در داند آن سر دروازه های خانه هست کما فی صیحه بعضی عمل
 کرده اند از این قبیل است و در این باب باقیات که چهل و شصت مکره است در حال این غلط
 فرج او مقابل فرج و این خصوص است بلکه نهی از دست باز نهاده و همچنین مکره است استقبال
 به بول و دست باز آن بلکه در غلط نیز مکره است بول بر زمین سخت در ساکن حیوانات است بسیار
 و زائد و جامع بر غلطی مرویت آب خوردن حالیکه استاده با خواب مکن حالیکه دست بوی طعام
 داشته باشد بول مکن آب تخیل مکن بالایی قبر و راه مروید یک فعل پس بدستیکه شیطان سرعت میکند و بعضی
 از این احوال در خصوص آب جاری و یرق و آرت و حمل ثانی الروایتین بر بیان چو از رویت در کتاب
 بیشتر است مکره است خوردن آنشاید در حال تخیل در کتاب من لایحضره الفقیه از ابی جعفر علیه السلام
 مرویت که روزی حضرت اخل خلا شد پس لقمه ها یافت پس گرفت از اوشت و سپرد بدست غلام خود و فرمود
 که این لقمه با تو باشد تا وقت بیرون آمدن از خلا از اسنادل نامید این حدیث اشعاری در دایره بانرا
 از آب قلیل ماکینو انکر و اینضمون از روایات دیگر مظهر میشود و بطریقه نجاست از خارج بآن رسیده باشد
 و مسواک کردن در نجاست مکره است باعث گند دهن غیر ذکر خدا کلام کردن مکره است در مساجد
 حضرت موسی بن کور است که پروردگار را چند مرار و میدهد که نمی بیند مکر تر از آن حال از راه احترام پس خداوند
 عالم فرمود ای موسی یاد کن ابر حالیکه باشی و جان برت بر اضروت سخن گفتن بر گاه با اشاره دست برد
 زدن کار سازی نشود و در سلام و تحمید بر عطفه گنده و جواب آن و حکایت اذان چه بانه یا حاکم
 شرعی در فضل عن الکراهیه و در حکایت اذان بعضی اقتضای کرده اند بر حکایت اذکار و منها شهادة الله
 نه مانده ای آن معنی حق الفلاح و دیگر حیلات و بنای آن عدم اطلاعت بر نص و ال حکایت اذان و تحویر
 از حشمت اندراج اذان در ذکر خدا و خروج حیلات از آن اینجا است که بعضی حکم کرده اند بیدل آن
 در این کتاب از این حکایت صحیح محمد بن مسلم و بعضی دیگر از روایات خصوصاً این است
 در این باب که پس از این که در این باب و بعضی دیگر از روایات و در این باب و بعضی دیگر از روایات
 در این باب که پس از این که در این باب و بعضی دیگر از روایات و در این باب و بعضی دیگر از روایات

نجاست و الا حرام خواهد بود فصل دوم در طهارت شرط بالبدن و در آن چند محصل است
در بیان حقیقت و صور احکام آن در آن چند مقام است مقام اول در بیان حقیقت منسوبه اند که در وضو و نجاست
است اول است و آن شرط است و عبارت از اقصای فعل خاص و آن بقصد قربت مقربان و فعل
از تلفظ و ناز صورت محطه بالبال بلکه ظاهری که لازم را در فعل اختیاری است در آن کافی است و آن
است هر آنکه شکل است از اقصای عمل است از دو انفسایه که ضمیمه یا بمعنی آن منضم شود و منضم ضای الهی است
شود بر فعل عبادت بلکه مقبول است با ما باید صحیح از علی بن جعفر از پدرش حضرت امام موسی کاظم از حضرت پدر
بزرگوار صلوات الله علیه که حضرت سید المرسلین علیه السلام فرمودند که در وضو یا خطاب است یا غیره
جلاله در سده جمعی از بنجم برند و نذرند بالک که تالش کو که یا باهای ایشان اسوز اندازد که فی مسجد یا این
و بگو تالش که و باهای ایشان اسوز اندازد چون وضو می کند و آب جزدی از روی سرش نهد و در تالش بگوید
و بگو که دستهای ایشان اسوز اندازد که دستهای عابری داشته باشند و بگو که زبانهای ایشان اسوز اندازد چون باین
قرآن بسیار بخوانند پس مالک خازن تالش گوید که شما چه کرده اید که شمار را بنجم در آورده است ایشان گویند که اعمال
خود را از برای خدا نمیکردیم پس ایشان گوید که بکیرید فرد خود را از آن کسی که عمل را از جهت و بجای آورد و در وضو
و آب خوف عقاب علی الاظهر ضرر ندارد و دومینیک که رجحان شرع در شستن باکی نیست مثل انگیر با قربت شستن
منضم شود در وضو با رجحان شرعی با نمیمیرد و شستن در وضو با سرد گرم پس میانه اینجا اختلافی است بخیر آن
مشکل است کل اگر مظنه ضرر با آب سرد و با رجحان شرعی که شود خارج از فصل از خود بود و باطل است انگیر اینجا ضعیف
از رجحان شرعی نیست اما مشکل است که آدمی در گرم یا اختیار بار و نکند یا در سرد گرم را ملائم مزاج نداند که فرق است
در میان اختیار بار و یا حار بر رجحان شرعی نفس اختیار آن بعضی قربت ترک چندان خیال نداشتی و او را آن گذر
دغدغه نیست ثانی در نیست که صحیح باشد و این مسئله را در مزاج البدقی و بنیمین فصل ذکر کرده ایم و این مسئله
ایها بعضی ضرر میدهند قصد رفع حدث است با صلوایه یا با معنی که وضو هرگاه از زمین چنانکه وضو
با طهارت یا آن چنانی آن و طهارت است که نیک است که باشد و بنیمین عین عین و عین عین و عین عین
از آن که در وضو با طهارت یا آن چنانی آن و طهارت است که نیک است که باشد و بنیمین عین عین و عین عین و عین عین

ظاهر است که جایگاه مذکور است و ششده لیس فی الضوء مشترک کما قبل و فیما بل و بنابر آنچه گفته شد ضوی
الشیخید بر تقدیر طائرین بطلان تصور اول کافی خواهد بود بر صحیح عبادات و مافع بعد از آن علماء را در نتیجه قیاما
نقصا و ایرادها باجاث بسیار است که بشرطی از آن در خبر اشاره کردیم و در اینجا البقا باصل حکم
نمودیم تا فهم رساله بر عام خلق دشوار گردد و دوست است احکامی عدم قصد مکارا و لکن البعضی از آنها
بدون نیت جارید و اعادة آن فعل و مابعد آن و ان اخلال در موالا بکند صحت و وضو حاصل خواهد شد و هم شستن با
و شستن بابت از اجزای آب اگرچه عادت باشند و اما که دلالت بر کفایت آب شستن در هر دو ظاهر است و کما
تعلیل است الاخری در میان غسل و مسح با تمیاز و بر آنچه گفته شد لفظ مثل هم اشعار کرد و با جمله حکم شستن
انصوصه و اردا مدل از آن شکل است کفها کان و ما کیدن ضرورت است برگاه آب بین آن سبب و هم
شامل است شستن بکف دست و شستن بر سر و درون با کف آب نظری و لیکن اول احوط و اولی است و در
روایا و ارشاده لا تغمس فی الضوء و لا تلطم وجهک بالماء لطا و حمل کرده اند از آن بر که است و در
ضرورت باکی ندارد و وجه و طول از دستگاه است تا ذوق و آنچه ابهام گشت میانین بران بکیر و عرض اگر احتیاطا در
بر سر و طرف و بعد از آن باید که آب تمام بر سطح است بلکه ظاهر است که از آب بقدری که جمیع اطراف یاد فی المجرى و
باشد خصوصا نظر بآنکه در وقت که دانیدن در بر علم قیام دست در وسط حقیقی و شکل است صورت بسیار
سازند و در جانب چپ بخی و باقی آنچه بود و در صورتی که چپ بکسین یا تحصیل یقین بر است از غسل
نابت امر از دید جانین احتیاطا ضرورت آنچه از رخصت سنگ باشد که با نعتان در مجامع انجلیان
غسل آن لازم است و آنچه کثیف و انبوه باشد با حجت تحلیل آن رسانند آن زیرین نیست بلکه حجت آن در لازم
شستن است از حد وجه سبب بود آن شری خارج شد و همچنین بوی ابرو و غیر آن که بشود و کثیف باشد
مکانی که در آن است بد آنکه که در و با بر این بهی از اعلام صریح بان در آن شستن است اول آن که
چرا با سبب اجتماع می شود و باشد بعضی از اینها در صورتی که از آنجا است شستن است
بیل آن لازم خواهد بود و چه بود برین و نوع است و بر هر یکی حکم آن جاری است و هم
شستن که در هر از آن است و کونیدین بر تقدیر غسل حلقه و در کار خواهد بود و هم

روید و باید که مجلس تطهیر بعض اوضاع نخست آن بپاشند و در بعض سید این است و در بعض دیگر
حالی تا مثل نیست و اتصال آب طهارت و اولی و سرکه این و این است پس آنکه در غسل و جابت با اعلای و جعلی
ضرورت و رویت لا ینظم و بهک بالما و لکن اغسل من اعلى و بهک الی اسفل صحت در آن مع
انه احوط و بعضی قائل بستمحباب شده اند و بنا بر قول مشهور ابتدا با علی کافیست و چنان نیست که بعضی توهم
کرده اند که شستن جزوی از باین قبل اعلی مطلقا جائز نباشد اگر چه سیاست آن شبها کما صرح بعض الاقل
سوم غسل هر دو دست است بالترتیب بنمایند و اول دست راست و بعد آن دست چپ و ترتیب فیما فی نفس
بالبداهه من المرفوع علی الاظهر و کما از قوت نیست بعضی عکس اجازت داده اند و آنرا تقیه نیست و شستن با دست چپ
ضرورت نیست بلکه رسانیدن آب تحت آن لازم اگر چه کشیده باشد و بعضی موانع غسل دست خسته اند لکن اینها
شکست خن که زیاده از مقدار باشد خارج از دست پس در وجوب شستن آن عدم آن و قول است که
خالی از قوت نیست کما افاد و آنکه اعلایه رحمه الله و اگر اناخن چربی داشته باشد جمعی از ائمه از آن واجب اند و صاحب
ذخیره در حکم ناقل فرموده است بعد از تسلیم مقید ختم بچوب که مانع وصول آب بطاهر باشد آنچه در طهر آن باشد و جایز
سیند فرموده که اگر اناخن را از مقدار اذاله هر یک ضرورت است از قدر مقدار احوط چهارم مسح سرت مراد از آن
سرت خواه جلد باشد و خواه گوشت مختص با آنکه بشویند آن حد آن بیرون رود و ظاهر است که مسامی مسح گاه باشد و بعضی
انگشت او واجب است اند و این قول ضعیف خواه مراد تحدید مسح باشد و خواه تحدید مسح و لکن رعایت آن
و احوط است ظاهر است که مسح بنبشست سنت است و همچنین مقدار مسح و آنست که از انگشت کمتر نباشد
و جمع میان این بعضی باین تصویر نموده اند که از سه انگشت طولاً مسح بقدر سه انگشت کشند و شیخ کمر انگشت
را جائز ندانسته و آن احوط است و مشهور است که عکس در مسح جائز است بقوله لا یسبح بمسح الا بالیمنى
مقبلاً و مدیداً و جمعی اقبال را واجب دانسته اند و آن احوط است پنجم مسح سر و پیا و غسل آن بدست محدث
اصل خلافت و ظاهر است که در عرض سیم کافیست اولی بل احوط مسح تمام کف است در طول شستنی
ضرورت از انگشتان تا بغیر این است الاظهر الاظهر سر و دو وقت و جمعاً مفصل سابق گفته اند و آن احوط است و اما لکن
این احتیاط را ترک نباید کرد و در آنجا که اشاره بخیر می آید یکبار دیگر در تسهیل و طوبی احوط است اقل غسل

[illegible]

و عدم تاخر جفاف با قبل ضرر نمی آرد لکن ان ضرورت و اگر تاخیر جفاف شود پیش از آنکه خشکی آید بود
 نه تقدیری مقتضای در توان مسائل مذکوره آنهم چند چیز است **اول** حکم جاری بر آنکه جیره عبارت از
 و غرقه که بجهت آن گنبدند و در حکم است خیر که بسته شود بر قروح و جروح باطلانموده و بالای آن از
 دو اها و جناس سید علیه الرحمة بر این عوای جماع از رو کف و فتوی نموده هرگاه جیره و آنچه در حکم آن است از
 شناختی پس آنکه حکم آن نیست که برین کشیده شود یا مکرر آب بالای آن ریخته شود یا در آب فرو برده شود
 تا آب بشیر برسد اگر وصول آب ضرر نمی باشد و شیخ الطائفة علیه الرحمة علامه علی علیه الرحمة ترتیب این
 را لازم دانسته اند و جمعی قابل تخیر شده اند زیرا که غرض وصول آب بهیچ عنوان که باشد و غایت از قوت
 و حکم نزع جبار محمول بر او گوشت یا بر آنکه حضرت بیان یک صورت از صورتها مکنه فرموده و حضرت در آن
 اینهمه دو صورت است که جیره در محل غسل باشد و اما در مقام مسح پس درین نزع چاره نیست اگر ممکن شود و الا مسح
 بر جیره خواهد کرد و بعضی میانیجا هم قابل تکریر شده اند تا طوبت بشیر برسد و این بعید است مگر آنکه کشود
 جیره ممکن باشد و رسانیدن آب ضرر داشته باشد یا بخمس معتذر التظلمه شد کرد اگر جیره میشود اگر در محل غسل
 یا مسح میکند اگر در مقام مسح باشد و اما جیره درین سرد و صورت مسح بر آن کشید و جو با تا بشیر و بعضی در محل
 غسل مسح نیست میدانند و واجب اول احوط است این حکم عام است جبار قروح و جروح و شکسته بالاصل
 فی الحکم تخصیص حکم بقروح چیر کسرون الجرح معنی جیره ارد کرد جرح مسح جیره مخصوص است و نیست که در جرح و
 عن الجیره غسل ماحول کافی باشد و گذشتن چیزی بالا آن و مسح بر آن احوط است لکن بعد غسل ماحول تا با جیره
 مستور سازد و در اعضا غسل در مسح جبار اقل غسل نظایر لازم نیست اگر چه با حقیقا طاهر است عن الحکم الا ان
 و اما استیجاب مسح موضع جیره را واجب است و یا کسی کافی نیست در این و قول است احوط بلکه اطر و جوبت هرگاه
 جیره و پیش از علم انصریح کرده اند آنکه طاهری بر آن مسح کند و آن احوط است و بعضی
 ماحول اتقا کرده اند و بعضی مسح را بر مسح اجماع دانسته اند و لایحقی مافیها و کلا و ضا و بر بعضی اعضا طاهر
 باشد که در گردن و آب نمایند بر آن مسح بشیر نیستی که شایع است بالا آن کافی است و آن منصوص
 در جیره نیست و بن و شاد و در ثقیه عاری از می آرد شده از گذشتن تصنیع مانند آن بر باخنی که قطع شده و یا برگاه

[illegible]

[illegible]

بعضی استثنای سبب کثیره علی الاظهر بعضی کار و جو و سبب آن که در بعضی است و آیا
و آن محمول است بر نفی جوب نفی نیست بر و اعلی الغرض القائلین بالوجوب نیست تشکیک این بر و بر
الی شیخ و تقدیم خصمیه استثنای هم از آن استناد نمی اندازد از آنجمله تشکیک غسالت علی المشهور و اعلی
و آیا استخبار محمول بر تفسیر ساخته اند و صدق محمول است تمام انکاری بر و محمول در کار بعد از سیاق اخبار است
لکن بر و آیا و اقوال در این باب است اضطرار و اگر از هر یک از این اختلاف خارج احتیاط باشد بخدا بدو و در بعضی
بار سوم بر محبت خبر و از آن جهت که شوم در حال شستن و و لازم نیست که آب داخل چشم کند بلکه شستن تا
اینکه مروی شده که این عمر قریب این امر می بینیم علت تابش و از آنجمله است که اگر در شستن دست با آب و شستن
وزن شکم است و بعضی می بارد و علم کسی آن اولی باشد و ستان و اخص نیست که در میان اولی است از آنجمله
کامل کردن وضو بیکه آب چنانکه در اخبار کثیره وارد است و از آنجمله است خواندن دعا یا التور و در فعل از افعال وضو
چنانکه در روایت محمد بن خفیه رضی الله عنه مذکور است و آن بر اینست مشهور است و دفعه الرضا علیه السلام منقول است
مگر سیکه در حال وضو سوره از آله بخواند اگر بنا بر این و در مثل و نزدیک از شکم مادی و روشن باشد و جامع الای
لا یستوی که خواندن آیه الکرسی بعد وضو آب بسیار دارد و از آنجمله است گذرانیدن دست بر غصه منقول قول
بوجوب است زیرا که در راه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود و تفکر بر بابت جد و جوی
کفایت میکند ترا و از جمله مکروهات وضو است تعاست یعنی طلب اعانت از دیگری بلکه اگر در وقت
بفعل از افعال وضو و مراد از آن تخیر است بر گذشت که آنکس خوش بشوید بلکه دیگری بشوید چنانچه در روایت
و حرام است در صورت اختیار علی الاظهر بعضی قائل بر اینست شده اند و کیفا کما فی صریح
غیر و طلب گرم کردن آن در تعانت مکروه است و از جمله مکروهات خشک کردن دست وضو است از
چرا حضرت صادق علیه السلام منقول است سیکه وضو بکند و بجهت خشک شدن دست یک حسنه بر او نوشته میشود
و آن سیکه خشک نکند تا اینکه تری وضو بخود بخود خشک شود بر او نسی حسنه نوشته شود و خندیدن روایت
و لایب بر نفی که است کند اگر احتمال تفسیر نیست عمل بر آن واجب بود و از آنجمله است آنکه کوزه یا
که آب وضو از آن بگریزد یا در آن بریزد صورت سجود است و از آنجمله است آنکه آب از آفتاب گرم

غلبه شد و نمی آید و دست از وضو آن و همچنین از غسل و خمیر کردن آرد با بلبانیکه خوف بعضی
استعمال آن آرد و در مرتبه سنان استعمال آن آرد و شده و از آنجا که از غیر خاشاک
هم رسانیده باشد و حضرت صادق علیه السلام فرموده است که استعمال میکنی مگر اینکه آبی دیگر متعجب بود
پس تره و آخر از آن کنی که روه است وضو از وضو مطلقا یا آن جاضی مامون شهابی و فقی
اواز خجاست حاصل شد و بعضی از سوره الزنا و بعضی که روه در آن وضو از سوره سوره و نظیر و ظاهر
است که در آن و کار و دست از آنیکه طایا یا گرم یا میان رسیده باشد اگر چه زنده بیرون فته باشد
و همچنین بلبانیکه که در آن کبری یعنی غسل استعمال شده باشد تمام است در آن غایا وضو بلکه جمعی از علما وضو را
و بعضی از آن وضو فخر و شاهر از خلافت است و مراد این ادب است پس آنکه وضو شروع شده است
باین وضو است که احتیاج به آن خوف است بر وضو و غایات که تکمیل و زیاد و آب آن وضو است
بطریقین قیام است نماز خواه و نصیحت خواه مند بود و جهت شود وضو بوجوب آن و مندوب شود
استحباب آن و صحت و در مطرواق شده از وضو که برای آنست که وضو باشد و نماز بوجوب اخل میشود و از آنجا
است طواف و حجب مندوب لکن قسم تا از احتیاط است که این شرط صحت یا شرط کمال و تحقیق آن در حجاب
ان شاء الله و از آن جهت که این شرط صحت است و بوجوب آن نیست شود در وقت سنان
الاشهر و احتیاط آن فصل که در آن باصل شرع است کتابت قرآن و حجب لکن جائز رجحان باشد و فقیه
از آنکه بگوید واجب تواند شد و گاه است که برای هر دو اصطلاح غلط و ضم اوراق را کند و بدو تن از بین
نمی آید و در وقت چهار جهت شود و گاه بدو کتابت اند شد و مراد از آنست که با جبر کردن
در این جهت است و از آنجا که دانیده می یابی است و فتن نیست سنان ظاهر که باطن آن در وقت
که در آن کبریا عادت بود که حکم آن باشد و خلاف مواها و با زار درس شایع جلوه و بردن آن
و از آن جهت که این جهت است و از آنجا که از راه عظیم و قریب منع اولی است و پس از آن
و از آن جهت که این جهت است و از آنجا که از راه عظیم و قریب منع اولی است و پس از آن
و از آن جهت که این جهت است و از آنجا که از راه عظیم و قریب منع اولی است و پس از آن

علیه السلام مروست^۱ ار شده خوشحال نهد که وضو کند در خانه خود پس زیارت خاتم النبیین باید آگاه باشد
 که اگر ارام زیارت کننده بر مساجد لازم است و از آنجمله است تمیز نماز سر چند فاضل سنگد صاحب کتاب التمام
 و محقق حسین انصاری سندش یافته اند لکن در شرح مفاتیح از ذکر سی نقل کرده که حضرت فرموده اند توبه
 نماز کرده است آنکسیکه طهارت تا آخر نماید تا اینکه وقت نماز داخل شود و از آنجمله است خواندن قرآن
 با طهارت ثواب بسیار پنج حسنه بی طهارت ثواب هجده و از آنجمله است کتابت قرآن با طهارت پنج
 مفاتیح میل با وجوب طهارت دارد بهر آنکه در حدیث صحیح وارد شده که نوشتن قرآن بدون طهارت حلال است
 لیکن اینکلام محمول بر آنکه در جمیع این حسنه او قائل بآن از چهار یا قسمه میشود و طهارت کور
 میفرماید و اگر بای و آیت نه در میان بود حکم قطعی تحریر میگردیم باینکه این حکم نسبت بتعزیم قرآن و کتابت
 از طریق اخبار بعید واقع شده از آنجمله است بر نوشتن قرآن اگر چه با خلط باشد و از آنجمله است طهارت
 خواب با طهارت ثواب بسیار دارد و از آنجمله است بر خواب جنب از آنجمله است سعی بجا حاجت روا
 عبد الصمد بن سنان اردست که کسیکه طلبید تا خود در حالیکه با وضو پیش آورده شود پس لالت نکند خود را
 و از برای زیارت قبور مؤمنین کما عن الجامع الحسنی خوانداری مودند که بعضی از علما ذکر کرده اند که در وضو
 روایتی وارد شده لکن مطلع بر آن نشده ام و از برای ذکر حاضر در او قاصد و خلافتی در رجحان آن نظر
 نرسیده بلکه بعضی از علی بن بابویه قول بوجوب انقل کرده اند و میاق و آیت این باب لالت است
 دارد و از برای تقابل علی الطهارة و اکثر طهارت که روایت را زیاده میکند و از آنجمله است وضوی مجدد پیش
 وضو بالاضی وضو نورست بالا نور و کسیکه وضو تازه میکند بدون آنکه حدیثی از آن روایت
 توبه و تازه میکند بدون آنکه طلب آمرزش کند و در باره از احادیث گمنامی از وضو که بعضی از آن
 و شک در حدیث وارد شده ظاهر امر از آن وضوی است که به سه مرتبه است و ابتدا طهارت انجام شود
 لغوص و فتاوی است که تجدید وضو نیست اگر چه وضو اول نماز می باشد و از آنجا که وضو
 که او کرده میداند تجدید را در صورتیکه وضوی اول نماز خوانده باشد و تجدید آنرا بجا می آید
 و لکن شهید علیه الرحمه ذکر توفیق فرموده است تجدید وضو برای نماز واجب بعد از وضو است

[illegible]

مخالف شده باشد یا نباشد و آن موضع مفتوح و غیر آن دعوی اجماع کرده در حکم علامت خطی و غیره و اگر
کلامی است که در صورت اعتبار و کارشاید پس کثیره یون آمدن هم نقض کافی باشد و اگر موضع طبعی باشد
بسیار اختلاف است شهور است که با عقاید ناقص خواهد بود و بدون آن بعضی گویند که اگر این مخرج جدید از
ناقص خواهد بود و در باقی ناقص خواهد بود و دیگر است که ناقص باشد مطلقا و تقویت فرموده اگر
و جناب ابوی طالب اه عدم موضوع دلیل علی النقص و احتیاط واضح است چهارم خوابی که غالب شد قوه
سالمه و آن از جمله احداث است آنرا از جهت احتمال صدور و رد و اما می بینیم خود کند می حاصل نشود
مجرد حصول مقدار نوم خور می کند کلک للموضوع بلکه خوابی است که بعضی می رسد به
ناقص خواهد بود و اما دل علیه خلافه و اول مخیم خون بهیوشی و این عقل از اول کند و خرید بعضی است که گفته اند که
و دلیل این حکم واضح نیست لیکن حکم در این نظر رسیده بلکه بعضی دعوی اجماع مسلمین در این است و دعوی اول
دلائل در این ششم است یا خدایه است آن سبب صدور است یا سر باز و عانی است یا خدایه است یا خدایه است
و آن ضعیف است و حکم است در اینجا و قیوس اول برگاه ستم باشد چینی که هلت باز نیاید بعضی گفته اند که حاشا
تجدید ضروری نمی نمازند و قول اول از قوتی نیست عظمی و جناب غل است که وضو کما یبای اشکند و اما
نوع ما پس از آن جمله است مذکور با تحقیق ناقص وضو نیست لکن اعاده وضو بعد از اولی است از آن جمله است
باطن فرجین بلکه کشاد سخن را و قول ناقص و آن ضعیف است لکن احوط و اول اعاده وضو است از آن جمله است
تقصیه خونی که بر آید از یکی از دو مخرج خلافا لابن النجید و از آن جمله است که آن خون عازر نبی می کردن
و تعلیل با عت بر آمدن خون مع و از دندان با کبر است طبعی در شرح فایح روش این حکم محمود است و روایت
و ممکن است که محل کنیم بقیه و از آن جمله است خواندن شعر باطل نبوده از چهار بیت گذشت و روح و عظمی کردن
و ظلم نمودن اعاده اولی است از آن جمله است سرگاه طوبی بعد از آنکه در آن جمله است که قبل از آن
و ضمونه باشد و اعاده و نیزه است و مجتهد و در اغسال است و آن ضعیف است و اما اگر
غسل جنابت است و در آن مقام است اما اول در بیان معارف آن و نیزه است و آن ضعیف است و اما اگر
آمدن نمی از مخرج طبعی آن و بعضی می گویند که از موضع طبعی و بعضی می گویند که از موضع غیر طبعی

طبیعی طبعی حکم آن است که بعضی اعتبار غیر طبیعی است بقیاد اختیار اند خوا طبعی نمیشود و خواه و کفیا کان
برگاه نمیشود این معیار و معیار خواه و این حال بسیار گوناگون است خواه و بدهد باز غسل و غسل بشود و این که
و لایق نفسی نشان آن را و قول است یا مطلق یا در و غیر اثنای آن اشاره کرده ایم و بهر کیف علم جرد
منع و بهر کیف آن است اگر چه است که در و پس از آنکه بهر جمع میکند بعد از آن از نشو و ذوق و فتور
بعد و این که آن پس از آنکه است که کلامی است از این نوع است احتمال حمل آن نص بر تفسیر بعدی جمیع
آن است از وقت به وقت اگر این علامات در آن ظاهر است پس در آن ظاهر شدن اگر علامت و قراینی که تجزیه او
نموده شود پس علم به وجود آن می تواند شد و در آن اگر چه بجا بهر دما مرض پس برای او علامت
کافیست که آن نفس در وقت حصول علم علامت است پس علم مجرد آن با وصف مشترک این صفت در
تجربه است که در وقت حال و زمانه است که در آن ظاهر شدن محقق است و این علامت را برای او نیز اختیار کرده اند
در این صورت که در آن و لایق و در آن علامت افاده
و این که آن از فرج آن بعد از یکی مرد بعد
که آن فی الضمیر هم وقتی که باید بدنی از بدن
از غیر او نیست حکم جنس را و جاری خواهد
بنا آن خواهد داشت و قول است که اول محمل
ظاهر است که حکم جنس را و جاری خواهد
که غسل بکند و اگر باید بدنی را و جاری
بشود و این است که تعاقب باشد که
که از کدام یک است غسل نه چوبک
مشترک است اول و بعد از آن
است که از کدام فی الضمیر این و کفیا کان
در این صورت که در آن و لایق و در آن علامت افاده
و این که آن از فرج آن بعد از یکی مرد بعد
که آن فی الضمیر هم وقتی که باید بدنی از بدن
از غیر او نیست حکم جنس را و جاری خواهد
بنا آن خواهد داشت و قول است که اول محمل
ظاهر است که حکم جنس را و جاری خواهد
که غسل بکند و اگر باید بدنی را و جاری
بشود و این است که تعاقب باشد که
که از کدام یک است غسل نه چوبک
مشترک است اول و بعد از آن
است که از کدام فی الضمیر این و کفیا کان
در این صورت که در آن و لایق و در آن علامت افاده

نیست و شد علی مامل فیہ سبب دیگر برای جنابت النکاح است یعنی خول بقدر شرف و قبل
شأنی اجامه آورد و بزرگ در غلام علی الظاهر مع الله اعطو علی التقادیر و فی نیست و وجوب غسل
بیان علی و مقبول هرگاه مرد و مکلف باشد و شهید و در و فرموده است که هرگاه صبی چنین
مکلفند اقرب نیست که احکام جنابت بآنها متعلق شود و تحقق خوانساری بفرماند آیه نزاع در جمیع
از داخل شدن مساجد و مسجدها و فرات غلام و وجوب غسل بر آنها بعد از طهارت و غیره
آخره نظر است اگر احد الطریقین بالغ باشد تعلل احکام جنابت با وضوح است و فی میان اهل طهور
در وطنی بر چنانچه فاضل کاشانی قائل گردیده باشد و مستمسک و معارض دله اخره اول است
در احکام جنبت آن چند چیز اول واجب است چنانچه غسل کردن بر آن واجب است لکن در آنجا
وجوب بغيره است وجوب بنفسه خلاف الفاضل اخر است و الحق خوانساری میگوید قایل وجوب
شده اند و وجوب بغيره را منع میکنند و کسانیکه محض وجوب بغيره قائل اند کما هو المختار از احتیاط نفسیه انکار دارند
پس اگر قبل از دخول وقت نماز وجوب جنبت بقصد رفع حدث و غسل العجل و علی القویین صحیح و باین
کفایتی را در دخول الوقت ام لم یدخل و تا بعد از نماز و قصد شای آوردن و قضای دارد و اما بقدر البعد قصد
ولا حاجه بدعو الیه و تکلف متغنی عنه و چنانکه غسل بر مسلمان واجب بر کافر نیز واجب است لکن در حال کفر
صحیح و بعد از شرف شدن با سلام هر چند تکالیف سابقه مثل روزه نماز و ساقط میشود و لکن سقوط غسل با پیش
کما او ضناه فی الوجیز و هم در آنست چنانچه قبل غسل و ایت سور و در الباطن از احتیاط بان دار و بیشتر
بسطه و صحتیکه از آنسوره بکند و احتمال تضییع نعم البیحه بیوجه سوم جاریست و در آنجا
یعنی هر وقت که و شهید از هرگاه در صحت و آنجا جاری گزینت و قرائت شده و اگر بعضی
متکبر را بدون نیست قرائت بنویسند آن بکی نخواهد داشت و اگر در یک جا نیست و در آنجا نیست
و این صفایقه ندارد چهارم چنانچه نیست مسیحی که می خواهد بر دوشم نقش کرده و در آنجا
انوار الیه علیهم السلام و تحقق از غیره و فاضل اخر است و در خبر کرده و در آنجا
مگر از جهت معارض بودن است و آنست که در آنجا نیست و در آنجا نیست و در آنجا نیست

13152

سوم شستن تمام بدن و شستن موها و شستن مکرر از آب مقید است که در تحلیل موها با آب سرد و شستن
و از دست برسان آب از زیرین موها و شستن آب و چون پاشی گوش شبان و بین که موی از موها
بر و شستن با نماد که آب بر آن رسد و در انچه روایت است که چون زانده اردست که آنکس که فرو گذارد
مور از جنابت دیده و دانسته پس آن در شستن است مراد از آن ظاهر اما لغت در میان این چنین
درست و اولی قضیای شستن با محمول است بر شستن موها با مقیده مخفی صورت را رسانیدن آب از زیر
اکثره و روایتی که بر صحت غسل در صورتی که تحلیل اکثره و از شستن محمول است بر شستن موی که شستن ظاهر
اعضا و غسل در کار است باطن آن پس داخل کردن شستن در گوش چنانکه در دست سابقه که در شستن
غسل ظاهر است باطن آن و سوراخ گوش و مانند آن اگر باطن آن نمایان شد ظاهر آن است که در حکم ظاهر
باشد اگر مستتر باشد و خوب نمایند آب آن نیست اگر چه احوط است از علاج آن
است و غسل مراعات ترتیب یا ارتماس بقیه واحد اما اول پس بقیش است که اول سر و گردن
نیت بشوید و بعد آن نجاست بعد آن نجاست و اما لعل بعضی جاری می در حکم کردن بودجه است اما ترتیب
جانبین پس عمده دلیل آن اجماع است و روایت دلالت صریح بر آن ندارد و کما فی فضل فکلمه فی الوجوه و عوین
نصف در جانب است و نصف دیگر در جانب دیگر است اما بقیه بشوید بلکه سهل است که با سر و جانب بشوید
و بعضی از علما گفته اند که شستن آن با یکی از دو جانب کافی است و اول احوط است و در شستن جمیع
اعضا شستن آب کافی است و امر از دست و صورت و شستن با طریق تانی غسل یعنی ارتماس پس داخل شدن آب
است بیک دفعه عرفی بعد قصد غسل نیت قربت کما هو الاظهر و مقدم داشتن جزو بدن
در کار نیست چه این امر نیت است و لازم است خود بدو تن کلف بوقوع می آید و بعضی گمان کرده اند که
اگر غسل تمام بدن بتدریج و فاصله تم تحقق شود کافی خواهد بود و در شستن کل است و می فقه حقیقی و در
دفعه عرفی چندان اهتمام در کار نیست اس در آن ننگانند و از نجاست که حساب و در شستن
تحلیل شعرا و پیمای جمله یکم و مانند آن داشته باشند این تحلیل منافی دفعه عرفیه نخواهد بود و شستن
و حیض شستن است در اعضا آن بتصریحی نظر بر سیده مگر آنکه اجماع شستن شود و صاحبان گفته اند که شستن

[illegible]

و در صورتیکه بعد غسل بطون میشت بخارج شود ظاهر است که اعاده غسل در کار نیست از آنکه شستن بول و غیره
میکنند بصورتیکه شستن استبراب بعضی نماید بول که صحت در شستن با آنکه بول در بدن او ممکن باشد ظاهر
است که برین تقریر اعاده غسل بعد غر و حج ملایم باشد که با هوای شهر صورت شستن با آنکه شستن در صورتیکه بول
کردن در آن ممکن نشود حکم شستن با بر شستن است که اعاده در کار نیست ظاهر کلام علامه علی علیه الرحمه در تذکره خوب
اعاده است الیه میل کلام سید المدارک که بهو مختار الفاضل البحر او بر خلاف آن لالت میکند ظاهر است
فقه رضوی که احتیاط در اعاده است و سوم حسب تطهیر بدن قبل غسل هرگاه نجس شد چهار عمل یکجا میباح باشد
و مکان هم میباح شد پنجم در ذکر استنجاء غسل است که در داخل کردن دستها در ظرف بسلم نمیکند و در
دست ساید بار بشوید از بدو دست بلکه از نصف ذراع بلکه از مرفقین و الکمر و معمول علی مراتب الفضل و بعضی
گفته اند که بکبر تبهم کافیست و در ظرف واسع الفم و حکم بسببوات ممکن است انفراد آن بی غسل است و
الغالب هم دست و وضو استنشاق است و استیفاء یا لیدن است بدن در وقت شستن اعضا و اجزای صلا
گفته اند که روایتی درین خصوص نقل رسیده مگر محقق و معتبر فرموده است که همین حکم علمای ائمه علیهم السلام
و علامه دینمندی می فرماید که انیسیت دینب اهل بیت علیهم السلام و این عبارات دلالت بر وجود روایات دارد و
رضوی چنین وارد است تو تمسح سائر جسدك و تذكر الله تعالى فان من ذكر الله تعالى على غسله
وعند وضوءه ظهر بدنه كله و قول الوجوب آن را مالک فقیه است نقل کرده اند و سنت است
آب بدست جائیکه بدون ایصال هم آب بر بدن مثل مویهای خفیف و پهای گوش و سنت است خواندن دعای
مانوره در وقت غسل کردن بعد از آن سنت است الات یعنی شستن اعضا و شستن با آب
مغفرت غسل کردن بصاعی صاحب حدائق میفرماید که از احادیث کیفیت غسل تطهیر و میگوید که آب
استنجاء و وضو استنشاق و دیگر استجابت صاع مذکور در اصل است جمعی از علما فرموده اند که اگر
از اعضا غسل را سه بار شستن سنت است در روایات غسل جنابت بر استجابت ثلث است و شستن
در باقی بدن دلالتی دارد و در غسل میت ثلثت جسم اعضا مخصوص است و اینهم وارد است که غسل
میت مثل غسل جنابت است و این جنید قابل تنیده باینکه در خصوص آن گمانیزد باز بر آب فرو نشاندن است

۸۱
 و مفید مذکر میفرماید که او سبب است که مومنان را از ارتکاب جرم در صحت صحیح و درست که آن کسی که یک
 از جناب است از شستن فرو گذارد و سبب است که آنرا سبب است و اگر این استدلال تمام شود مفید جواب بود
 و سبب است که آنرا سبب است که مومنان را از ارتکاب جرم در صحت صحیح و درست که آن کسی که یک
 باعث خوف نادر است مبالغه فی الغسل و فهمیدن معنی آن و او را سبب است که سبب است که سبب است که
 با غیر سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که
 غسل لا اصل و بعضی سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که
 جناب از مومنان است که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که
 کفایت نمی کند بلکه سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که
 سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که
 دارد و در غیر تصریح بر آن است که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که
 است و آنچه در دست آمده که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که
 السلام که آنجا می آید که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که
 غرض جمیع از مومنان و سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که
 گفتن آن که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که
 آنکه اگر در آنجا غسل نمی کرد که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که
 و آن تمام علی حقیقت است که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که
 و بعضی گفته اند که آنکه سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که
 شده اند تا تمام و سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که
 باید داد و سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که
 و سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که
 که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که

احتیاط در تمام است و وضو کردن بعد از آن و اعاده غسل ستر از آن و آنچه در خصوص احتیاط فرموده از احتیاط
 یکی دارد و نسبت به نظریه نیست که اول اعاده ما مضی لغی علی الاطلاق و این عمل از دنیا نیست بعد از آن
 بفعل اگر وجوب بعد از آن وضو با آن ضم کند و احوط است که بعد از اعاده اتمام ناقص در صورتی که
 وضو بقصد وجوب بعمل آید و اگر از اول امر ناقص غسل یعنی حدیث اکبر را آن ممکن واقع سازد و غسل را
 بجا آورد بی غرض خواهد بود و غسل را تا منی وضو نمیکند بعد از آن که از دایره امکان بیرون نیست و اعاده
 قبل الا تمام در اینجا اشکال است بعد از آنکه وضو در حدیث اکبر با آنکه این حکم در غسل دیگر غیر
 از جنابت هم می تواند شد و تنبیه قائل شویم با جزای آن از وضو و الا تمام و وضو متعین خواهد بود و ممکن
 که بر این تقدیر نیز طرق خلاف متصل است چنانکه در حدیث اکبر غسل جنابت مستلزم نقض دیگر اغیابان
 می تواند شد که می توان گفت که نص مخصوص است با غسل جنابت پس در غیر آن این حکم مطرود نخواهد شد الا آنکه
 الا ولو فیما لم یحجم غسل جنابت را که جمع شود یا دیگر غسل از همه آن کفایت نمی کند و جنابت همه اغیابان
 و خواه نیست جنابتها و سرگاه بریت قربت اقصا نماید پس کار از آن نیست چنانکه جنابت بسبب وضو
 رفع شد و سرگاه نیست غسل مخصوص بکنند ازین رفع شد عاری خواهد بود و محض قربت بر وفقی کافی میشود که غسل
 مطلقا از وجوب و ذی باشد و حال آنست که غسل علی الاطلاق همچنان شرعی ندارد و بجز وضو و اگر اطلاق
 رفع شد از اجزاء و شدت باید قبل صدق و مشکوک خواهد بود و بر این تقدیر کفایت آن ظاهر است اما اگر نیست
 غسل جنابت باید پس حکم بدخل مشکل است و نصوص از افاده آن قاصر و عدم احتمالی در آن پس اعاده آن
 جنابت با حوط است اما الاصل عدم التداخل علی تحقیقاه فی الوجیه الدائق و سرچند داخل و شرطی از حکام
 شرعی مثل نجاسات و طهارت و رفع حدیث اصغر و مانند آن تا نیت داخل مسکین لکن شرطی دیگر از احکام بجز آن
 دلالت دارد و اهل سنت که عموما است و شرط و خبر اولالت بر تعدد میکند و ما می بینیم خلاف اول اصل عدم
 التداخل و بنا بر این سرگاه اسباب عیدیه صلوات آیات هم آید تعدد و صلوات شریف و خواهد بود و آن
 صورت متصور است یکی اینکه دو سبب بهم مثل خوب و زلزله واقع شود و واجب است لکن تا آنکه از دو
 باشد پس در صورتی که وجوب از زلزله کلامی نیست و چنین اتفاقی اگر در غسل شود نیز عدم دخل محل شکی نیست

نمی باشد و اگر در وقت حیض مثل لازل یکی بعد دیگری واقع شود باز می میان آنها متخلل نشده باشد
پس کلام فاضل در حال احضار حیض و آن شکل است دیگر آنکه و مختلف حیض در یک وقت بهم
شود و در بعضی از کلمات حکم داخل اند و اشکال این سابق شست و اتوب بعد از غسل است
و استدلال عموم اذا جمعت کلیه علیک حقو ابوالشفا غسل و لهذا بلکه معارضت اجماع حکم
عند وجود کل سبیل کلام است کما فی البیرونی و غیره کما سباج و سونو نماز بعد واقع شود طهارت
کوتاه بشود و تصدیق شده و اندک علم بالکلیات الصغیرا مطلب دوم در احکام حیض و در آن جنیه تمام مقصود
اول آن است که حیض چیست پس آنکه حیض چیست آن است که از رحم بیرون آید و آنرا دقایق
خون حاصل از اندام زن نوشته و در بعضی خون که از رحم بیرون آید و غلبه دارد و تا معلوم
نمیشود و آنرا در روز یکبار و در روز یکبار می باشد و در روزی که از ده روز فاصل نیامد و این خون
که خداوند عالم حکمت بالغه در رحم زن آنرا برادرش درین وضع تنگ می نماید پس کما لطفه در رحم زن
پس در کار از آنکه حیض در او پیدا شود و این حال را به غیر سید از نشو و نما می نامند و حیض را بعد از کلام خود
آنرا حیض می نامند و در این کتاب در بیان آن ساری و کاف و صوبت از آن در کمی گویند و نسبت به آن
معمول باشد و بعد از آنکه حیض را می نامند که آنرا از آن است و تا بوقت طاق اغذیه غلیظه ندارد پس کما
زنی را حیض می نامند و آن را حیض می نامند و آن خون مصرفی باقی نمی ماند و جگه خون و مجمع گشته بخارج رحم می رود
می آید و این حیض میانه اطباء و کاف اهل علم و محتاج تعریف نیست و معنی خاص در شرع ندارد و در معرفت
آن خون معروف است و آنرا حیض می نامند و غیر آن از موضوعات احکام است و توقیف شارع میشود
که اینست و این را می نامند و آنرا کلام متاخره و در نظر فاضل تامل است بلکه ظاهر است که اینست
شعر عقیقه در بعضی اشعار می خوانند و وقت که کثرت نیست پس اگر زنی را در روز خون در راهی بیاید
در بعضی از اشعار می خوانند که حیض است و این را حیض می نامند و این را حیض می نامند و این را حیض می نامند
در بعضی از اشعار می خوانند که حیض است و این را حیض می نامند و این را حیض می نامند و این را حیض می نامند
در بعضی از اشعار می خوانند که حیض است و این را حیض می نامند و این را حیض می نامند و این را حیض می نامند

الشرع البتة وهرگاه این ادنستی پس بدانکه در تحقیق موضوع شرع نیست چندانکه فایده قبول و نفی است
 ضروریست و اینک بدانکه خون حیض در شرع محرم است و در آن نیست که در آن است که در آن است
 که سه روز متوالی مقبر است یا سه روز متفرق منتهی در جمعه عشره را ابتدا دیدن آن هم از حیض مستحب است
 اول جمعه شهرت ثانی مختار شیخ است در نهایت تقدیر و صفا حد آن را تا آخرین سله یونس و قول اول
 شهرت در و غیر آن در تحقیق مقام سطحی تمام ادعیه باین قول بلکه باین قول آخر نیز در چندین شبهه واقع میشود
 یکی آنکه هر روز که آن باشد که سه شبانه روز از خون باشد بگویند که هرگاه غلبه آنکه در تلوث لازم
 باشد یا مراد آنست که وجود دم در هر یوم و در وقتی از اوقات که است که مستوعبات باشد یا وجود آن
 در ابتدا و زوال و آخر و در سوم و در وقتی از اوقات و در دوم در کار است بهر واحد از احتمالات
 جمعی از علما قابل شده اند و سید در ادراک قول و سطر اشهر داشته و آنرا تقویت داده و لکن محل تا این است
 نیست در آنکه در صورت اولی حکم تحقیق است و اما حد آن شکوک پس گاه در صورتی که دیگر حکم شرعی
 معلوم باشد اجرای احکام حیض بآن نمی تواند شد پس قول اول جایز قوت نیست و از کلام شیخ مفهوم میشود
 کسانی که قابل تعالی ایام ثلاثه اند استیعاب اوقات بشرط میدانند و اطلاق ثلاثه ایام تا بدان می کنند
 فقی الصیحا دنی الحیض ثلثة واقضاة عشرة و حمل آن بر بروج مسما دم در هر یوم چنانکه سیدگان
 برده بعید است و در فقه رضوی است ما لم تر ثلثة ایام متوالیه و هر چند در صدق ویت و تحقیق
 مسمی گانی است لکن نظر تمام عبارت و مجموع ادله استیعاب قوی است تا این می گذارد و اگر فقیه آنکه
 زنی را انوقت نه و الیوم اول خون باید و تا ربع اول یوم ثالث مستحبید در عرف آنست که
 سه روز خون آید و یا سه روز از خون آمده و لکن تخلیقاتی که در عادات جاریست و شایع باشد
 تحقیق است که اگر چه در آن و آیا شب یا در ایام سه گانه داخل است یا نه و در شبهه کافی است
 واقع فی الوسط داخل است نه شب و لکن مختار اسکا فی خلاصه علی است علی نقل عن المنتهی و دعوی
 هم از ایشان منقول شده و احتمال آن در کلام جناب سید سند واقع است فی حال مع احتمال الاقتصار
 علی النہایة لصحة قرآن ایام بعد تمام و الیالی منها الا ان الظاهر عدم خلاف است و در تحقیق

[illegible]

ساکنی حاصل میشود مطلقاً و آن مختار محقق شد و در بحث حیض و مستند قول مشهور مسئله این است که
 عبد الله که آنحضرت فرموده وقتی کسی در این پنج ماه حال غریبی یا بیماری یا کسری یا شکر در او ظاهر شود و درین وقت
 من حیث استند جای اهل نیست چه در ایسل محمد بن ابی عمیر مثل مسایند غیر اوست و لکن در دلائل من در این
 اولاً نهایت آنچه از آن استفاد میشود آنست که قرشیه بعد پنج ماه سال خون آمی میزند لکن صریح نیست که
 آن حیض میباشد چرا که آن بکون ذلک سبباً یا لما هو الغالب حالش که انفاذ فی الذخیره و آن محل نظر
 چرا که منفی از سائر فساد حیض است لضعف القول باین مطلقاً پس ثبوت درین قرشیه هم در حیض
 خواهد بود علاوه آنکه لفظ حمرة در این مقام در معنی حیض است پس احتیاج بآن باغی ندارد و اگر چه
 احتمال دیگر نیز منطوق شد و اشکال دیگر نیست که درین روایت ابرامی قرشیه حدی مضبوط نیست پس ایست
 ستین از آن نمیتواند شد و جایش نیست که هرگاه ازین روایت لایح کردید که قرشیه بعد پنج ماه سال خون آمی
 پس باجماع مرکب تجدید آن ثبوت سال ممکن است خصوصاً نظر بانیکه جمع بین روایات ستین و روایات
 خمسين هم مویده نیست پس اطلاق این روایت محمول بر خصوص ستین میتواند شد سیما نظر بانیکه در مقصود
 است و قد روی ان القرشیه والنبطیه تریان الدم الی الستین و آن دلالت بر وجود روایت صریح دارد
 لکن روایات خمسين مطلقاً با قوت مستند معتضد باصل عدم تخصیص است و اصل عدم سقوط عبادت است
 پس احوط آنست که قرشیه بعد پنج ماه سال عمل استحاضه بکند و عبادات را ترک نکند و در باب حدیث
 تخمض نمایند و نیز در جمع بین الروایات میتوان گفت که حکم بانقطاع حیض پنج ماه سال بحسب عبادت
 ناست و حکم بنبط سال باعتبار ما قد تفرق و لو نادر و از بعض کتب طبیه انقطاع حیض از سی و
 سال تا شصت سال معلوم میشود قال شارح القانون المتطبب الجیدانی و یقطع حمل المرأة فی الستین
 هو الغالب قد یحصل التولید بعد ذلک کویا اعتبار پنج ماه سال در اکثر روایات باعتبار الغار نادر است
 من الطرفين و هر چند جمع بر پنج مذکور بظاهر مخالف اجماع است لکن ممکن است که گفته شود که این جمع
 برمی گردد باعتبار شصت سال یعنی اگر بعد پنج ماه سال آمدن خون موقوف شود حکم مایس و سقوط عده جاری
 خواهد شد و اگر خون بحسب عادت بعد خمسين جاری باشد اگر چه نادر است که چنین اتفاق واقع شود پس

ناشت حال رعایت احکام حیض باید کرد یا اینکه گفته شود که شارع بر جمیع مصلحت احکام حکم عام غایب
خمسین اند پس تقدیم و قاضی الفقیه کبیر در الترویج است مناط اختلاف احکام نیست و وجود حیض بعد
خمسین بر نظر شارع بجزء عدم نیست چنانکه انقطاع آن قیاسا پسین در حکم عدم است پس حکم متبرایه بر او
ببار نمی آید پس هر چند عادت نسبا اختلاف افروز و بلا و مختلف باشند قیاسا حکم انیکه جمعی تصریح کرده اند
با انیکه حیض باطل می شود پس بنا بر قول اشیان لازم است که در تعریف حیض فیکه عدم اجتماع و حامل
افزوده شود و کل ظاهر است که حیض باطل می شود و این سبب چهار قول است یا هیچ اقول انکه
حیض باطل مطلقا جمیع می تواند شد و می تواند نشود و هم انکه باطل در حمل روزی یا حیض جمیع می تواند شد
نمودن سوم که اجتماع شرط است یا انکه عادت باشد است روزی یا کند چهارم انکه هرگاه
مصادف با ایام عادت باشد یا نه و مقتضای دلیل و ادبیا بصفت حیض باشد حکم تحضض می توان کرد و در این
این شرط و قائل صریح بآن ثابت نیست پنجم انکه حیض باطل مطلقا جمیع می تواند شد و می تواند نشود و در سبب
مکان الله علی جعل حیض جامع حمل و این روایت با وصف ضعف محمول بر بقیه می تواند شد یا بر عادت
اغلب ثابت شود و بر وجهی که در کتاب جمیع دارد منها عن الجبلی تری الدم امتروک الصلو
قال نعم ان الجبلی بما قد ذکره الدم یعنی شخصی از حضرت صادق علیه السلام پرسید از حال زن حامله
که خون را ببیند یا آنگاه که نماز را فرمود آری بدرستی که حامله گاه است که خون را دفع می کند و اطلاقی
انحال آن دلیل است بر قول اول لکن در بعض روایات وارد شده که حامل هرگاه ببیند خون را بعد از
بست روزی از وقت عادت خود که در آن خون را می بیند از آنماه که در حیض نمی نشست در آن پس آن خون
از رحم طست نیست پس عملی که قاضی بعمل می آرد و نماز را باجماعی آرد و هرگاه ببیند قبل از وقت عادت
بنا بر آنکه در وقت پس از آن نیست پس باید که باز از نماز بقدر ایام عادت خود و همین روایت
می تواند بود و سوم آنکه در این باب بعضی از سنیان می گویند که در نهایه و غیر آن لکن در این روایت
ناقص است و اقول این که انحال صریح آن ثابت نیست پس متذکران جمیع بین الروایات است بعضی
از روایات خلاف است بر تعریف بعضیات دارد و اگر اجماع بر خلاف آن ثابت نشود و اوجه اقوال

می‌تواند بود و چنانکه است که جمیع حیض با حمل نادرست پس جمیع شرائط و قریب حادث قریب نیست
 خواهد بود و در صورت فقدان آن احتمال حیضیت ضعیف نخواهد شد پس اقتضای آن خواهد بود پس
 احوط آنست که در صورت عدم قریب حادث فقد صفات ترک حیضه بحال استیجاب آورد
 و نماز را بجا آورد و تحقیقات استفاده زین و آیات دلالت بر عدم تحیض در صورت باردی و لکن عموم و آیت
 سابقه مؤید عمل اکثر با قاعده مایک که حیضه فحش حیض دلیل بر تحیض است قابل و دلیل قول ثانوی
 نیست که شیخ در خلاف دعوی جماع کرده بر اینکه حامل است پس حمل حاضر نمیشود و بتوان شکل
 مقام و موم در تعریف حیض حیضه ایضات پس ایضا دفع نیست سرخ رنگ تازه مایل سیاهی
 که بقوت می آید چنانکه از صحیح خبری پسند او دیگر روایات متفاوته میشود و لکن این صفات باعتبار
 حالات و اوقاتست و از اینجا است که بیانات روایات درین خصوص مختلف است پس در روایات مسنده
 است که اگر خون گریز باشد نماز را ترک نکند و اگر کمتر باشد و زرد رنگ باشد پس نیست بر او مکروه وضو و بعضی روایت
 بر محض حرمت اکتفا شده و بعضی آخر بر حرارت و حرقت و صاحب خیره فرموده است مقتضای این روایت
 آنست که حصول ایضات علامت امارت حیض است پس گاه این شرط مستحق ختم حکم حیض و گاه دیگر که دلیل
 بر خلاف آن یافته شود و قریب آنست که کلام شیخ یوسف بحرا بلکه اصح از آن جاسید سیفی است که روایات
 بسبب اختلاف دلالتی نیست اینکه این اوصاف خاصه که باشد علاوه آنکه قابل انکار نیست و کلف
 این صفات نسبت با آنکه دانسته که حیض از موضوع احکام است و رجوع در شناختن آن بشرح ضرورتی
 و آنچه افاده فرموده خوب است که آنکه کسی که از اخاصه قرار داده اند خاصه علی الاطلاق قرار داده اند
 و انکار خاصه غیر تمام است چنانکه است و از اینجا است که مخرج بالدلیل استنفا کرده اند و حیض که در موضوع حکم
 است لکن معنی شرآن از معنی لغوی حیض پس عدم رجوع بشرح بالمره نمیتوانند آنرا بر قدر از قیود کرده
 معنی لغوی و عرفی دلیل معلوم باشد خواهند نمود و ما را واصل عدم منفی خواهد شد و چنانکه صفات مذکور گاهی
 مختلف از حیض میشود و گاهی در غیر حیض نیز یافته میشود مثل آنکه خونی بصفت حیض بعد از تجاوز از
 عشره باید پس آن استخاصه است با آنکه صفات حیض در آن وجود است پس این صفات تا بهم

محکوم محض است اگر چه بصفت حیض نباشد و از اینجا است که گفتیم این صفا تر خاصه غیر شایسته نیست
خواص غیر فسخه آری عند التمییز حاجت بصفت بیشتر می شود و در الکراهیه جاری آید لکن در عموم آن
بعضی فاضل الاجاث شریفه است که تعرض آن انشاء الله در رساله منفرده نموده خواهد شد معاهم قول
بدانکه هر خونیکه از سه روز کمتر و از ده روز بیشتر نباشد اگر چه مختلف اللون باشد با تمامش بغیر صفت حیض باشد
نباید مضایقه نکرده و غیر آن تا وقتیکه علم بخلاف حیضیت حاصل نشود یعنی شوق رسد که از قرح یا جرح است
و اگر در افتاد این سخن تقاضی تحلیل شود بنا بر مشهور حکم حیض در هر گاه حیض دیگر معارض آن نباشد و بگواه
خون از ده روز تجاوز نکند پس ذات العاده بسوی عادت خود رجوع میکند و مبتدئه مضطرب رجوع
نمیکند و این مقام بر سه موقف مشتمل است چه حاضر بر قسم نیست مبتدئه و ذات العاده مضطرب
اول در احکام مبتدئه است بدانکه مبتدئه آنست که خون اول مرتبه دیده باشد و بعضی اطلاق می کنند لفظ
را بر زن مذکور تا وقتیکه خوش بیک نقطه قرار گیرد و عادتش منضبط نشود و بنا بر اطلاق اولین این قسم است
ماد مضطرب می شنود و حکم مبتدئه در خصوص هر چند معلق بر قسم مبتدئه نیست تا تحقق موضوع لغوی باشد یعنی آن
باشد لکن بعضی روایات مناسبت اطلاق اول دارد و هر گاه این ادنسی پس بدانکه مبتدئه اخبر حکم
اول آنکه مبتدئه باین معنی کانت بلکه مضطرب نیز بنا بر شهر علی اصحیح فی الریاض مجرد دیدن خون منقطع شود
و عبادت ترک می کند و ترک حیضیه العمل آرد و جمعی قائل شده اند باینکه تا سه روز بگذرد نماز ترک کنند
استظهار للعباده و الاول مختار الشیخ و الثالث مختار السید و اکثر روایا مقام میوید قول اول است و بعضی
بر خلاف دلالت میکنند مثل استصحابا کالیف سابقه و اصل عدم یعنی اصل نبودن خون حیض و هر چند روایات
اول اگر دلالت بر قول اول بصراحت میدهد است این از له صلاحیت معارضه آن نیست لکن کلام در افاده
این مجامع است و عمل بر عموم روایات و اصل کون الدم حیضا باعتبار کونه اغلب ما هنن خارج رجحان
بحرانی و سید میر قول اتقویت نموده اند و لکن احتیاط بفعل عبادت عمل ترک حیضیه و غیر
احوط است لعمومات التکلیف قال المحقق فی النافع و الاحتیاط للعباده اولی خصوصاً در صورتیکه
خون بصفت حیض نباشد و هم آنکه مبتدئه و مضطرب خواه معنی غیر مستقر العاده باشد و خواه معنی بانه

حادث خون نشان ازده روز پنج و نهم آن حیض خاها بود و اگر تجاوز کند ازده روز بر جوع می کند نیز یعنی
 صفات دم حیض دم استخوان که خون که دیده است مختلف الصفا باشد و شرایط نیز در آن چنانکه خواهد آید
 آمده باشد و بعضی گمان کرده اند که حکم نیز در مبتداه جاری نمیشود بظاهر مرسله یونس و تعمیم قوی است کاصح
 است پس بطایفه و فاضل المعاصر و غیر هم و مرسله محمول است بذرت اعتبار مبتداه و بسوی تیز خیز که در پیش
 برو صنف طبعی میباشد سوّم آنکه هرگاه تیز در خون مبتداه متحقق باشد یا شرط آن مفقود باشد با جوع میکند بسوی
 اقارب و خواه مادر او باشد و خواه غیر **ب**اقریب یا یون باشد یا باحد اعلی المشهور و مستند آن خبری است که
 ضعف آنرا منجر بشهرت دعوی اجماع دانسته اند چه در آن اردست که سوال کردند از حال زنی که در اول مرتبه
 حیضش اند و ناسه طول کشید فرمود قوّه ها مثل اقوّه نسا عجمی یعنی حیض او مثل حیض زنان است
 و مبتدایان زنان قرابت او هستند بعد از آن فرمود فان کن نساؤها مختلفات فاکثر خلوها
 عَشْرَة ايام و اقله ثلثه ايام یعنی پس اگر زنان قرابت او مختلف باشند پس اکثر تحیض او ده روز است
 و اقل آن سه روز است و در خبر باره و خبر محمد بن مسلم وارد است که در حجت مرستحاضه اگر مبتدایان خود را
 پس است که باقر آنها و خلا و شکلی نیست در اینکه مبتداه بالمعنی الاخص همین حکم دارد و لکن بعضی تعمیم کرده اند
 و بعضی فاضل معاصرین آنرا اختیار فرموده و حکما از قوت نیست لکن روایت اخیر مضطر به این شامل است
 و مضطر به معنی اخص از آن استنا کردن لازم است لکن درین مقام تحقیق خیز ضرورت است بیکریه و
 باقارب چنانکه در روایت اولی استفاذه می و مقتضی استغراق است لکن علم باتفاق عادت آنها
 نادر الوقوع است بلکه استحیل است هرگاه عموم نسبت بندگان مردگان گرفته شود پس لا محاله
 محمول بر زنان خواهد بود که استعلام حالشان ممکن باشد و باین حل پس تکلیف بتیغای خالی از تعین است
 از اینجا است که جمعی لفظ مذکور را بر اغلب نسا حمل کرده اند و محاورات عرفانی آن میکنند و در او
 دیگر وارد شده اگر شناسد ایام نفاس رخ در او بتلی شود نشیند بقدر ایام مادر خود یا خواهر خود یا
 خود و اگر تکفایک زن در صورت عدم تحقق تخالف محل مایل است اگر چه این روایت اشعار می
 دارد و چه او لا سندش ضعیف است و ثانیاً حمل آن بر همه ممکن از معرفت عادت دیگر زنان است

ممکن است پس فرض آن خواهد بود که در صورت انحصار یا عدم ممکن از استعلام حال جمیع بکین
 ستر اند کرد و در صورت تعدد و تفسیر دریافت حال شان جمیع با غلبت نان در کمال است بکذا افان
 السید صراط شاه فی الریاض دیگر آنکه مقده راجوع با قار بمقدم است بر جمیع بهم سنان او یکن
 است اول شهر است و بعضی قائلین بآن قید اتحاد بدو سنان بلکه اقارب نیز و قید اقارب افاده
 در صورت تعدد اقارب با و خود آنها با عدم موافقت عادت یا عدم علم بعبادت آنها راجوع بهم
 خواهد شد بدون آن دلیل غیر عموم نهایی است چنان شملت اقارب غیر اقارب انهم سنان بلد او غنا
 آنکه و اضافت ادعای ملاست کافی است لکن این غیر متبادر است و بعضی اقارب را اقارب انهم
 خوانده اند و آنهم ثابت نیست لکن راجوع بهم سنان بلد با اعتبار حصول منطقه می تواند شد و نماید سکنه از امر
 یونس چران وارد است که زن در اول حیض خون دافرد پس حیض او ده روز می باشد پس همیشه
 هر قدر که سن او زیاد میشود خوش و بکمی می آرد تا آنکه بسبب و زیر می آید این وایت دلالت دارد بر آنکه
 مقدار حیض سنان مختلف میشود پس نماینده سنان می تواند دیگر آنکه حوط است که اول راجوع بسبب
 اقارب و بکند و هرگاه آنها مفقود باشند یا احتلا با هم داشته باشند پس جمیع بهم سنان یا لکن راجوع تمام
 آنها از و متمدن و بلکه نمیتواند غالباً بلکه کفایت میکند راجوع بهم سنان بلد او از آنکه استعلام حال
 شان قیاسی اند کرد که افاد السید صراط شاه و لکن از بعضی آیات سابقه با اعتبار معنی ظاهر ظاهر میشود
 که بعد فقده اقارب جمیع بسبب و زوده روز که اقل از حیض است می تواند کرد و کیفاً کان هرگاه بهم سنان
 نیز بهم سنان مختلف بوده باشند و تفسیر حاصل شد بر جمیع بروایا میکند محقق و شرع فرموده که متباد
 در هر ایام حیض روز حیض قرار میدهند یا درگاه روز و درگاه دیگر سه روز و لکن بعضی تقسیم سه روز
 روز و بعضی معکوس قائل شده اند و شارح محاصره ایده است متبادر بعضی اعم گرفته بلکه فرموده است که
 نتیجه نیز در مصنف در حکم شرعی است لکن در قیاس اول متخیر حکم تخیر و شرع و بوقت روز و در حکم متباد
 بر وقت روز گفتا نموده و عکس اولی بوده و سنید و ریاض المسائل فقط بر وقت و است
 از راه التفکر در این و تخیر بینا و بین غیر و بعضی قائل شده اند باینکه از سر راه روز یک روز و

لاکثر الحیض و بعضی در هر ماه سه روز قرار داده اند بر ما اقل حیض که قدر متیقن است و روایا و اقوال در این
اختلاف بسیار دارد و عمل سوده و زور و در اول مبتدأ از نفس ثابت است لکن بعضی آنرا عام نمیدانند و بعضی
در هر دو ماه در راه اول سه روز حیض را می بیند و در ماه دیگر سه روز و عبارت است از اجابت و قول و غیره
سابقه خا از حیض و لکن احتیاط در اختیار نیست که ذکره است پس در راه موقوف در ذکر احکام و العاده
بسیار است که بعد از عادت حاصل میشود و دیگر در وجه عادت مشتق از عودت پسینه و واحد تا نخواهد شد و دلالت میکند بر آن
موقوفه است تا بعد از آن اذ انفق شهران عدة ایام سوء فمناک یا ما و مرسله فی القول سلی الله للشیع
ایام مهاد علی الصلوة ایام قرآنک فعلی الله لم یجعل القراء الواحد سنة ان قال لکن لهما الاقراء
حیضتان فصاعد الی آخره بالکمال و درین است که نیست شایسته که یکفما کان مشهور نیست که عادت بر سه
اولی عادت و قیسه و عدد و در عادت عدد و در سه ماه سوم عادت و قیسه تنها و نوع اول از عادت متحقق
در دو ماه و باقی اتحاد و وقت شهر واحد صورت نمی پذیرد و نوع دوم که در یکماه نیز ممکن الحصول است لکن بعضی این قسم را اعتبار
نکرده اند و آن ضعیف است موقوفه است بر اعتبار آن نیست بخروج الغالب یعنی آن است که وقت آن متحد
باشد و عدد مختلف باشد و آن نیز مقتضی تعدد است و اگر مراد از آن وقت که در قسمه اقسام در مختصر مذکور است
که اتحاد وقت از آخر حیض یا وسط آن معاد نمی شود و اعتبار اول و آخر وسط و آخر حکم است لهذا بعضی از معاصرین
آنرا قسم و مقبره دانسته اند لکن فرموده است که من مطلق شده ام که کسی این امر متعین شده باشد یا حکمی است بی آن که کرده باشد و اگر
اتحاد وقت را عم قرار دهند از اتحاد وقت مرابند و اتحاد آن را سه تا و یا اوسط پس کلام عم و مختصر هم
و کما فی غیر نیست که اتحاد عم مراد است پس عدم تعرض بقسام اخر ازین خواه بود از راه عدم اعتبار آن کما اشارت
کلام المعاصر درام مجده و قریه بر آن است که در مضطر که بهیچ وقت و العود او احد است یا هرگاه و وسط حیض
بخط و شبهه باشد تعرض مثل این قسام نموده اند قال فی شرح اللغه اما لو نسبت احد هما خا
فان کان الوقت اخذت العدد کالروایا و العاد جعلت ما یقین من الوقت حیضا و اولی و اخری
او ما بینهما و اکثرت باحد الروایا الی اخره و افاد پس آن نمی بد که علم عادت بحیض این است
تعرض به این صورت نموده است هرگاه این درستی پس آنکه در اینجا چند است اول آنکه در صورت

تعیین عادت و قاعده و سرگاه خون در وقت آن می بیند حکم حیض بودن آن محرز است و می کند خواه آن بصفت
حیض باشد و خواه نباشد بلکه صاحب عادت و قیمة تنها نیز در این حکم ترکیب است و کلامی نیست که در صورت
تقدم و تاخر از عادت پس اگر قبل میزاید و در وقت مقدم یا تاخر باشد پس جمع تصریح کرده باینکه محرز
رویت حکم حیض نکند چنانکه شیخ در مبسوط و سید در مدارک گفته و بعضی شرط کرده اند که خون اگر دیده بصفت
باشد لکن مقام مقتضی تفصیل است پس بدانکه در صورت تقدم مفاد و خصوص علم است و حکم بر طبق آن است
چه بمفاد و موافقه سماع عادت که است که تقدم می کند بلکه موافقت عادت کمتر است سید هم در صورت تقدم حیض
بودن بهم میرسد و استظهار بفعل عبادت کار عسر نیست پس رجوع بمطنه در امثال این مقام در دو روز و نیم
و یونین است و یا احتمال دارد که بر جهت تیش واقع شده باشد پس اگر مطنه در سه روز مقدم بحیض است هر سه حکم حیض است
و لکن در این صورت احوط است که عمل استظهار نماید خصوصاً هرگاه خون بصفت حیض باشد و عجب است این
ثانی علیه الرحمه که حکم عادت بر خون مقدم مطلقاً و مسالک جاریست آنست که حکم تیش حکم تیره و مضطر قرار دارد
با آنکه عقل و نقل بخلاف آن دلالت و اختیاری دارد و مگر تخصیص و هشود تفاوت فاحش لکن ظاهر کلامش این
محل را بگشاید و هرگاه این دانستی پس بدانکه سرگاه خون عادت تاخر باشد پس جمعی از علما تصریح کرده اند
باینکه حکم تقدم دارد چه خون عادت چنانکه گاه است تقدم میشود گاه است که تاخر میشود و تفاوت در
خون عادت تقدم و تاخر سیر و اکثر زمانهاست حکم در موضوعات اکثر متبنی بر طنون غالبه می باشد
بلکه بعضی از افاضل فخر را باعث زیادت استعدا است و لکن حکمش محل نظر است خلاف شهید ثانی
در اینجا قوی دارد و بعضی روایات مثل وثقه ابو بصیر عن الصادق علیه السلام می آید آن میکند حیث فیه
ان قبل الحيض يومين فهو من الحيض وان كان بعد الحيض يومين فليس من الحيض و لکن این
روایات احتمالات عدیده دارد چنانکه در و خیر را بنی فضل ذکر کرده ایم و تحقیق همین است که تقدم تاخر
از مبدأ عادت قاضی و تحضیح محرز و رویت نیست که می حکم حیض است و تاخر فاحش خصوصاً هرگاه
از آخر عادت باشد و صورت انتقامی صفت فقدان پس در این مقام مراعات حال مضطر با و است
چه این چنین بحسب مضطر است اگر چه عیب و ذات العاوه است آنچه از جامع المقاصد نقل شده که تقدم

علی القاعده و محکوم محقق شود که علم جعفر ازین آن حاصل گردد و تخصیص نص است من غیر دلیل و هم آنکه کاه
 عادت بقدر عادت باید اشکال نیست اگر از عادت تجاوز کند پس اوست استظهار ترک عبادت بدین نظر که
 حال کم جعفر است و بکنند و کن در مقام چند خیر لایق تعرض است اول تحقیق حکم استظهار پس آنکه بعضی این
 استظهار را بر وجهی در بعضی صورتها حکم قائل گردیده من و آن حجاب و کفیا کان بعضی از علما اشکال کرده
 که عبادت کمال از رجحان شرعی باشد چنانکه ترک آن استظهار و این اشکال اختصاص بقول احصاء عام دارد
 بلکه در اصل نیز اشکال است بر عبادت کاه مساوی الطریقین با هر چه چنانکه تواند بود بلکه در قول و جوب این
 اشکال را با این است که اگر فاعلین جوب استظهار قائل بخیر و خیر حائض میباشند و اختیار در استظهار
 و در روزی مستلزم نیست که حائض در فعل ترک عبادت در روز و هم مساوی است باشد پس اشکال آنکه در قول
 تعذر بود بر ملاحظه الفاعل استخوانی تواند بود و حل این اشکال عام الورد در و غیر مفضل ذکر کرده ایم و لکن بنا بر
 اصل مسلم جوب باطل و آیا مسئله لازم است پس آنکه در اکثر روایات حکم استظهار وارد است در چند روایت
 حکم بعمل استخاصه در ما روی القاعده و در گذشته جمیع من الروایات بخند و چه ممکن است یکی آنکه روایات اول
 محمول است بر آنکه روایات محمول بر آنکه بیان مجاز و هم آنکه روایات اول محمول بر وجوب استظهار محمول
 بر تقیید عموم آنکه عموم عمل استخاصه محمول بر آنکه ایام استظهار با حقول و جوب الجمع بعد الوجوه الاخرین
 سالی از وقت نیست و تفاوتی در غیر الزام و هم آنکه استظهار خواه و حبیب باشد خواه مند و چند
 روز است و ایات درین باب نیز اختلاف بسیار دارد از بعض روایات یک روز و در روز و در روز
 استظهار میشود از بعضی یک روزه و استظهار میشود و از بعضی یک روزه تمام العشره و مشهور تخریص است
 الیوم و الیومین و عادت و عادت و ایات قوال نیز مختلف است بعضی عاصرین درین مقام تحقیق
 شریقی در جواب احکام قاعده فرموده شخصی آنست که این اختلاف و ایات محمول بر اختلاف عادت است
 و هر واحد از آنها استظهار از تمام عشره یعنی تمام ایامی که عادت ترک روز دارد و میگوید
 استظهار که در آنکه عادت ترک روز در ایامی که در روز استظهار میباید و هذا القیاس و اول
 بقوله انما یزید و انما یزید استظهار است و جوب این روایات و باید که از این معنی استظهار و بعض

اخبار معتبره و قصه آفریده که الفاظ روایات عبارتست فقها را در تفریح و تنويع نمایند و این کلام
 از وقت متأخر است و لکن بنا بر مشا و اشخاص شریفه که عند التامل در نظر قاصر بر کلام فاضل معاصر وارد میشود
 آنرا مشروحاً در و جیرا تو فرکرده ایم لکن اطلاع علیه فیرجع الیه قول مشهور که از وقت نیست مظهر التردد
 فی التخییر و عدم التعرض فیها لانا و اعلم بعد قد رتقا از استظهار احتیاط در فعل عبادت با عمل استحضار
 ترک حیضیه سوم آنکه هرگاه خوش بعد از عادت بر عیشره منقطع و پیش و نیست که همان حیضیه است
 صریح نظر رسیده بنابرین مضاعف سوم با بعد استظهار لازم است مصلوحتان چه در حیضیه چه در عیشره
 بالمره ساقط نمی شود پس قضای آن بعد از لازم است بخلاف صلی که داده و قضائش ساقط است و روایات
 مشهور و آلات از دیگر آنچه از روایات ظاهر میشود نیست که بعد استظهار استحضار است خون بر عیشره منقطع شود
 یا نشود و لهذا بعض متاخرین درین حکم تامل نموده اند و این معنی مرجع است که اختلاف روایات عذایم
 استظهار محمول بر تنويع باشد چه هرگاه استظهار بقدر تمام عیشره نسبت به هر فرد مقادیر باشد یا بعد از آن
 استحضار خواهد بود بخلاف آنکه محمول بر تخییر باشد چه در بصورت بعد استظهار تمامه از عیشره باشد یا اندک
 بودن آن غیر حاصل پس قوت آن تنويع ازین لایح میگرد و رسید علیه الرحمه حمل بر تنويع استعدیقا
 عادات زنان بنوده چه پیشتر همین است که ایام عادت استظهار عیشره میرسد پس روقتی که خون عادت
 در استظهار میگزیند و روزیاست و عیشره برسد استحضار بن با بعد تصور می تواند شد و این
 لازم نمی آید که هرگاه عادتش قلیل باشد در بصورت هم بنا بر قول ایشان در عادت استظهار با بعد
 استحضار با پیش و ایت هم می تواند تخییر محمول بر افراد غالبه خواهد بود و ممکن است که محمول شود بر آنکه
 در ظاهر استحضار است سرچند در صورت الفطاع عیشره حیضیت آن لایح میگرد و چنانکه استظهار
 بظاهر حیض است در صورت تجاوز از عیشره منکشف میشود که استحضار به است این معنی بدست
 انطباق کلی ارد و آنادر در دو مقام من حیث الدلیل اشکال است لکن مشهور است که اذان بکون
 لکن در صورت عدم تجاوز از عیشره عمل بران متعین است چه قول مشهور و قول تنويع و استظهار
 در روز سه و متفق اند بر آنکه باید که آن ده روز با تمام محکوم بحیضیت باشد پس قضای سوم

الحال الصلوة على الترابين لازم خواهد بود و زنی که هست همین قیاس است که بعد تجاوز از عادت ایام
اکثره یعنی در ایامی که بنا بر عادت عمل مستحاضه خواهد کرد و بر قولی که فی الکریه بعد انقطاع خون بر سر و دست حکم
حیض جاری خواهد شد و بنا بر قولی که در وقت حیض مستحاضه خواهد کرد و چهارم آنکه خوش چایند از عادت تجاوز کرده
از عادت بر تجاوز نماید و خوش چایند شو نیست که بعد ایام است و اگر احوال عشره بعد آن عمل مستحاضه خواهد کرد
و بنا بر قولی که بیست و یک روز که در آن عمل حیض جاری است و بعد آن عمل مستحاضه خواهد نمود و احتیاط
در ایام با قولی که در وقت حیض جاریست و بیست و یک روز که در آن عمل حیض جاریست و بعد آن عمل مستحاضه خواهد نمود و احتیاط
موافق است با قولی که در وقت حیض جاریست و بیست و یک روز که در آن عمل حیض جاریست و بعد آن عمل مستحاضه خواهد نمود و احتیاط
مستحب است با قولی که در وقت حیض جاریست و بیست و یک روز که در آن عمل حیض جاریست و بعد آن عمل مستحاضه خواهد نمود و احتیاط
مسئله ثانیه حکم ذات العادة الوقتیه پس یکس جود خوش در حال صاحب عادت حدویه و قیاسیست
که بخیر در وقت هم حکم حیض جاری میکند و اما حکم آخرش نیست که شکلی نیست در اینکه هرگاه او نشخاط داشته باشد
از وقت حیض یعنی ابتدا حیض را میدید و تا سه روز در آن عمل حیض باقی میماند و اگر زیاده از آن محسب عادت
باشد که حیض است و در تحقیق حیض را میدید و مشکوک که عمل میزان جبر و الابروایات عمل میکند پس اگر خوش
برده روز منقطع شود و همین میدانند که همه آن حیض بوده است و آنچه را استحاضه قرار داده است ندارد آن
و همین که آن را که است اصل می داند و اگر از عشره تجاوز کند لایح می شود که آنچه از اعمال استحاضه
آورده و جایز بوده و در آن وقت عشر بطریق اولی عمل استحاضه امر می میدارد و همچنین در وقتی که اول عادت
نشان میدهد و در آن وقت نشان میدهد آنرا از آنجا که در وقت که قیاس غیر عددیه اعم است از همه این قسم و در
مقام است که در وقت که اعم است از معرفت آن تارمه معرفت بعضی و بعضی با اول است یا وسط و یا آخر
و بنا بر قیاسی که در وقت که اعم است از معرفت آن تارمه معرفت بعضی و بعضی با اول است یا وسط و یا آخر
تذکره اول وقت که اعم است از معرفت آن تارمه معرفت بعضی و بعضی با اول است یا وسط و یا آخر
عادت شده و در وقت که اعم است از معرفت آن تارمه معرفت بعضی و بعضی با اول است یا وسط و یا آخر
و در وقت که اعم است از معرفت آن تارمه معرفت بعضی و بعضی با اول است یا وسط و یا آخر

از ماه بوده اول و آخر از اند سبب آنکه مجموع عادت سبب بیان بول کرده پس آن شش ماه
قبل بکری و بعد در سرد و صورت تمیقن است حکم حیض در آن جزا جاری می یازد و بعد از آن مجموع بر و یا
می کند و هر روزه که مطابقت عادت و دهم شده باشد آنرا احتیاطاً بکند و از طرفین متساوی و بین آنرا خصوصاً
و اگر وسط حقیقی را بخاطر دهم شده باشد بلکه فی الجمله بداند که در آن ماه عادت او فلان روز واقع شد بکری و فلان
روز بعد آن حیض تمیقن آید و کمال بگیرد و اند عدد در آن مناسب حال خود استقامت او و سائر احوال
نیاید و روح در این تعیین و اگر اول آید و در روز دیگر متصل آن بقیا حیض است و بعد از آن در بعضی
دارد و همچنین اگر آخرش آید و در روز مقدم بر آن حیض تمیقن آید و مقدم بر آن کمال عدد و در آن
و بکذا شیخ شهید ثانی علیه الرحمه فرموده است که احتیاطی بر آن غایب در صورت آن نزد ماست که جمیع بین تعیین
تکلف نماید اگر چه محسوس آن نباشد و تفصیل و آیاتش اهدا کند ان شاء الله تعالی مسئله آنکه عادت عدد و در
نه عادت و قیمة مثلاً بداند که هفت روز در ماه حیض آید پس هرگاه صاحب جنین عادت آنرا بداند از ده روز
باید بقدر هفت روز حسب عادت خود خون حیض قرار میدهد و باز او را استحاضه شیر و لکن چون که وقت را
نمی شناسد و تعیین آنیم حیض را ابتدای آنچه از خون دیده است و در اواسط آن اختیار دارد و تا وقتیکه در هفت
روز از عادت کمی واقع نشود مثلاً هرگاه پانزده روز خون آید اگر خواسته باشد هفت روز اول حیض
دهد و اگر خواسته باشد از روز دوم ابتدا بحساب عادت بکند و اگر خواسته باشد از روز سوم و بکذا الی الثانی
و اول و آخر استحاضه قرار میدهد و اگر حساب از نهم بکری تا آخر بانها خواهد رسید حکم بستحاضه نخستین اول
دم خواهد کرد و از روز نهم تجاوز نمی تواند کرد چه در صورت روز عادت و ستیا خواهد شد و وقت بیست و یکم از
مضطرباً العادة و مبتداه غیر مستقر العادة هرگاه خوشان تجاوز کند از ده روز رجوع میکند تمیز اگر خون
مختلف اللون و متمیز الصفات باشد در حدیث صحیح وارد است از زنی که خوش دوام و استمرار بهر سبب
بداند که آیا حیض است یا غیر آن فرمود که خون حیض که ممانه تیره رنگ که برای او قوت دفع و حرارت است
استحاضه سرد و زرد است پس وقتیکه در خون گرمی و قوی و تیرگی بسیار باید که نماز را ترک نماید و در اینجا چند
نوع حیض است اول تعدد صفات حیض پس آنکه از آنجمله است صفات مذکوره و در این صحیحه مذکوره

[illegible]

میتوان ادوهرگاه از سه روز کمتر باشد آیا تمیز او بر و ایات لازم است یا تسعین است درین صورتها بطریق
 نسو و روایات قول اول اسیدند اقرب دانسته و آن محلی تا مل است چنانچه در حاکمیه شرح
 کبیر چنین بقلم آمده سووم خونیکه از حیض خارج است و در طهر محسوب ده روز که اقل طهر است کمتر نباشد
 والا آنکه محکوم بحضیت یا مثل آن که در طرف آخر طهر تخلل واقع است معارض خواهد شد و اگر
 ولیکن صاحب ارک و ذکر می تقدیم را مرجح دانسته اند و بعضی تر و ذکر کرده اند در اربع چهار روز از ده
 تجاوز کرده باشد والا تمیز موثر نخواهد بود چنانچه عشره و ما قبل منها اگر چه چون مختلف الالوان بوده باشد حیض
 پنجم آنکه عادت معارض تمیز نباشد و هرگاه این آیه این است که رجوع مضطرب و مبتداه بتمیز اشراط می باشد
 مشهور است جمعی دعوی اجماع بر آن کرده اند که بعضی از این سره نقل کرده اند که بنا بر اقل حیض اگر کسی
 و متعرض گردید تمیز نشود و از ابوالصلح تقی علیه الرحمه منقول است که مضطرب رجوع می کند بسوی زنان
 اگر مفقود باشند رجوع تمیز می کند و مبتداه رجوع میکند بعد از شان خود تا آنکه عادتش استقرار یابد
 مسلم هرگاه اصل تمیز با شرائط آن بهم نیاید مبتداه بمعنی احض یعنی آنکه اول مرتبه چون
 را دیده باشد رجوع میکند بسوی عادت اهل خود از مادر و عشا تر و خواه پدری باشد و خواه
 مادری و همین بدین جهت است و مستندش و بهیض ضعیفه است که ضعیف است بشارت بختی نیست و در آن
 است که دخری احض او نشاید پس سه ماه طول کشید فرمود که حیض و مثل حیض زنان و ست و در ولایت
 آن نظری است و موثقه و ارد است که مستحاضه نظر می کند بعضی با خون در این مقام می کند با قران یا
 او علی ان کون الاقرار بالهرة لا بالنون و در موثقه دیگر و ارد اگر کسی از زنی ایام نفاس و زوال
 بتلی شود یا متداخون نشیند بقدر ایام مادر خود یا خواهر خود یا خاله خود و استظهار نماید بدو ثلث آن
 و جناب سیدند علیه الرحمه فرموده که این هر دو روایت را دالالتی بر مطلق بودن
 الوجه نیست چه این روایات آن مضطرب را شامل است با این همه ولالت می کند بر اکثر احض
 زنان اگر چه کسی باشد کسی با آن قائل نیست چه آنکه رجوع بعضی آنکافی نیست
 البته اکثر بقول بعضی نخواهد بود و آن آنکه کاسه می رسد اند فیه اعلی اعتبار می رسد

[illegible]

المتیقن صاحب فی خیر من غیره و را اول عمل سه روز را متعین است و عبادت حدیث کار از اجمال
و عمل علی المشهور غیر تعبید جماعین الروایات الباقیه شتهار القول بذلک بدین الاصحاب کلکن احتمال دارد که
زن استاده تعیین جنس خیر باشد چنانکه سید مرتضی علیه الرحمه درباره مبتداه افاده فرموده جمیع من الاخبار بان
عنوان نیز حاصل می تواند شد و الاول احوط و السد لعلم و احوط منه عدم العدول من السبعة و در سه روز
زنی که به بند خون یا پسر و ز و طهر را نا پنج روز یا به بند خون یا چهار روز و طهر را شش روز و اینست
خون نما ز را ترک می کند و هرگاه پاک را می باید نماز را بجا آورد تا سی و زمین عمل را می کند پس پاکه سنی و تمام
عمل استحاضه را بجا آورد و آنرا بتفصیل بیان فرموده و شیخ بسوی این روایت می فرموده لکن عمل بان شکل
چون اکثر روایات دلالت دارد که طهر اقل از ده روز نمی باشد و دعوی جماع نیز بیان کرده اند و خلا در آن ظاهر نیست
روایتینا فات ظاهره بان دارد و قول فاضل بحرانی و من یخیر و خود شافعیست و از اقتصاد منقول است
که مضطرب در سه راه هفت روز قرار میدهد یا در شهر اول سه روز و در دوم ده روز و مبتداه آن هفت روز
عدول نمیکند و از جامع نقل شده که مضطرب مبتداه هر دو هفت روز و سه روز بخیر اند و از خلا فی شیخ منقول
که مبتداه تخفیف میکند شش روز یا هفت روز یا سه روز و ده روز و از این جمله منقول است که مبتداه در هفت
وسه و ده مخیر است و مخیره اعمل با حیطا لازم است باین که جمیع کند در میان عمل حیض و عمل استحاضه از هر
و غلبه نقل شده که دایماده روز حیض و ده روز طهر قرار میدهد در جای که زن تعیین ایام یا مقدار آن اختیار
حیضش مستلزم است یا لازم است که اول خودش را حیض قرار دهد جمعی طهر در او کول می فرموده اند و
و عدم امکان الترجیح بعضی تعیین اول را لازم دانسته اند لکن عدت من اول عراته لکم الاول و الثاني
عشرة ایام ثم می ستحاضه و الموقوف برکات الصلوة عشرة ایام ثم فصلی عشرین یوما و یومیه الاعتبار و قاعده
الامکان و عمل بر این قول اگر اقرب نباشد اقل که احوط خواهد بود و از کلام شیخ شهیدیه در وضعی می بینیم که
لازم است بر او آنکه امری را که در ماه اول اختیار کرده بطریق آن در ماه دیگر نیز اختیار کند و وقت سابق از آنست
نزد و جناب سید علیه الرحمه فرموده است که دلالتش واضح نیست متقاضییم که در بیان احکام حیض است بلکه
احکام آن متعدد است و اول آنکه وجوب نیست بر او نماز و روزه و طواف بلکه در آنست بر او نماز و طواف

و روزی است که خود اگر بگوید آنرا و نصوص سبع علیها بر آن لالت دارد و این حکم در حال حیض ظاهر است
 لکن بعضی از اعلام تصریح کرده اند که اگر قرنی نیست باید بقای حیض بقای ازان قبل آنکه غسل کند و ظاهر امر آنست
 که غسل شرط صحت صوم و صلوٰه و مانند آنست آنکه اصل وجوب بشرفه نفی وجوب بظاہر صحت ندارد
 و چون در بیان فرست که صوم و صلوٰه از دور الی آخر صحیح نیست لکن نفی اصل وجوب و نفی توان کردن
 وجوب نیست در زمان عدم غسل لا بشرط و آنکه ان الصلوة علی الکافر واجب زمان الکفر
 لا بشرط و باز آمده است که قرنی نیست میان حیوانات و اجزای مسنونہ چهل و هفت شرط است صحیحین
 یعنی صلوٰه و صوم طهارت و طواف واجب جماعا و بنا بر اصح در طواف مندوب و بنا بر قول دیگر که استحباب
 است نیز طهارت است و در این حالت قبل غسل اصل سجده و اندوختن طواف موقوف است بر آنست
 تحصیل نماید در خصوص شتر از طهارت و صحت اولین کلامش اجمالی است و دعوی اجماع از سیاق کلامش
 و شقوق گفته شده نمی تواند و بیان این اجمالی آنکه بعضی از علما مثل سیراق و اما و غسل جنابت شرط
 صحت صوم طهارت میدانند و بنا بر اینست که غسل غایب است از اجزای ماه رمضان قضای آنست که طوافی در
 الحاق غسل حیض آید آنکه در مذکور اصحاب آن تعرض کرده اند تا آنکه علامه علیہ الرحمہ در منتهی فرموده که لغز
 صریح این باب این است که اگر چه احقاق اقرب است و صوم واجب غیر رمضان و قضا آن و در صوم
 مندوب اصل شتر از غسل غیر ثابت پس حکم کلی شتر از طهارت در اولین علی الاطلاق بلکه دعوی اجماع
 بر آنست که از اجماع و اعفای است و در حالت بقای حیض بلکه نقایض در میان و خون حیض و که محکوم
 به نیست بنا بر مشهور اگر طهارتی بکند رافع حد خواهد شد که بنا بر قول فاضل سحر علیہ الرحمہ در بیان ایم
 بنیة احد طهارت اگر چه کمر ازده است هر میداند و نوشته شد است حکم دیگر که از فروع حکم اول نیست
 که وقتی که بعد از حیض طهارت حاصل شود و با وصف آنکه وسعت نماز تحصیل مقدار منقوده آن
 در وقت تقابل ایامه از سار را خوانده باشد با و است قضا آن نماز میبست مذنب شهید بیکه بعضی
 دعوی علی آن که بگوید آنکه در وقت تقابل ایامه از سار را خوانده باشد با و است قضا آن نماز میبست مذنب شهید بیکه بعضی
 نیست لکن بیا در ازان چنین است در صورت عدم حصول شرط در سقوط قضا این چنین است و سید

خلافت و اندوخته اند که گفته اند یک شستن مانند اکثر نماز از انجا پیش می آید و شستن اکثر علماء ذکر کرده
 و ممکن است که احتیاج کند برای ایشان بهر دو وقت که در وقت اول است و تاکید دلالت بر بقوت مضاد از
 از زنی که دو رکعت ظهر یا عصر باشد و اثبات قضای است ثالثه مغرب گاه دو رکعت آزاد را یافته شد چنان
 روایات لکن حکم قضای تمام نماز چنانکه دعا ایشان است باین تکلیف لازم نیست و چنین است
 رکعت احدی از مغرب بمفهوم حکم ظهر بقضا آخر آن اردن بر تمام نماز فاعل و بعضی از بعضی
 ظاهر بطور این روایات من غیر تعد عن صریح اللفظ فتوی داده اند که شستن و وضو مانع از تمام شدن
 آن است و علم ممکن از فرضی که محال بر طهارت موقوف است و تکلیف بطور طه و شستن شرط نمی تواند شد و قضا
 فرع اصل و جوب است از اینجا است که اگر از اول منظر باشد معنی مانع بقدر آن در کار نخواهد بود و اگر از آخر
 وقت رکعت بقدر طهارت یک رکعت بعد بقا رخصه باید بر او است ایان باین عموم النبوی من احسن
 الصلوة رکعة فقد ادرک الصلوة و روایات مخصوصه مخصوص عموم بر این مدلول دارد
 و بعضی از علماء چونکه نظرشان بر روایات مخصوصه بعضا و عصر و غداه مقصور است در وجوب طهارت
 تامل کرده اند و لکن اصح و اشرع عموم است پس بر آن دراک نظریں دراک قبل از یک وقت کافی خواهد
 و همچنین بر آن عثمان بن چهار رکعت کما قد نظن لما ذکرنا فی مسئله الاختصاص والاشترک الاشرط
 شش رکعت کما یثیر الیه کلام الصدوق اگر بسبیل تمثیل نباشد و جهش ظهور کند و اما درین ادعا
 تمام نماز در او محسوب می آید و کما هو المشهور یا همه شش قضا است چنانچه قوع بر رکعت اولی بمقام رکعت
 اخیره بحث خروج آن میشود از حکم ادو خروج باقی واضح است یا آن رکعت که در وقت نماز واقع شده
 خواهد بود و آنکه خارج است قضا خواهد بود و احتمال اول نظر بطاهر حدیث نبوی انما استمال است
 ثم انما معتد به نیست چه بر مذنب و جوبیت ادو قضا اثر دارد و اما بنا بر تحقیق که نیست قریب القفا
 می تواند شد فائده معتد به آن است و مع هذا نزاع در این خصوص نزاع لفظی بر یک دو چکر معنی است
 که در وقت مؤلف واقع شود پس چگونه بسبیل تحقیق نماز کند آن را ادعی تواند گفت و اگر مراد
 از آن نماز است که تمامها خارج از وقت نشود پس در صورت معنی ادبلا تامل تامل آن خواهد

و نیز در این کتاب بیان می آید که در طلاق و برنارز کردن این معنی خواهد بود که حکم
او است بجز این معنی که تا قیام مقام و در آنجا که طلاق داد با اعتبار توسع است اعلم حکم
و یک حرام است با اعتبار این حدیث از ابن عباس که گفت استقرانه بر سبیل و رو کرد از باب سوا
و نیز در این کتاب بیان می آید که در طلاق و برنارز کردن این معنی خواهد بود که حکم
او است بجز این معنی که تا قیام مقام و در آنجا که طلاق داد با اعتبار توسع است اعلم حکم
و یک حرام است با اعتبار این حدیث از ابن عباس که گفت استقرانه بر سبیل و رو کرد از باب سوا

اشمال مثل الظن بالحاصل من اخبار بن مع عدم التهمة بخلاف بين الطائفتين مستندش انكره وكما
 لكن ان يكتمن كما في ارجامهين وحديث حسن العدة والحيض للنساء اذا دعت قتل
 را آورده فرموده است ووقيت بعد التهمة لا تستحق الاية السابقة واشعار بعض المعتبرين بعدم القدر في صوة
 التهمة بانك الكفر ان لم يرد في مسند الاجماعي فقه اندر رجوع بقول ابن باب حو حيفض باو صنفه
 حال حاز انك مال نمي بود وجر تصديق او در دعوى حيفض و عدمي تواند شد كه محمول في حيفض با معي و ده
 مكر انك فرض شود كه تعين حيفض است بدون قول او معلوم نمي تواند شد بانه گفته شود كه مراد است كه بدو
 اختيار حال كذيب و نمي بايد ترك طي باو لازم ميكرد والا ان يعلم كذا بهايه شتار اتهام شتار
 اين بطريق اولي نخواهد و محقق است بايم حيفض ايام استظهار و احوط طراعات است تا انقضاي عشرة ايام
 القول بالاستظهار الى تمام العشرة بل قوته على ما حققه بعض الافاضل من المعاصرين حكم و ميكير است كه حافل
 شومش در حال حيفض طلاق نمي تواند داد و اگر بدو فاسد خواهد بود بشرطيك و دخول باو كرده باشد و غائب او
 نباشد بجهيك حال او را نتواند شناخت و حامله نباشد كه در طلاق حامل على القول با اجتماع الخيض الحمل شرط
 جاري نمي شود حكم آخر مشهور است كه و طي حافل ديده بود است چنانكه باعث اثم و كراهت ميگردد چنين كفايه
 و بعضي سنت داشته اند و اول حاز از قوت ميت باز بداند در تجديد كفاره و توقيت آن و ايات اختلاف كنند
 پس بعضي و ايات لالت دارد بر اينكه كفاره اش مطلقا يك دينار طلاست و بعضي نصف آن مطلقا و بعضي
 تفصيل است كه اگر و طي در اول حيفض واقع شود پس يك دينار است و اگر در وسطش باشد پس نصف دينار و اگر
 آخرش باشد پس ربع دينار و ان مضمون و است او دين فرقد است و است فقره رخصه و العمل به است و در
 بعضي است كه بريك مسكين نقد كند با نقد كره او را بگردد و اندر مطلقا و بعضي بقدر مسكينان
 در و طي نيز و بعضي بربف مسكين در اول دم و بعضي لاشي عليه است و سبب خلاف و ايا كره عدم وجوب
 و نص لاشي عليه همي است چنان ميل كرده اند و احتمال تقيد در و ايا فطر من طري است و لكن احتمال كره الرصق
 بر و ايا است داشته اند و دعوى اجماع شهرت بين الاصحاب هم نمي داند ان فاعل عمل روايد او و الرصق و همي عمل
 جابزه و نقد اطلاق و ايا ديگر است و اما آن است و از منكر است مگر در كنيز مكره و و طي است و ثلثه

[illegible]

ویدیه و تواتر شد پس تبه را و دست حکم آخر کرده است و از خضاب که درین حرام و از اینجا است که
 اجازت خضاب نهی از آن اراده شده چنانچه نهی تیزی است که مقتضای جمع خضاب است و از خضاب
 و دوسم و دیگر آنچه خضاب آن کند و مخصوصا هم است از دست پا و کوسه و جناب سینه و دست که این اراده
 مسامحه است و اراده منافی الاستدلال بمجموع شکل است چنانچه الفاظ اخبار اطلاق که منصرفه است
 شایع از اینجا است که سلاک و کفا فرموده است بخضاب و شایع مفید تخصیص کرده است بخضاب و باها و طاهر و غیره
 نیست که اطلاق بمجموع بگوید با آنکه چنانکه خضاب شایع است با همه شایع است لکن در موهبا و شایع و آنست که تیار
 نیست بخضاب است و با نجاست و اگر نظر بعلت حکم کرده و تمیز از آن خضاب تخصیص بمجموع و در آن نشان
 بتفصیح العلیه حکم آخر کرده است خواندن روایا و آن حتی مضاعف است که در دست نهی و بمجموع نهی و بشهر و لا
 فایده من القصور لأن النهی للجمیع و النبی للمؤمنین العموم کالشیء لا یفرق المحجب و لا المحاضی
 من القرآن و کذا غیره من الروا و لعل عدم ورود النص لانهما لکن مقتضی التوسیع اکثر حکم قدیم
 بر روشن مصحف و من شایع باین روش اینی حاض که است و در حدیث صحیح وارد است که جنب حاض است
 مصحف از این حال ثوب بعضی تصریح کرده اند بکبریت تعلیق آن قول تحريم درین اضع و ما قبل آنضعیف است
 حکم آخر کرده است و در استمتاع و تلذذ باین معنی فایده رکب یعنی انوی آن در حدیث صحیح وارد است
 چه چیز حلال است بر آن شوهر زن حاض فرموده لکن مسند و تازان و با مرد دست خیر یکبار که بیرون است
 منع تحريم بضعیف است عموم الموثقه فلیا تنها و وجهها اما اتقی موضع الدم یعنی میرشته هر دو را که
 نماید از او تا بهنگامیکه از محل خون اجتناب نماید حکم آخر و در این مذکور بعد از غسل مکروه است تیار
 مشهور للموثق فلن وجهها ان یغتسل قبل ان یغتسل قال حتی یغتسل جملا علی الاول و الاولی و الاولی
 اذا انقطع الدم و لم یغتسل فلیا تنها و وجهها ان شاء الله یغتسل جملا علی الاول و الاولی و الاولی
 المرأة ینقطع عنها دم الحيض ان شاء الله یغتسل جملا علی الاول و الاولی و الاولی
 فلتغتسل و وجهها تنهیه بان شاء بعضی مطلقا قائل بینه شده اند بعضی در حال عدم شستن و بعضی
 اند که در حال شستن غسل فرجه واجب و حمل کرده اند از مرد کور را بر سنجار و راه نیمه را در پیش آنکه هرگاه ستر

[illegible]

و دیگر آنست که برای هر نمازی وضوی علیحدّه بجای آرند بنا بر آنچه مشهور است میانه اصحاب اخبار را با
دلالت دار پس در صحیح وارد است که اگر باشد خون او که در پنبه نفوذ کرده باشد وضو میکند و غسل میشود
و بجای آرند هر نمازی را وضوی و مشکه غیره و خلاف آنی در خصوص عدم تعدد وضو و خلاف آن
ایجاب غسل ضعیفست و این حکم عام است نافله و فرضیه او بعضی تخصیص نافله کرده و بعضی آنرا
او در پنبه نفوذ کرده بر طرف دیگر اثرش پیدا کرده لکن بتسلیان آن نیست و بر تقبیح خون و آنجا
متوسط خواهد بود و آنست که با تغییر قطنه تبدیل خرقه نکند کما بنصوص عدّه مخصوص غسل بر آنما صحیح
آرد اگر وصف توسط قبل صبح حاصل باشد و خلافی در آن ظاهر نیست و آیات صحیح بر آن دلالتی دارد
اجماع است و روایت فقه رضوی بعضی و آیات صحیح که دال است باقسام نشسته و یا خون و تسلیان که در ده
و برین تقدیر استخاضه کثیره خواهد بود و لازم خواهد شد و را با این غسل بر آنی ظهیرین حالیکه جمیع خواهد کرد میانه
هر دو غسل بر آنی شایسته جاتبعیهها و همچنین جمیع میکند بغسل واحد میانه نماز شب و نماز فجر اگر حادثه تنقل
یا اراده تنقل کند صاف کفایه میفرماید که خلافی درین مسئله نیافته ام و وضی از اخبار نیز درین باب نظر نیافته و کما
جمعی از علما وضو را درین غسل افکند کرده اند و مشهور است که وضو بر هر نماز در کار است مع عموم کل غسل
قبله وضو بر آن دلالت دارد با آنکه حدیث استخاصه قلیله مقتضی حدیث کثیره است بالاولی و لکن حدیث
ای شعی اظهر من الغسل دلالت بر اول دارد قابل و خراب نیست که غسل واجب میشود و صورتیکه خون
موجب غسل است قبل فعل از آمده باشد اگر چه در خارج وقت نماز حاضر آمده باشد بطریقه غسل بر آن جایز
باشد و خبر صحیح بر آن دلالت دارد و بعضی اعتبار وقت نماز نموده اند و مستندش ظاهر نیست و واجب میشود
که کاهه با استمرار کثرت خون از ابتدای فجر تا شب یا حدوث آن قبل فعل هر نمازی و الا قبل هر نمازی که بسبب آن
متحقق خواهد شد غسل واجب خواهد شد و در آنجا حد و ظاهر است که جمیع من الصلوات من بغسل واحد را واجب
است و تفریق با تکریر غسل غیر شائع است کما استفاد من کلام سید السند و صاف کفایه در ذخیره از جمعی از اصحاب
نقل کرده اند که کفایه بغسل واحد بر تقدیر جمیع است و اگر تفریق کند غسل متکرر خواهد شد و اول اجابا سید
افقی لفظوا هر اخبار را درسته لکن کیفیت جمیع را در این مقام باین خوبیان که در آنکه فرضیه اولی در آخر وقت

او فریضه نایه را در اول وقت فصلیست که اگر در ویدل علیه و آیه معاویه ابن عمار بسند لا یخلو عن اعتبار
اعتدلت بالنظم والعصر و غیره و در فصل غسل العشاء غسلا نه خمره و تعجل
هنگام صبح درین باب نیست لکن درین باب در ویدل علیه و آیه معاویه ابن عمار بسند لا یخلو عن اعتبار
بره بکرم بر سر فصل غسل است و درین باب در ویدل علیه و آیه معاویه ابن عمار بسند لا یخلو عن اعتبار
مستفاد و جمیع اینها در فصل غسل است و درین باب در ویدل علیه و آیه معاویه ابن عمار بسند لا یخلو عن اعتبار
عدم فصل است که در فصل غسل است و درین باب در ویدل علیه و آیه معاویه ابن عمار بسند لا یخلو عن اعتبار
بمقدّمات نماز مثل تحصیل قبله و اذان و اقامه و درین باب در ویدل علیه و آیه معاویه ابن عمار بسند لا یخلو عن اعتبار
صادق آنکه فی الاثر التقیب المختصر یا عدم الفصل بالنظر کما ینعبر بذلك الخ مع السقط لاذ ان الکفا احتمالات الاول
اخط و انکاف بالنظر الی عموم النص غیر بعيد و الثالث مما یسئل فی مثل المقام وزن کما جمیع این امور بر عمل است
در حکم زن طاهره اخل میشود و احکام طهر را جاری میکند و در جوارح جامعیت بدون اتیان باین امور خلاف است
و قول بجواز اقرب است فافا الکفایه یحتمل اخل شدن و مسجد و خرابی نیست که نماز محتاج باین اعمال است درین باب
بهم ظاهر چیزی از این اعمال بغیر از غسل شرط واقع نشده است اما غسل بر سر جمیع این امور قبض و صومست چنانکه در
وارد شده بعضی گفته اند که اگر یکی از اغسال اخل نماید غسل که باشد و زه اش باطل میشود و بعضی تخصیص داده اند
باغسال نهاریه و خرم کرده اند باینکه غسل بلیه است قبله و در صوم مدتی نیست و در غسل شب شسته توقف ده روز
اگر غسل فجر را مقدم بر فجر نماید پس غسل از غسل عشاءین کافی خواهد بود و بعضی تصریح کرده اند باینکه باغسال
شب خالی از اغسال و زه باطل خواهد شد صاف کفایه میفرماید این تفصیل از خصوصیت نماز است و در ظاهر است تقییم
غسل فجر برستی خاصه است و در صوم مدخلیت دارد و جمیع کند مشتمل بر صوم واحد میان روز و شب
بسته اند که نه چنانکه و ایات بدان دلالت دارد و واجب برستی خاصه احتیاط و استظهار است و اگر درین باب
شود از بعد از این است و درین باب در ویدل علیه و آیه معاویه ابن عمار بسند لا یخلو عن اعتبار
در بیان صوم بوده است و در وسطه شیر بعد غسل و طریقه تقییم است که اگر خون بعد و صوم تقصیر و برین آید و صوم
شود و یاد نماز نماز نشاء باطل شود و مطلب صوم غسل نفس و برن آن حواله است که بولایت طفل است سقط جاری

[illegible]

می شود چه اگر در بعضی آیات وارد است تقدیر حیضها و آن شامل عادت غیر عادت و کفایت یا تمام
از عشره در جمیع عبادت شرط است یا در صورت انقطاع علی العشره هم جمیع عبادت لازم است بعضی فاضل
مثل صلاه و غیره درین اشکال کرده علت نیکه و آیا رجوع عبادت اعم است و در قدر رضوی است که اکثر نفاس مثل اگر ایام
حیض نه روز است و استظهار می کند بیه روز بعد از غسل میکند و بنا بر این با سیزده روز عمل حیض لازم می آید و بیه
و ممکن است حل آن بر اینکه هرگاه محتاج است اظهار شود بابت سه روز استظهار می تواند کرد و اینکه بعد عشره بسته
استظهار می کند بعد عشره حتماستظهار ندارد فاضل و از شیخ مفید و سید مرتضی علیهما الرحمة و بعضی دیگر
نقل شده که اکثر نفاس صحبه روز است لکن شیخ مفید علیه الرحمة در آخر کلام خود فرموده و قد جاء الإجماع
المعتمد ان أقصى مدة النفاس عشرة ایام و علیها اعمل و وضو و نماز و سایرین نقل خلاف و در مقام
بعضی اعلام اتفاق افتاده محل است العلم و بعضی روایات بر قولشان دلالت دارد و بعضی روایات
بجمله و منفرد وارد شده و ظاهرش مقتضی تخیر است و قائل آن بانیته نشده و این روایات محمول تصحیص
و دیگر تاویلات هم دارد و بعضی حمل کرده اند روایات قول اول را بر ذوات العاد و روایات ثانیه را بر فاقه عادت
و آن جای ضعف نیست کما استیلا که ریاض از ابن ابی عمیر قول است و دیگر نقل شده طول کشیدن آن
تا سی و چهل و پنجاه قول مخالفین است از طائفه امامیه بحسب ظاهر کس قائل نشده اگر بعضی روایات صحیحان دلالت
میکند چه ظاهر نیست که این روایات بلکه روایات ثانیه عشره محمول بر تقیه باشند و معند باشند و آن باطل است
نافع و ریاض است که در حجت بر او که باز نماید حال خود را بر وقت منقطع شدن جنین قبل عشره با نیکه نیکه در
خروج حیض گذارد پس اگر پاکیزه بر آید غسل نفاس کند و الا متوجع باکی بماند تا گذشتن ده روز و این حکم در سنده
بنابر قول قوی که اقصای مدت حیض او ده روز است واضح است و ذوات العاده شکل است اگر چه اطلاق
کلام هر دو در اشکال است چه بر انفسا ثابت نیست که زیاده از عادت نفاس را قرار دهد اگر چه چون در
نفسه که اکثر است لال مؤذنه شود بر آن حدیث ان الحائض مثل النفساء و کیفها کان یا مسمی استظهار می کند که در
نفاس هم داخل خواهد بود بلکه بنا بر قول بعضی صریح بر غیر نیست از رجوع عشره چه اظهار شود و در اشکال
بطریق که حد و وقت مرد و نه میان که ده با فقط عدد و سه و کرده باشد اکثر نفاس و ده روز کافی

فی الارض و فی حرة المساء و حکم تیز و رجوع عبادت قارب اقرار اکثر علما استوفش شده اند و لکن اتحاد حکام
 و نفاس ثلاث باعتبار تیز و ماندن دارد و در صحیح علی بن یقین آمده قال تدع الصلوة ما دامت
 الدم العیظ فی ثلاثین يوما فاذا فرغت و کانت صغیرا غسلت صلیت شاء الله و ان
 باعتبار تیز و ماندن استیصال آن برکت روزی اعماد ویت تحمل تقید از اختصاص حکام
 و اگر خون یک روز گذر از غشوه و مفت و از آخر غشوه عاده و قیسه حد و شب پس در وقت صبح و حکم
 اشکال است السیوم فروع این سه بسیار است در ذوق غرضی غرض آن نظر رسید که اندک حکام نیست بنا بر این
 از تطویل کلام خود را باز دهم و یکبار باید که خون متعدد و مابین خون سیار که اگر قیاس باشد در حکم نفاس است
 و مابعد آن پس که بنیدر و در دم خون را همان و ز نفاس بد بود و درین حکم شکی نگردد اندک بعضی متاخرین استیصال خون
 استنادش بر دلالت و استیصال آن است که توله عرفا ثابت نیست اگر بنید و زوال دلت و هم این عشره بالتمام نفاس است
 بنیدر و رسوم دلدت و روز ششم آن پس و روز اول و در روز آخر عشره نفاس است بلکه نفاس همین سه متوسطه خواهد بود
 الدم النقایها سوا مطلب چهارم غسل اموات و آنچه از توابع آن است از تحنيط و کفین و دفن غسل میت
 و این سه واجب بر زندگان و حلال در آن نیست اجزش عظیم است خصوصا بر کاه با ادعیه ثوره و افعال نند و بسیار
 از حضرت امام محمد باقر علیه السلام ما نور است که هر مومنی که غسل دهد پس یک روز وقت تعلیل او و برگرداندن
 از یک پلوه به پلوه میگوید **اِنَّ هَذَا بَدَنٌ عَبْدٌ لِّكَ اَلَمْ تَرَ قَدْ اَخْرَجْتَ مِنْ حَضْرَتِهِ**
وَقَدْ تَبَيَّنَ مَا فَعَلُوا بِكَ عَفْوُكَ پس خدایا این میت که حق تعالی گناهان گسیلا را بر منی بشمار گناهان گسیله
 روایات سعد بن طریف و اوست که هر یک که میت غسل دهد پس ادای امانت کند حق تعالی او را منی بشمار عرض کرد
 که چگونه ادا امانت نماید فرمود که جزند یعنی مردم را با آنچه دیده است یعنی از حال آن میت از حیث صادق علیه
 السلام مشغول است که نیست مومنی که غسل دهد مومنی در حالیکه در حال تغیل سلفیه باشد
 عفو ک عفو ک مگر آنکه حق تعالی میگذرد از و یعنی از گناهان غسل دیده یا از گناهان است اول
 است بر آنکه حکام میت و جب کفائی است بقیام بعضی از بعضی آخر ساقط می شود و خلاصی در آن ظاهر
 مگر صاحب اتق انکار آن بنوده و به امور تنجیر او را بر دای واجب نیست گفته است که اگر ولی است

نماید جبر کرده می شود بر او پس اگر ولی نه داشته باشد یا جبر کننده بر او پیدا نشود حکم مسلمانان منتقل خواهد
 شد و آن خلاف قول معروف است و حجتش واضح نیست بغیر این که غسل و نماز و مانند آن اذن ولی در کمال است
 گمایا قی نه در سایر احکام و کیفما کان آیا منطبق قیام دیگران کافی است یا یقین می باید و ابرار اشغال
 مستقط و جوب از دیگران است با انفراس مستقط است و قول است اعتبار یقین با صاحب خیر و ترجیح داده شود
 ظن کافی نیستند و بعضی شهادت علیین الکفانو و مانند بنا بر علم یقینی مشکل است توان اینکه حصول علم
 نادرست و آن در مقام کافی است کما فی الذخیره نیست جمیع خصوصیات و ایتان بحجج خبریات اجماعیه که این
 وجوب کفائی دارد ممنوع است بجا آوردن آن بجمعه هر چند معلوم است لکن در گفته باران اشکال است
 مگر آنکه بابر حجت افعال مسلمین گذشته شود و آن هم مفید ظن است بلکه آیه است که افاد ظن بهم می کند
 تقدیر بنا بر صحت ظاهر اسلام در عدم انفعال اصل واجب هم میتوان نمود و اما سقوط باخذ یا اتمام پس ظاهر است
 که بجز واحد سقوط حاصل میشود لکن آن سقوط مترنزل است که مراعی است با تمام چنانکه ظاهر کلام شیخ شریف
 ثانی علیه الرحمه است و محبت امر معروف و نهی از منکر و کلام شیخ بهاء الدین در شرح اربعین و نهی
 در تأخیر مواخذ خواهد بود و حصول سقوط ظاهر آیا آنکه فوریت وجوب غیر معلوم است و بنا بر سقوط بشرع کسیکه
 در جماعت بعد انعقاد نیست امام قدا کند یا و کس پس زیاده و لو منفرد استعاقبا نماز بر خیاره و بجا آرد
 باید که نیت استحباب بکند چنانکه از کلام جناب علامه در نهی الکفار مستفاد میشود و لکن کلام شیخ
 ثانی در قواعد و محبت نماز نیست برخلاف آن لالت و ارجح فرموده است که اگر بر خیاره قی پی زیاده است
 کس نماز گذاردند و فقیه یا یکی در عقب دیگری باین نظم که شروع کند تا خیر قبل فراغ متقدم پس نماز همه آنها
 بوجوب بصف خواهد شد زیرا که سقوط یک سبب شروع شده سقوط مترنزل است متفرق علی الاقوی
 و در این هنگام همه نیت وجوب خواهند کرد و آن بظاهر وجهی ندارد چه سقوط مترنزل مستلزم خرم
 بوجوب نیست بلکه ثمره سقوط کذا فی عدم وجوب فعلی است بحسب ظاهر شرع اگر چه عدم تمام
 آن فعل کاشف از بقای وجوب نفس الامری باشد چه در میت حکم ظاهر شرع معبر است نه حکم
 واقعی غیر ظاهر اگر سرگاه قائل شویم ببقای وجوب الی ان تم الفعل کما هو متخار الموضع الاجل

السيد محمد الطباطبائي عليه الرحمة ممكن است که در صورت جرم بوجوب نجاست لکن بوجوب غسل و مودعه عمل اهل اعصار و
 برخلاف آن یعنی بر نفی وجوب الت می کند و ضعف العباد درین امر قابل دارد و چه وجوب بر کسی که شکر نماز
 مردم محروم و اقدام بعضی دلیل بر وجوب آن است و کفایا که آنهمه حکام است و جاست بر آنست که و آنکه حکم
 باشد مثل طفل صغیر یا بر شوهر و اقارب و غیره و خواه اینها را عموم لادله نقلیه و خواه در غسل کل المومنین
 الغرق و ایکن السبع کل شیء که ما نقل بین الصنفین که غسل المیت واجب است باخرجه الدلیل الکفا
 و فرق الاسلام المحکوم علیهم بالکفر و بقی الباقی علی حاله ممکن در مخالف خلافت است چه شیخ مفید گفته است
 نیست احد از اهل ایمان که غسل در جنازه واجب است و در آنکه نماز خواند بر او و اگر آنکه ضرورت تقیه او را شود و بوسی
 آن و همین قول از ابن ارج و ابن ادریس نقل شده است. و غیره حجت و وجوب و در اغیار است و تمام باین سبب
 دلیل قائل بر حجت کفر مخالفین است و الکافر لا یجوز ان یغسل و لا یدفن بین المسلمین جماعا و منکر است
 و دلیل وجوب تجمیع اطلاق و آیتا تجمیع است و شمول آن بر مخالفان است نمی شود پس این حجت حکم بوجوب
 کرد و جناب سید علی علیه الرحمة حجت آورده است بر خود از حدیثی که در آن تجمیع مخالفین و پیغمبری بن علی را حضرت
 امام جعفر صادق علیه السلام شتمن بر نهی عن قتل المسلم قرآنیه الزوال و المشرک ان یکفیه و منهم الغلاة و الخوارج و ان
 دلالت بر عموم حکم منع ندارد و در احتجاج از صاحب بن کسیر که معادیه با امام حسین علیه السلام گفت ایضا
 است و خبری که بجا آوردم بجز بن عدی که از شیعیان بدو روایت بود و با صاحب حضرت فرمود چه کردی
 گفت قتل کردیم و کفن کردیم و نماز کردیم بر آنها پس حضرت امام حسین علیه السلام بخنده در آمد و گفت
 آنها ختم تو خواهند بود ای معویه یعنی تا خون مسلمانان بختری و روز باز پرس آنها از ظلم و عدوان تو شفا
 خواهند کرد پس ما و جواب بوده باش لکن اگر ما قتل کنیم شیعه را هرگز کفن نخواهیم کرد و آنها را و نه
 خواهیم داد و نه نماز خواهیم کرد و نه دفن خواهیم کرد و آنها را یعنی لعنت آنکه از ایمان بهره ندارند
 یا سبب غضب و عدوان شان پس شامل مطلق مخالفین خواهد بود و بر این تقدیر عموم حکم است
 نخواهد شد و نیز استدلال فرموده باینکه تقبیل سبب احترام است و حرمتی برای مخالفین
 و تقبیل غسل در احادیث منحصرا احترام نیست پس با تفاسی ان انتفاهی حکم شکل است و آنکه احرام

می چند و دفن میکنند و آنکه شیخ نیشینج ابو جعفر طوسی و اکثر اصحاب فرموده اند که غسل نمیدهند بمزار آنکه و
چهار ماه کامل از حمل و گذشت باشد پس قط چهار ماه را غسل میدهند و کفن و خنوط و دفن می کنند
مگر ناز که علی الفطرس پیش سال کامل نشود ساقط است و از اینجا است که بعضی از علماء را رضوان علیهم
از ابدعت گفته اند که چنانچه علیه الرحمه طفل ناز را واجب بعضی سنت دانستند و بعد از آن است
اگر چه از علماء سر کلام ابو حنیف تغلبه بلوغ مستفاد می شود و کیفما کان پس سقط مذکور و ما فوق آن طفل در حکم
مسلم و مومن اند تا وقتیکه تمیز او را که مسائل اعتقادیه ندارند و بعد از آن محکوم باسلام و ایمان بالاستقلال
هم نمی توانند شد و در وائیا عیدیه حکم منتهی است بر استوار خلقت و از بعضی مواضع لایح میشود که حکم
مذکور منوط است بکامل شدن چهار ماه و مضمون هر دو جد است و لهذا صاحب امر که و ذخیره درین حکم
تامل کرده گفته اند مگر آنکه ملازم است ثابت شود انتهی لکن قوانین حکمت بآن مطابقت ندارد و چه لطفا
گفته اند که چنین در دو چند ایام تمامی خلقت بحرکت می آید و در سه چند ایام حرکت بر وزن می آید
مثلا اگر خلقت وی بسی و بجز و تمام شده باشد مضافا در وزن حرکت می کند و بدو شت
و ده روز که هفت ماه باشد بوجود می آید و آنکه ماه هفتم تولد کرده غالب است که بماند و اگر
او بچهل روز تمام شود بهشتا در وزن حرکت کند و بدو شت و چهل روز که شش ماه باشد بایده
و عاده السدر بر آن رفته که این روز و بعد م رود و نادر بود که هفتمه بزیاد و دلائل عقلی که برین
گفته اند نیز گفته اند انتهی کلام بعضی المتطبیین و ولوج روح قبل آن بحسب حرکت جنین در ماه
سیوم تجربه نیز معلوم میشود و بعضی روایات دلالت می کند بر اینکه بعد شش ماه
خلقت تمام می شود و از کلام بعضی علماء تعلیل بجلول حیات برای تعلیل استفاد میشود
چنانکه در نبوی آمده که در وقتیکه چهار ماه می گذرد نفخ روح در آن می شود و در شش
شعبانی بعد پنج ماه لکن چونکه حکم تمیز بعد چهار ماه من غیر تعلیل علی استوار
مختلفه و نفخ الروح در بعضی روایات آمده فان الاصل فی المسئله ما ذکره و الفاضل
انحاسانی فی الذخیره مارواه الشیخ فی الصحیح عن احمد بن محمد عن ذکریه قال اذا انزل سقط

اربعه اشهر قبل و ناره زواره في الضيف عن ابي عبد الله عليه السلام قال السقط اذا
 تم له اربعه اشهر قبل و روايات تمام خلقت و لوج روح مختلف است در روايات چهار
 صد است که جمع از اجماع عليه السلام است و اما حدی آن ثبوت است پس اصل حکم
 شرعی دل مشبه خواهد بود و اما تحقیق وقت است و خلقت و لوج روح پس تحمل است که تحریر
 و حرکت و قول اطباء را بار و ایات چهار ماه بیان جمع کنیم که اول یعنی قول اطباء و مجربین
 بر روح حیوانی دارد و ثان یعنی که شرعی معلق بر تعلق روح انسانی می باشد و تمام خلقت گاه است
 که بحسب هم انسانی گرفته میشود و گاه است که بحسب صلاحیت لیاقت جسم بر تکمیل و اجراء
 حکمیت بر او و گاه است که باعتبار حلول احد از دین گاه است که بصلاحیت خروج از شکم
 بر روز و عالم دنیوی به جمیع این مختلفات روایات متماثل فیما ان بعض روایات لایح میشود
 که نطفه در رحم چهل روز قرار میگیرد و تا آنکه خون منجمدی گردد و چهل روز برین حال میگذرد و تا آنکه
 اگر شش می شود و چهل روز برین حال میگذرد و تا آنکه وقت کمال چهار ماه حتی سبحانه
 و تعالی و و فلک زامی می رسد که بحسب امر الهی خلقت او را درست کند پس می پرسند
 که پیش سازیم یا در خیرین انقیاد ان الهی جل می اندازد و بهین سبب عافی ذکر است فرزند
 انرا اندازی حل تا ماه چهارم می خوانند کافی خبر محمد بن اسمعیل و ازین روایت تفاد
 شده که تمام خلقت جسمانی تا چهار ماه حاصل نمیشود و آن بحسب ظاهر محل اشکال است
 و اما در عرف خلقت و هر گاه سقط بر تبه و لوج روح بر سیده باشد یعنی کمتر از چهار ماه
 باشد پیش از آنکه در دنیا بیاید و بلکه در پارچه میچند و دفنش میکنند و بعضی دعوی
 اجماع بر آن کرده اند و فایده فیل انبیا العالی را الا این سیرین لا غیره بخلافه و از مدارک
 و ذخیره و ریاض السائلین بایستد تا علی بن محمد بن آن با رچه لایح می شود
 فانه هم قاضی است و اللف غیر واضح قال فی ریاض بل فی الرضوی المتقدم و غیره
 علی و فی نه بعد آن فرموده است از اینجا است که کلام شیخ و غیره از حکم لایح خالی است

لکن حکم مذکور از شیخ مفید و سلا و قاضی کیدری نقل شده و آن احوط است اجتناب از فاضل معاصرین
 و شرح شرائع فرموده است که ظاهر از جناب سید بدعا و اجماع و نفی خلافات انتفاست فرموده
 اند پس قول بوجوب خالی از قوت نیست چنانکه قول بوجوب دفن خالی از قوت نیست و هرگاه
 این را دوستی پس بدانکه احکام اموات در یک مقدمه و چهار مقام مبین میشود اما مقدمه پس
 در حال مختصر است بدانکه احتضار حالت جان کنده را می گویند خداوند عالم آسان کند
 آنرا برای ما و سایر مومنین و ثابت دارد ما را بر قولیکه ثابت است نزد او و اینحال را احتضار
 ازین راه می نامند که موت نزد میت حاضری شود و در انحال مجاز مشارقت یا از جهت آنکه
 ملائکه نزد او حاضری شوند یا بسبب اینکه اسمیه علیهم السلام حاضر میشوند نزد او و خصوصاً جابر
 امیر القوله یا حارهمدان مزینت یزنی مؤمنان او کافراً قبل پس مومر
 می بیند آن حضرت را بطریقی که دشمن می خواهد و کافر را بهیستی که گراست و از آن
 یا آنکه مومنین در آن وقت نزد او حاضری باشند یا آنکه عقل او حاضری باشد یا طایفه مومنان
 این امور و برای این حال احکام عدیده در شرع اثو بر مبین شده که اکثرش منسوخ است
 آن استقبال قبله است که بنا بر مشهور در صورت امکان برای مومن مختص و من فی حکم
 است خواه مختصر کبر باشد و خواه صغیر آزاد باشد یا مملوک و اما مخالف پس اگر چه حکم
 باشد لکن الزاماً لهم بندگان محتمل سقوط دارد و کما قبیل و کیفی کان در صورت عدم امکان
 و یا اشتباه جهت سقوط آن مطلقاً ظاهر است بعضی استقبال مستحب می دانند و بعضی
 حکم صحیح سلیمان بن خالد است می گوید که شنیدم حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود
 که هرگاه بمیرد برای یکی از شما مرده پس بپوشانید او را و بقبله و همچنین در وقتیکه غسل در ده تو
 و کوی برای او کنده شود که آب غسل در آن فرا به آید پس بوده باشد و بقبله باین
 که کف پای او را بقبله بوده باشد و روی او بسوی قبله بوده باشد
 و ازین روایت حکم موت ظاهر می شود نه حکم احتضار و محل بر مجاز مشارقت

ظاهر است که بجزیه عمل اصحاب آنرا ترجیح داده اند و لکن ترجیحی تعظیمی که از سبب ستم است با سبب
 نمی کند و عمل سبب بر وجه غیر و جبهه قابل لکن روایت مرسد که از جناب امیر علیه السلام منقول است که سبب
 صلی الله علیه و آله داخل شد بر مردی از اولاد عبد المطلب او در حال نزع بود و او را ر و قبله کرد
 بود و ندیس فرمود که روی او بسوی قبله بکنند پس بدیستیکه که گاه او را ر و قبله می کنند ر و سست او را
 بجا او طائمه و متوجه می شود حضرت رب العزت بسوی او بذات خود پس بر همین حال خواهد بود
 تا حال قبض روح او و تعلیل مذکور را با قطع نظر از ضعف سند محقق در معتبر قرینه حمل سببها
 گردانیده و آن ممنوع است و لهذا وللبنوی فی وصیته لعلی فاذا فاذا ضمت
 نفسی تا اولها بیدار فامع بما وجعت ثم وجهنی الی القبلة جمعی به سببها
 میل که اندر و لکن مشهور خلاف است و سبب سلف صالح در اهتمام تام بآن
 سبب واجب و در سبب احوط مما امكن التزام عمل است بآن بلکه انجا ضعف
 سند و لا یتجوز الا اصرار حاشا المقاصد انه يجب علی الاشهر و علیه القوس محتمل
 و از اینجاست که جناب سید سلیمان با سببها را ضعیف شمرده لایق التفات نیست
 و کینا کان قسما یوجب به سببها قبل موت است کافی المصابیح انه قد اطلق العلماء
 علی ان ما ان التوجه قبل الموت و ان اختلفوا فی وجوبه و استحبابه و ان محل تأمل است ظاهر
 روایات چنانکه و نشی آن است که فتنش با بعد الموت و اما آنچه جناب سید طاب ثراه فرموده
 است که مراد بیت مشرف علی الموت است اجماعا لعدم القائل بالامر بعد الموت و ان محتمل است
 چه در و دامر آن ظاهر است با وجود قائل این چند قائل صریح بآن در نظر نیست لکن بختایخ معاصر
 جنحی جواب الکلام فی ما یستلزم از او و نام الاستقبال فلا اشکال فی التنبیه و قال
 ان لا یقرب الی الوجوب فهو قبل الموت علی سبب ستم ر و مستقبلا و لا استقباله است
 که فهم التنبیه الی ان استحباب قال فی الزخیره و بل سقیط بالموت و یجب و ام الاستقبال
 است لکن فی الذی یظهر من اخبار اعتبار استقبال بعد الموت لکن دلیل علی الدوام

و الاحوط الاستقبال الى ان يتصل للغسل وكيف كان چن که فائز صریح بوجوب ایستاده و صحت رایت
 است حکم بوجوب در غیر حال احتضار نمی توان کرد و قول بابتیاب قویست بهنجیکه مسائیش بعلل آید
 مستمر و تکلیف بابتقبال تکلیف کفائیست و بفعل بعض از بعض دیگر یا قهراً می شود و گاهی بنا
 احکام التجهیز دیگر از احکام مسنونه آنوقت متعین نباشد اینست و اقرار بر نبی و ائمه علیه و علیهم الصلوة
 و سلام بلکه اول آنست که مکرر تعین او کنند تا بشکامی طاعت کلام دارد و مخصوص بر ابی تعین کلمه
 فرج امر وار شده و آن بنا بر صحیح زراره از ابی جعفر نیست **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْعَظِيمُ سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبِّ**
الْأَرْضِينَ السَّبْعِ وَأَفْضَلُ مَا بَيْنَهُنَّ وَرَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ وَاسْمُ اللَّهِ رَبِّ
الْعَالَمِينَ و اختلاف نسخ باکی ندارد و چه در عالم و زیاده که محل مطلب نباشد ضرر ندارد و لکن اولی نسخه
 جامعتر و اهد بود و منت است که بگوید **اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الْكَثِيرَ مِنْ مَعْصِيَتِكَ وَأَقْبِلْ بِنِعْمَتِكَ**
مِنْ ظُلْمَتِكَ بجز سلام بن اسلمه بن الصادق علیه السلام فرمود که هر چه احتضار را و او پس عرض کرد
 بخدمت حضرت سالتاب پس من است با و جمعی صحابه ندا انکه رسیدند و او در حالیکه بی هوش بود
 گفت ای ملک باز دار خود را از این من و تا بر رسم حال و راپس نفر و افاقه یافت پس غیر خدا اصلی علیه
 و آله پرسید چه خبر دیدی گفت سفیدی بسیار و سیاهی بسیار را فرمود پس کدام یک نزدیکتر بود
 کرد سیاهی پس غیر خدا اصلی علیه و آله با و فرمود بگو **اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الْكَثِيرَ** آخر دعا المذکور پس زبان
 این کلمات را و باز بی هوش که دید باز آنحضرت فرمود ای ملک الموت تخفیف کن از او تا بر رسم او را پس
 یافت آنحضرت پرسید چه خبر دیدی گفت سفیدی بسیار و سیاهی بسیار را فرمود که کدام یک قریبتر بود
 بسوی تو عرض کرد که سفیدی نزدیکتر بود پس آنحضرت فرمود که خداوند عالم در گذشت از کلمات حق شناسد
 آنحضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود وقتیکه حاضر شوی شبانکه مشرف بموت پس این کلمات را
 اد بگویند تا او بگویند و نیز منت است که بگوید یا مَن يَقْبَلُ الْيَسِيرَ وَيَعْفُو عَنِ الْكَثِيرِ أَقْبَلُ مِنْكَ اللَّهُمَّ
 عَفَى الْكَثِيرَ إِنَّكَ أَكْبَرُ الْعَفْوِ الْخَفِيِّ و اینها از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که فرمود

[illegible]

پس چون عیثی که حاجت شرعی داشت مانند حجون صوم سرور که متعلق بصلوات و انوار است
 دیگر نیست که هرگاه کسی بی رویا ربوبت شرف شود و چراغ در درون روشن کند و نیست که قرآن از او نثار
 کند قبل مردن و برای تحصیل کتب و استجواب آن و رفع کرب عذاب از و بسیار سوره الصافات و
 و آیه الکرسی و آیت بعد آن آیه خرمه را که **بسم الله الذی خلق الا و سبب انوار**
سوره بسم الله ما فی السموات و ما فی الارض من شئ الا بحکم او
 کرده است از سلیمان جعفری که دید ابو الحسن علیه السلام که میفرماید بفرز خود قاسم بن خزیل پس از
 آن باین بورت الصافات صغارا تا با غرسانی آنرا پس بخند پس هرگاه رسید بقبول حق تعالی اهور
اشد خلقا ام من خلقنا روح آنخوان را بدین فارق کرد پس هرگاه او را پوشانید و خیار و او
 برداشند و بفرموده حضرت یعقوب بن جعفر بن عیسی که در که با چنین عادت داشتیم که هرگاه میخواست
 شیء یسأل القرآن **ای که میخوانم** میفرمود که از او میفرمود که بخواند سوره صافات پس فرمود که ای فرزند
 منی شود سوره و الصافات از نوکر دینی از موت گذرانده است در حق او تعجیل میفرماید و که در وقت تمام دور
 انوار و فضیلت بر او در کرده و یکی وار شده که هرگز کسی نتواند که آنرا بخواند و او میفرماید
 نازن بشت می آید و در شبی از شراب بشت پس بخواند و او را در حالیکه او بر سر او است پس شاد و
 در حالیکه سیراب است در وقت شرب می خیزد از قبر خود و حالیکه سیراب باشد محتاج نمیشود بچوبها پیچان
 نیز از آنحضرت و آیت کرده که هر مسلمانی که خوانده شود و او وقت نزل ملک الموت سوره آیتان میشود
 سحر از آن فرشته صفت به نزد او می آید و سوال میکند از او و او بگوید و طلب از من می نماید برای
 و حاضر میشود نزد غسل او و شام می کند جبار و او را نماز می کند و او حاضر میشود بوقت دفن او و او را
 مذکور از طریق ثابت است از جهت و آیه تهنیت را ترجیح آن را که در سامع در او را در سنن عمل بر آنست
 بشت آنکه هرگاه روح او از بدن مفارقت کند که بزرگ شود و در چشم او به تهنیت شود و هر چه بندگان او را
 انجمن و از آنکه مردود او را بر سوخته بگویند او ساقها او را بنگاه علماء الصریحان نموده و بنای آنرا بر کف می نمایند
 ابلت علیهم سلام افتاد که این بر او است که بر او غسل دهند و بر او کفن نمایند و بشت که بر او است

[illegible]

از آنست پس تکلیف رفع آن تکلیف بالا بطریق است بخلاف دیگر نجاسات عارضه پس رفع آن با آب طاهر
مطلوب است کافی سایر نجاسات و مہر است از اینجا است کہ تقدیم از آن نجاست غسل است و بحث و ارجاع
اگرچه در سیاق مستحبات وارد است و از نیت بعضی اصحاب در لزوم این حکم حاصل نموده اند شیخ علیہ الرحمہ برای
غسل فتویٰ داده اند در دو غسل و لکن عاوی اجماع و ظهور صغیر امر و خصوص در وجوب مرجع قول مشہور
و دو غسل دادن است بغسل ثلثہ کہ اول آنها غسل سید است و دو غسل کافی و سوم غسل آب قراح یعنی
خالص در اولین خلط سماوی خلط معبر است در کثرت آن قدر نباشد کہ متعذر باشد و کما حقہ جماعہ و شیخ
بعض الروایا الصمیمہ پس باید کہ آنقدر مخلوط سازند و یا یک ساخته یا مالیده مزوج کروانند کہ آب
آنرا توانند گفت و اضافت بسوی خلط نیز توانند کرد پس خلط فی الجملہ کہ محقق اضافت باشد ضرورت
و لکن باید کہ مضاف نشود و اگر بعد مضایر سد ضرر خواهد بود و بعضی مفسرین یک غیر ناقص لازم دانستہ
و آن ضعیف است بعضی در کافی و نصف ثقیل را اعتبار کرده اند و ہو المنقول عن المفیدہ
و نصی بر طبق آن نظر نمایند آری سر و او وارد است کہ جناب امیر علیہ السلام متبعہ حال جناب
رسالت آب صلی علیہ و آلہ غسل داده و در روایت صحیح و در حدیث صحیح و در حدیث صحیح و در حدیث صحیح
و شیعی من الکاف و ہو المعتمد و در آب قراح خلط معبر نیست و لا یعتبر عدم خلط بلکہ از بعض روایا لا یخرج
کہ ہفت برکہ را در آب قراح باید انداخت قابل لکن مع یک لحاظ است کہ آب کو از شہ سوائل خالی باشد
التراب ان الفراج ہو الخالص و لا اقل کہ آب سرد و کافور غسل آن صاف و قیاد لا الظاہ تقرینہ القابل
المخلو عنہا بلکہ در حدیث مرسل آمد کہ ظرف آب سرد و کافور را بعد سلیس بشویند بہر حدیث احتمال آن است
و در دو وجہ غسل ثلثہ مذکور شد و در میان اصحاب و الظاہ من آیات الباب سلا یک غسل آب قراح
دستہ و آن شکل است ہر چند تشبہ بغسل جنابت در روایا متعددہ و در حدیث ہما کی کار کرد کہ در حدیث
تشبہ کل جبہ باشد و شیعی ہوتا خواهد بود و خصوص فصل مخصوص آن ہر دو باعتبار آن عمل اصحاب و ائمہ
شوم نیست کہ غسل سید و قدم با غسل کافی و آن غسل آب قراح در غسل ازین غایت تشبہ من الی
الثبت و تا تشبہ غسل جنابت نمود و با این عنوان کہ اول امر و گردان بشویند و در حدیث

در بیان جانبی و بعضی این ترتیب واجب است که اگر از مرتضی المنتهی و احادیث ششمه علی القریه
 بهیئت ان این مستحبات چند بقدره سباق هر چند محل رسیدن نمیتوان کرد و لکن ظاهر امر وجوب خرج از
 الدلیل با دعوی اعلی و شهرت عقیده و غسل سبب حاصل آید و در از ارتکاب کمالی انجابه کلامی است
 چه ظهور از مرتب بنوعی از آن میکند و ظاهر و آیا تسویه جوار او بود الا نظر عند سید السند و الاول احوط کما افادیم
 نیستیم سنان شرعی و عبادات است و غسل و اوین هم یکسان از جمله عبادات است پس نیست در آن وجوب بود
 کما هو الاشتهار قول است که هر چند از نظر تنگ انسال از انجا است که نیست نیست ضعیف است بل اعتباری نیست
 غافل از این که ضرورتی که قصد غسل باید تقریبا الی المنتهی و انما الا لامیر اگر عامل متحد باشد خود متولی
 نیست و غیره و غیره و غیره است اگر چه قبل است باشند غسل حقیقت آب زنده است و اگر متعذر باشد
 و آب تنجین هر یک هم باشند و نیست میکند و طلب قصد کردن است و بعضی است و در کافی نیست
 است که است که اگر بگرداننده در رسانیدن آب یا زنده شریک باشد و تحلیل آب بکند چه در
 با زنده است و نیست تغیر از آن شریک باشد و است تعلق از لفظ اخر است فادعی و بظاهر همه
 ندارد و بخت هر که از فرنگی دیگر در روز و افور هم رسیدن آب یا غسل و احدی آب خالص کافی خواهد بود
 چنانکه محقق در نافع و بعضی که مانع باشد و اندو مال الیه بغض المعاصرین جوایز الکلام و یا غسل
 آب خالص کار است چنانکه رسیدن و بعضی دیگر بآن قه اند احوط ان لم تغل بکونه اظهر معناد
 المصنوع که است بطایفه مصنوع اگر غسل است اگر در غلیظ قبل و غیره میرسد پس در لزوم اعاد
 اشکال است که انوال لا یجوز ان یسیر حایث تا یما و نیست بعد غسل الا و المطلقه که بکند جا
 خواهد بود که غسل النجس الحرام شتم آنکه اگر غسل یا غسل خضیر و نیست با مانده با غسل از نیم
 آن چه است که اگر صورت جز آن غسل مقیم اند بعضی واجب است اند و ضرور غسل نیست و بعضی
 میدانند و بعضی است که اند و منتهی قول الاصل است و دلیل وجوب است و اکثر روایا اشعار بحدیث
 روایت احتیاط بر آن است شتم آنکه اگر از غسل و در آن فایده که اگر اجزا جلد یا شتم داده میشود
 چیزی زنده جمع دهند و باید عاجز از شتم باشد از شتم کردن دیگران متولی شتم دادن او میشود لعمریه

وایا یک تکریم کافی است یا تسبیح بعضی غسل در کار است بدلیت مقتضی ثلث است و مفاد او اجماع علیک است
اجزاء و احاطه مقتضی تداخل و اجزاء واحد لکن چون که در غسل است تداخل نیست پس بدل حکم تداخل است
چه بدلیت هر چقدر مقتضی است تا تکمیل و تبدل من کل وجه است لکن غسلی از غسل متعدد بدینجهاد و این
ذکر پس تعد و تجمیع خالی از قوت نیست بلکه شرط است در غسل که مائل است به پیش غسل نمیدهد و در
مرد غسل نمیدزدن اگر زن لکن پس سه ساله را از پنج خنثی سه ساله را مرد غسل میتواند و او یعنی سه سال
عدم اعتبار مائل است فقی النخبر المنجز ضعیف عمل اکثر عن الصبی لکم فیله النساء قال ان ثلث شین
غایت محتمل دو وجه است یکی اینکه در معنی داخل باشد و دیگر آنکه خارج باشد لکن چون اصل مسئله بظاهر اتفاق
است کما صرح فی الذخیره پس احتمال اول متعین خواهد بود لکن غرض از ذخیره از تحقق نقل کرده او معتبر است
فرموده مرد را غسل دادن صبیہ مطلقا پس ظاهر امر او غسل اجماع و اتفاق اجماع مرکب است به با و این
تا نجسان اجازت داشته و صدق غسل دادن مرد و خمر تا انسان تخم بخورینوده و صفا و حه
فرموده لکن الا اول شهر و ایا محارم زن مرد غسل میدهند و محارم خود را اگر چه مائل باشد با وجود امکان
مائل باقیه مائل شرط است جمعی قول اول اختیار کرده اند لکن شرط میدهند در آن سیاق شبیه با شهر احوط است
مائل مثل مجرم نکند و هرگاه مائل مفقود باشد مجرم کافل این امور گرد و غسل بدکار این ناپه حرم منظر تعویض
است لهذا شرط سیاق مجرم کرده است چنانچه حکم غیر زوجیت و انا و جین پس زوج او بر وجود و بالعکس
مقتضی است از شرط نیست اند اگر چه پدر است معلوم است اما اینکه غسل دادن سایر اموات بر منته العود بهتر است کما فی
یا بهتر است که مستور بر این یا منجر است سیما هر دو امر با حجت بر منکر در آن جماع از جمعه بها قول است و ظاهر
از حاضرین اعلام قائل بتجذیه کما عن الحق الثنا و التشیع فی الخلاف و تاجیر بنا قول اخیر نیست و لکن
قول اخیر و اما قول اول فانی پس سیب تعارض و ایا محل نظر و این است او ترجیح مائل لکن عمل را اول او خروجا
من وجه نظر الی الشبهة اما سرعوت پس واجب از ناظر محرم و فی حد نفسه واجب بلکه باینکه از ناظر محرم
باینکه آن غاسل نابینا یا و ثوق بر نفس خود داشته باشد بعد از نظر این است سرعوت نمودن و حجب بعضی
کرده اند باینکه هرگاه است طفل نابینا را که شوهرش غاسل او باشد که برین تقدیر نیز سرعوت سنت است

و بعضی صورت که مشهور و جبریت نیز در وجوب تا بل که در این یک اصل وجوب است عورت تعلی بصاحت
دارد و او که در تمام محبت است و در کلیت و سبب و اما ظاهر این واجب را و اگر ترک نظر است غرض
واجب اید و دیگر از روی استظهار و احتیاط میتوان گفت که نگاه در حال افتعال اعراض از نظر و کسب
العاده و کسب سبب پس بنی المقدسه سر عورت واجب خواهد بود و الاصل بسیار استظهار مستحب و لی خواهد بود و بعلم
و بعضی عموم استظهار در صورتی که در اندامها است و در صورتی که در مختص است بصورت اولی و در مختص
مناظر اعتبار نیست بلکه اقبل و کن عموم قول و ان که در این قیاس تا علی عونه خرقه دلالت بر حجاب ندارد
و تخصیص این خبر و در وجوب بعزیزیت هرگاه این اوست پس بدانکه در غیر اینست چیزی چند است که اگر
وقت از فصل اولی است که در راه یا لای شخصی یا تنه یا آنچه دیگر که آن شبانه است که و مانند آن جوابانند
استظهار این است بقدم شب اولست لادمار الاجماع علیه اولی است که ساج باشند و آن حجب ساجی
که از شامی آنرا در کافی کشف اللثام و مجمع البحرین که شیخ عظیم است که آنرا از سندی آنرا و کسلی برای اینست پس
است برین که او بگوید بنا بر تفسیر کشف اللثام احتمال آنجوس دارد و در شریک شدن آن با جانب الین که بلند
باشد و آب غسل است منفصل است که در وقتیکه از داور بهیت محضه که برای و بطرف قبله باشد
و وضع کند که فی بعضی و ایات بعضی حجب استند و صحیح این تعیین نفع و میکند قال الرضاء وضع
المیته فی المفضل الکره فی السؤال کیف تفسیر فظاهر وضع کما یوضع فی قبه دیگر است
که زیر ساج غسل میدهد چه در رویا و چه در شده که از ابی الحسن سوال کرد و در آن حال است که آیا وضو او غسل میشود
فرمود که بایک ندارد و الی و نشانند او را حجب است بر سر که آن لایق بر طاقی نمیکنند که علامه دستوری
اجماع نموده بر اینکه زیر آسمان غسل نمید و دیگر نیست که برای غسل که کسی کند که مختص شد با بان للوضو الاجماع که
است سائید از این است بخلاف مکتوبه مرویه سفار از ابی محمد علیه السلام دلالتی بر آن دارد و اینکه در
اجماع کرده اند و این در ورقه رضوی لفظ لا یجوز دارد و آن محمول بر کبریه است و مختص در شرائع فرمود
و لایس بالآخره و در مکتوبه که در آنجا که امر با بعضی این بلا یح و قیست دلالت بر حجاب آن دارد و اگر چه
مشترک است با آن و دیگر نیست که بر اینست که اگر کاهن باشد و در کنند باذن صریح و ارث بدرند

و از جانب دیگر که مخصوص بمرآتیه الایمان بطریق بالجماعه و اگر وارث طفل ضعیف یا غایب باشد جاری
نخواهد بود و کما عن المذاکر جامع المقاصد و در نسبت که بسبب الطلاق وایت کلام کمتر حاجت باشد
نباشد و اذن باشد حال عدم منع در جواز کافی بوده باشد آری اگر عدم رضا و ارث معلوم شود و تصرف
نمی توان کرد و عدم جواز التصرف فی ملک الغیر و گیر نیست است نمی کرد و انکشتان بملایمت و انکشتان بملایمت
است چنانکه از غیر نقل شده و آن شرع بر دعوی اجماع است و تصریح کرده آن شیخ و محققان و دیگران علی حکم
وارد است باینکه نرم می کنی مفصل او را و اگر بجهت شدن اعضا شو آپکن آغاز اجمال آن و قریب و قریب
آمد که تا توانی انکشتان مفصل او را نرم می کنی و قید لا و نیست که از سیاق کلام قریب مقام کم که قریب عقیده
همیشه شود و این عقید از غیر مفصل منع کرده و در ظاهر و ظاهر و دلالت قبول او دارد و فقد وی عن
الصداق علیه السلام که از بغیر له بمفصل و حمل کرده اند از این غیر شدیدی و از رتبه حسنه را
از آن حضرت اختصاص بوقت غسل معلوم می کرد و در قریب است که اقبل از ترقی باطل است باطل است باطل است
و نیز است که او پیش از غسل غوه سدر یعنی کف یک سدر شوی و سدر سدر بان لالت او را و در این
فقهای المیت علیه السلام بر آن کرده اند لکن سبقت این غسل بر غسل سدر و دلالت دارد کافی جواب کلام و
نموده اند از اینکه جناب سید گفته است که سبقت حکم اجماعی است که در غیر مذکور گردیده است انکاء اجماع و در خصوص اصل
غسل است و لست بر تقدیم ندارد و باز فرموده که آری صحیح این یقین است بان لالت میکند و نیز است شستن فرج او با
سدر و عرض ایشان پیش از غسل خبر الکافی و فیه من لک مثلیت غسله و الا کثرت الی الی الامم بسبب لک لک فی الما
الکافور و الفرج و یک است آنکه بشوید غسل و سبقت آنکه غسل و سبقت آنکه غسل و سبقت آنکه غسل و سبقت آنکه غسل
مست با پارچه خشک کند لکن الا جماع و مکرر است آنکه با پارچه خشک و در میان سدر و پارچه خشک و در میان سدر و پارچه خشک
و که بجمله این جمله فی غسله بل یقف صریح باشد لکن در غیر این میان لایزال است و در بکار دان
ایضا او در میان جلین تا بر رویت غسل علی بن الحجاره فیه ما و در نسبت که احتمال تفسیر داشته باشد و بعضی
اجماع کرده اند که مکرر است تخلفی است یعنی با هم بر دشمن با لای و دیگر مکرر است که گفت است از این که اهل الک
از تعداد و بولا شریف است که از جماع علیه السلام است آنکه از این که اهل الک است که از این که اهل الک است

۱۱
 شد که در بعضی از مواضع و بعضی کلمات که در جاز نیست یا خبری که در بعضی مواضع
 کردن آن را در بعضی مواضع و بعضی کلمات که در جاز نیست یا خبری که در بعضی مواضع
 رطوبت آن پیش از کفر که در بعضی مواضع و بعضی کلمات که در جاز نیست یا خبری که در بعضی مواضع
 قول بر جوب است که آن تکلفین است یا از قواعد و جوب آن استغاده میشود و چنانکه در صحیح و غیر آن را درست
 اذا جففت البیت عندک الکافون و اینها السبع و اینها السبع و اینها السبع و اینها السبع و اینها السبع
 محل آن بعد از شش و شش و قبل از شش و شش و قبل از شش و شش و قبل از شش و شش و قبل از شش و شش
 علامه و موطوع و موطوع و موطوع و موطوع و موطوع و موطوع و موطوع و موطوع و موطوع و موطوع و موطوع
 تأخیر حوط از پرستانیدن بر این از مذهب است و اینها السبع و اینها السبع و اینها السبع و اینها السبع و اینها السبع
 و مراد از این حوط است که کافور بر او حوط افتد و کافور بر او حوط افتد و کافور بر او حوط افتد و کافور بر او حوط افتد
 کافور را با مالند و بعضی اساتید بر اصابع قدیم یا اطراف اصابع او شسته اند و حال آنکه داخل مساجد میکنند
 و بعضی میگویند که موقوف کرده اند که در جوب آن تا بل است اما مفاصل و سر و سینه و گردن و لب و خرو و کف پا
 و موضع قلاده پس از این کافور بر آن است و بنویسند بر که محمول بر استجاب و بر کردن در خیم و کوش و مانند
 کرده و این سخن را که موقوف آن محمول بر است و موقوف آن محمول بر است و موقوف آن محمول بر است و موقوف آن محمول بر است
 و در حجاب است و کلام بعضی موسوم بایضاح آن است و عدم قیام الدلیل علییه است که فی ذلک است
 در موقوف آن است و این حوط الذی نقل به خبر بل البنی صلی الله علیه و اله و سلم از بعضی
 در موقوف آن است و این حوط الذی نقل به خبر بل البنی صلی الله علیه و اله و سلم از بعضی
 بقدری است که بعضی از اشخاص که در موقوف آن است و موقوف آن محمول بر است و موقوف آن محمول بر است
 و در موقوف آن است و این حوط الذی نقل به خبر بل البنی صلی الله علیه و اله و سلم از بعضی
 یکبار هم چنانکه از کلام صدوقی استغاده میشود و فردا محمول بر است و فردا محمول بر است و فردا محمول بر است
 لکن بعضی عوی از این بر آن کرده اند و بعضی از اینها است و بعضی از اینها است و بعضی از اینها است
 دیگری که شغال است یا که شغال است یا که شغال است یا که شغال است یا که شغال است یا که شغال است یا که شغال است

حل بر در کمر ده اندک لکن لا شاهد فی البین و اما فرودانی پس در صورت وارو است فان لم تقدر علی هذا
المقدار و المشار الیه هو المقدار کمال فارجه صراهم و مقدار در محاسب این یار و ما و در بعضی مقیاس
مقام سوم و کفین است بلکه در کفین پاره نیست از برای این شایسته بر امر و علی الاظهر و اظهر و غیر
و دعوی اجماع بر این مقول شده اخبار کثیره بر آن لالت دارد و واضح تر آنست که صحیح است انما الکفین المقدره ثلثه
اثنان و ثوب تمامه اقل منه لکن بعضی آن را و اثنان ازین آیه آنرا دلیل آورده اند بر قیاس سایر باب و در
لکن سیاق و کلام لالت او دارد و آن نسخه را ترجیح داده اند و از آن شرح نقل شده که حرف عطف اصلا در
واقع نیست لکن تعبیرات این تقدیر خالی از مایل نمیشد و ممکن است که شریک را حمل بر صورت یا قیاس
و اما سایر احادیث و لالت ندارد و در کبر حاکمیت کفین باب سالتاب و دیگر حضرت بسیار چه و حدیث حضرت
یا آن آیه لالت نمی کند بر وجوب که از حیثیت وجوب ناسی آن علی الاطلاق مشکل است لکن در مشق و در
که شخصی سوال کرد و عاکفین به المیت پس فرمود ثلثه اثواب انما الکفین رسول الله فی ثلثه اثار
و آن اشعار علی و م دارد و با آنکه چنین اعمال توقیفی است اخبار با قلم و بن نص و در حدیث آن که در حضور
اشهر و وجوب پاره یا و جمعی کثیر دعوی اجماع بر آن نموده اند چنانکه الکفای با قلم و بن در یاد آورده است
که هر یک که مخصوص باشد شود و صحیحیه معتدیه معلوم میشود که پانچ پاره نیست و زیاده بر آن نیست و در
تحقیق آن در ذیل سنن و یا دیگر نظام تحقیق و اقدیم است یکی تحقیق آنکه نیست کفین و وجوب است
و محسنا و دیگر تفصیل پاره یا معدوده اما امر اول بسیار نیست موده اند که در کفین جنونیت معتبر است
آنکه این بر و فعل واجب اند لکن اگر اخلال کنند در سبب فعل باطل خواهند شد و آیا که کار نمی و در کتب معتبره
دارد و محبت و وجوب عمل تمام نمیشود و علی کریمت لقوله لا عمل الا بالنیة و احتمال عدم ثمر نیست
فصل در این امور است در عالم وجود لکن ثوابی بر فاعل خواهد بود و مکر و فیکه را و او تقریب کند و این کلام بسیار
چنانکه می بینی کار از حد نظر او بعضی فاضل معاصرین جم نموده اند باعتبار سبب در آن در تحفیظ و تحقیق و تقریر
موقوف است بر تحقیق آنکه چنین امور از قسم عبادات است یا نیست بلکه در منابع التبیان ذکر کرده اند که فقر و عبادت
در این باب است و در این باب هم و بعد و ضبط قانون شده اند کلام شما مضبوط نیست و یقیناً این وار و در

اینکه در این باب حکم بران دشوار و از حج آن قائلانست قواعد او و آنست که هر گاه کسی در
ایام ران آخر باشد خواه بلیغ اعمی از اطفال باشد و از هر راع و پس آن عبادت یا نه
و بنابر عموم و خصوص مطلق و حکم شرعی که غرض اینم از ان نظام مذکور پیشه باشد خواه جلب نفع بران ترتیب
و خواه نه غرض از آنرا باشد از هر کسی که این تفرقه و جوی از دین و شرعی هر عبادت و قربت لکن تنقص شود
باز از اینجاست که ظاهر است که وضو بطلان و اصل است و باید در دراک فرموده که فرق در میان اینچنین
مستحب است از طهارت شرعی و از آن جهت که این مستحب است از آن جهت که این مستحب است از آن جهت که این
و خیف در اینجا که مستحب است که شاید و بفرقی که از آن جهت که این مستحب است از آن جهت که این
طهارت از رانان واجب است که در اینجا که مستحب است که شاید و بفرقی که از آن جهت که این مستحب است از آن جهت که این
آنچه که در اینجا که مستحب است که شاید و بفرقی که از آن جهت که این مستحب است از آن جهت که این
مستحب است که این مستحب است که شاید و بفرقی که از آن جهت که این مستحب است از آن جهت که این
و اصل خواهد بود و معنی اینست که در بعضی از روایات بخلاف آنکه مستحب است حال در جمیع موارد
که از ضابطه خواهد بود و باید عبادت امارات مستفاده از خصوص و قرائن اراده ران باب این تفرقه توان
و اما حاصل عدم این اشتراط می آن که در هر گاه این نیست پس بلکه ناز و تغیر و کفایت تدفین است و
دارد که تغیر و احترام و دیگر فعل ولی و من غیر و نحوه که مستحق تکلیف است اول مقتضی است که
نیت در کار نباشد و این که تکلیف احترام است حاصل که و مجزی بوده باشد و از همین جا که وجوب این
امور که اینست از جهت حصول الغرض و ایضا که مستحق است از جهت قربت و غیره و اینها با نفع
و ران غالب است فعل کلف من حيث هو مطالب شرعی و فیکون من تسبیل العبادت و آن در خصوص
تفصیل است و در آن وقت که عبادت را از سبب تنه و قرب و توقیف که شان عبادت است و اینها

هیئت آن شاه من الشارح است و اگر محقق نیست آن و در از و در اعتبار ساقط میشود و اگر محقق
 یا محقق تظنیف مقصودی و در تفسیر فعل آن که فیما اتفقوا فی محرمی میشود و عموم لا عمل الا بنسبه شامل آن است
 که خلا فی معتد به در اعتبار نیست درین بر و نیست و اما تکلفین نیز پس بر چند که بنسبه ساقط علیه الرحمن صدر
 کلام نیست و در آن معتد بنسبه لکن اگر کلامش بعد از اعتبار آن اهل گشته و بعضی فاضل معاصرین بان مجرم
 از این جهت که مستفاد از رضوض ظهور این امور است در خارج یعنی آمدن آن از قوه لفعول و ظهور حکمت آن
 و اینکه تکلیف نفس و قرب ریاضیت در آن ملحوظ می باشد آری نیست در حصول ثواب متبر است آن حال از وقت
 نیست اگر چه بعضی وجه سابقه اعتبار نیست در آن جاری است لکن اگر الوجوب المطلقیه و عموم لا عمل الا
 بالنیة اما وجوب مطلقیت پس می تواند شد که مثل وجوب امانت باشد و لا یعبر فیہ النیة و عموم لا عمل
 است بکامان عبادۀ لا مطلقا پس اگر شخصی در وقت قربت کفن و دفن و خطو بعمل آرد کافی خواهد بود و قابل دوم
 تحقیق حد و پارچه کفن بدانکه یکی از آن نیز است که اگر از از نیز می گویند و آن لکن است از جامع المقاصد
 شده که عرض میاید که تقدیر باشد که از انچه پیش از وفات او نموده اند مستور شود و اکثر مفسرین همی آن گفته اند
 و لکن گاه است که بر کمر از حد نکو صدق نیز منع کرده میشود و آن احوط است و بعضی احتمال کرده اند که مجرم
 کافی باشد لکن نهایت تبعید و بعضی گفته اند از آن ساق برسد و این هم بعید است مگر آنکه عمل استحباب
 نموده شود بلکه بعضی گفته اند که سنت است که از سینه ساق مستور شود بان و از مبطو چنین است و بکون
 يبلغ من صدره الى الرجلین و خبر عمار بران دلالت دارد و لکن بر گاه از قدر و وجوب و کمر رضا و شایسته
 میت بان در کار خواهد بود که مخرج البعض من اقصیه در آن بودن افراد و جب تخیری سجا است چه بر تقدیریم
 اندراج آن در وجوب بر تعین فردا محل آن حاجت باذن و رتبه متعلق می تواند شد مگر آنکه گفته شود که بودن
 کفن از اصل مال در رضوض مطلق است و شامل است اجابات مستحبات از او کیفا کان دلیل بر لزوم
 نیز حدیث رضوی است یکفن ثلثه اثواب لفافه و قميص و ازار و سر حنیة اطلاق از ازار
 بر چادر ساری نیز آن لکن در اینجا بقریه تعادل مراد از آن نیز است و روایات دیگر نوجوه عید و
 سیدیه بران دلالت دارد پس مال صاحب در آن محل مال است لکن گفتا باز از بعضی جا در دعوی حضرت

و هم بر اینست و آنچه اسم بر آن نهادند از اینست که کافی باشد و بعضی گفته اند که
 آنرا با پنج یا نصف ساق برسد و بر عدم جز با قفل از آن شیوع فیض تا نصف ساق و از میان حدود و
 سنا کرده اند و نیست که تا بقدم نمیرسد و بعضی گفته اند که استیجاب این زیادتیا نشاء بر بودن فیض
 اخروی که هر اجادیت کثیره دلالت از وفای هر شیوع است با غنیمت شریعت و اجماع منقول و این فیض
 و حجت نیست فیضیه و بین ابداله ثوب با خریدیخ فی الدیت و تحقق در معتبر و شهیدان در وضه قول و ارجاء
 داده اند لاطلاق الاثواب فی جود این الاثر و عمل مطلق و بقید ممکن است اگر حاصل می شود قول ثان است
 در مسئله الفقیه قال مثل موسی بن جعفر عن الرجل یوت یکفن فی ثلثة اوثاب بغیر فیض
 قال لا بأس فی فیض الحی و ان ضعف سنده لتایده بالاصل قابل و الاول احوط سوم چادر ستر
 است که شامل بدن باشد و مخصوص کثیره بر آن دلالت دارد و ایاست که و طول آنقدر زیادتیا باشد که
 گره بزن آن و یا بعضی تصریح استیجاب کرده اند و بعضی بوجوب آن نه اند که ما عن جامع المقاصد الروض
 و الریاض و بعضی تأمل نموده اند مع تحقق الثمر و نه و در عرض نیست که بمقداری باشد که یکیش را
 بالاسی و دیگر توان نهاد و در ظاهر و اما است این است تفصیل مرتبه پارچه مشهور و حجت فقه و حجت
 که پارچه ها گفتن از آنجنس است که در اندوختن و حال اختیار و آن نماز جاریست پس نمیتواند شد که از حریر
 یا طلا یا نایب بلکه مطلقا و نه بلکه در بعضی ن بود و یا که ذکره جامع عن الاعلام و از کلام بعضی ظاهر شود که بجز
 نماز مقید بر حال نیست پس تا به آن زمان تکفین مجریضی نخواهد داشت که صاحب العلامة المنتهی لکن از
 اطلاق آن مخصوص ستفاد میشود که مرد و زن در کفن یکسانند و هم اند بلکه در بعض روایات در باب کفن زن
 وارد است تکفین لها یکفن الرجل و تشبیه اعم است از تشبیه عید و قطعات صفات آن پس استحقاق
 که دلیل علامه علی علیه السلام است بسبب عومات مذکوره بی کار است آری دلیل بر عدم جواز ذیبت
 و تشبیه بر آن در این استحقاق است و نمیتواند شد لکن بعضی صریح بنظر نموده با آنکه اکثر نفوس حکما در
 نظر است لکن باین که اکثر افراد و جاران الصلوة نیز ممنوع خواهد بود و اما بصوف یا کول پس حواله باین
 اجماعی است تا آنکه در بعضی از روایات که با کسی صف و ماعد آن در منع مندرج خواهد بود و از همین جا

بعضی تکفیر از حلقه منع کرده اند **تذکره** این سنن کفر پس اول آن خرمه است که بآن سر را نش
می چسبند کافی انصاف نیست که کسی که شرب و طول سینه فرغ کافی انحراف الان العرض فی نصف شرب و
المرسل عرض شرب لانه لا تعرض فیهِ للطول و طریق عیدین آن بر این فرد است که یک شرب از سر
و بر دو جانب بر کمر بند تا رانچ بر عورتش و خیمه شود پس آن پارچه اطراف پشت کرد و اند و از ران
بر آورده تا بر سر و دو کمرین تا رانها بهر جا که نتهی شود و چسبند و این سرش را در متصل بآن داخل کنند که
کشاده نکرد و این پارچه افشها خامه می نامند که باین جهت نتهای عدد سه گانه کفر و حبیب و تمانی
است که یکی از آن دو تاجه است چنانکه ذکرش می آید و خامه همین آن پنج و دو و آن جهت که بنا بر قول
اضافه فقط برای مردان سنن است و بعضی بر زنان هم تعلیم نموده اند و جبر و وزن عقبه شمی است از آن
بدنی است که عجزه بوده با آن کبر عین محله یا فتح آن مسوبت بیکه مضاعف است که جانب و ای آن را
بعثت و آیت مستفاد می شود که جبره بدل همان ترا سری است که در اجزای ثلثه واجب کفر نیست پس برای
لله و آیه کفر رسول الله فی ثلثة اشعاب ثوبین صحارین و ثوب یعنی عربی بلکه جناب سید
علیه الرحمه بر آیه و آیت یاد محمل تقیه را بسند خبر صحیح تقویت فرموده اند و تائید نموده اند از روایت نهی عن
الزیاده علی ثلث قطع بلکه تصریح آن عیدت بودن باز و باز فرموده اند که لکن مشهور است حجاب یاد آن است
بلکه بعضی دعوی اجاع کرده اند و احتیاط در ترک است از بعضی روایا مستفاد می شود که بعضی حضرات
وصیت فرموده اند که کفر نباید آنحضرت در سه پارچه که یکی از آن جبره بود که در یوم حجه در آن ناز می کرد و در حجه
حسن و ارد است که ابو الحسن و الدبزرگوار خود را در پارچه شطویه که احرام در آن می بست و قمیصی قمیه های آنحضرت
و عمامه حضرت علی بن الحسین علیه السلام و بر که بچهل دنیا خرید و بوند کفر و بوند و فرموده اند که اگر آن بر
امر و موجود می بود بقیمت چهار صد و پیم می بود و این روایا اشعاری حجام مایصلی فیها و میسر
معلوم است که آن بعضی روایا مستفاد می شود که عمامه را کفر نیست و ظاهر امر و از آن است که اگر کفر
نیست چنانکه در بعضی روایا تقیه بآن گرفته و قدر آن طول است که هم تان است که بآن
پنجید و نیست که خاک بل آورند و طرف عمامه باین جهت کشند بر سینه بیدازند لکن یاد آن جانب است

[illegible]

قتی از ابو جعفر محمد بن عثمان عمری رضی الله عنه وکیل نامه مقدسه روایت کرده که حاضر شدم بخند سید بن قم
 نزد او و لوحی از ساج را که نقاش بر او نقش مسکند آیات قرآنی و اسماء الهیه بر سر آن پس سپیدم از نو
 چه لوحی است فرمود که همیا که دلم این برای قبر خود تا بگذارم آنرا در آن گذارم ششم سال و دو ماه و دو روز
 بر آن من سرور و روز تو می قبر خود در می آیم و خبر و از اجزای قرآن بخوانم و بعضی تو هم استخوانها را از
 میشد و بجا سید این تو هم بنصوص مجزوه من دفع هسته و لکن اگر مراد ایشان از بنی الحمله این میضایه اند و اگر
 علی العموم مراد ایشان کل است چه در طمان بعد نجاست استخوان اولی است چه در حکایت فعل عموم می باشد
 دیگر با وصف ضعف سند و عموم آن تامل است مگر آنکه گفته شود عدم تفصیل دلیل عموم است و نیز بنابر
 افاده نموده که هر آنچه مستحسن بنوشتن آن از راه استشفاع اگر چه بخصوصه مخصوص شد مثل حسن بن سعید
 فرج بن نوشتن آن عدلی را در توطئه استخوان شری اعتقاد نکند یا احتمال جزا مطلقا سبب راجع آن استخوان
 که شرعاً و عقلاً مذکور است و نیست که بامیت و جریده بگذارد بنابر استدفاع عدم یعنی و موجب نداشتن
 دخت خرماء و اگر هم سید پس از دخت کنار و اگر بنا شد پس دخت فید اگر بنا شد پس از دخت تازه که بوده با یکی از
 هر دو را از خبر کردن از جانب راست طعن بجلد و دیگری از جانب چپ یا بر این چادر و مقدار سرد و جریده
 در درازی باید که بقدر استخوان ذراع باشد و بعد آن در فضیله مقدار یک جیب و بعد آن چهار انگشت و وضع
 هر دو جریده بر آن است که باعث اینی است از عذاب تا و فیکه رطوبت آن بماند و این عمد بنابر تفسیر
 و بودن جریده از محل اصل است که عند الاطلاق متبادر از آن شاخ خرماء می شود و الحذران لوقد علم علی
 الحجدیه فقال عوج السد وان حجت است بر سلا که خلاف را مقدم داشته بر سرد و متبادر معلوم است
 و بعضی گفته اند که بر تقدیر عدم تمیز جریده حقیقه بر شاخ سبز تازه کافی است و در میان افراد اختیار دارد
 و از کلام بعضی از ابتدای امر تخمیر متبادر می شود و اگر مراد از آن اصل حوز است تخمیر فی الفضل پس استخوان
 ندارد و الا قابل قبول نخواهد بود و اما کیفیت مذکور پس در حد صحیح می رسد لکن مضمر است و مضمر است
 که جریده بقدر شریایه نموده شود یکی از خبر کردن متصل بجلد و دیگری در چپ جیب تر و ماهی که رسیده است
 و از بعضی علیه الرحمه نقل شده که بنی اخیان است بگذارد و دیگر بر بر قربان سنان و وضعی نصف مجازی سابق بوده با و

مخالفی آن باشد و این را بنی بر عقل است که در این نظر رسیده به چندین
 و این را بجزیه و بطور اشکال باین کیفیت نیست که مثل است که مراد از آن چیزی بدست و آن مستعد
 و این را از این باب بر علیه الرحمه و دانش منقول شده که اگر چه است که از این باب که مستعد و آن که در
 چنان روز و روز و یک یا نه برین جا و در بعضی از کلمات در لکن عملی است و در حال آنکه
 باشد که از این بعضی و اما تا آنکه که سال عرضی که است حاضر می و آن سیکه می هم از این تمام
 که که از هم آنرا و چنانچه فرموده که داخل آن از آنجا که از کفر می باشد و در روای دیگر آمده که اگر کسی که از روی
 ترکا می بخیزد و اگر بر او بخواهد و در می آن که از روی حجت علی السیاق جناب سید فرمود
 که مائیه آن یک از این جناب التاب منقول است که حضرت گفت که تفری که حصان سبلی بعد بود پس و جریه
 را طلب بود پس نکات آنها را یکی از دیگر و گفت و دیگری از دایمی و پس عرض کرد که چرا چنین فرمود
 فرمود که حداب و سبک انداخته با سگانی که سبند و مکرده است ترک کردن بسیار نیکه کفری ابان می و زدن با سگ
 و خلاصه در آن نقل کرده اند و مستند ظاهریست لکن حکم اصحاب و بن و روای می بین باینست و اندو و غیرت
 و این که در آن دیگر مکرده است ساختن استینها بر کفر جدید اگر کفر بر این پس سبند بقا استین بر نمی آرد و
 بند و مکرده آنرا که سبب باز است از آن قطع کند کافی المرسل و غیره و فاطمه است بر اجتناب رسالت و این که در آن
 کافی العمل و غیره و عرضی قطع بند و آن نیست پس قطع بند از هم نخواهد بود اگر احتمال آرد که قطع نموده است لکن
 را و می که کرده باشد که اگر استبعاد نیست پس عدم تعرض دلیل عدم می تواند شد و بعضی از ظاهر استبعاد
 و جریه است و عدم حق اجماع بر خلاف آن و نه اند العمل علیه احوط و لا اقل من الاستحباب دیگر مکرده است
 کردن بسیار کافی ظاهر و حق تعزیم است الاول اول الضعف مستند الصدوق و دعوی الاجماع فی الغنیة
 علی احوال و جریه است که را در حال اختیار احوط و نه مستند آن کم که صحیحی بحسب اصطلاح است
 و حاصل الاقتصار بر حد و از اوامر کفری و سبب استینها بر کفری انچه الکتابان کان لینی المرسل و قطع
 محدود و آنکه که در آن که لا ثوب لعلیم و هو کالفی فی تحریم لفظ الکتابان لا برسمی سبک واحد
 لکن الشبه بالحق علیه من ظاهر و الکلمه مکرده است که کفری کنند و بر چهره که یک سیاه و ختم باشد از آنجا

فی الثوب الماسود ولا تکفن بر وشهد بر راجح کفن او دلیل ندارد و مگر استحباب این تقدیر که کفن بر
مکروه و اندوان محل اتم است بلکه سبب از اختلاف تحقیق نیست مکروه است نوشتن سبب کفن بر کفن
که جائز نیست چنانچه سند فرموده که انصاف ظاهر است مگر آنکه عموم نهی از کفن در بار چینه یا نهی از کفن در بار
در خبر وارد شده لا تلتقی الميت سواد و از شیخ نقل شده که هیچ کس نباید نوشت و مکروه است نوشتن بر کفن
کفن بر کافو غیر مستحسن باشد خواه بغیر آن چه است بزرگوار است کما در فی بعض الروایات و منایا از ابرقیدر حل کرده
شیخ مفید و شیخ طوسی علیهما الرحمه فرموده اند که قطع کردن کفن با هر مکروه شیخ و در حد میفرماید که از شیخ خود
مذکره شنیده ایم و عمل شان بر آن باقیه ایم و تحقیق در جبر فرموده که متابعت شان واجب است و امر مکروه واقع شده
سبب بقتل آن فرموده که عمل بر این ضایقه مذاتمه در ذکر چند سئله متفرقه که بیان آن است اول آن کفن و حجاب
اصل آن محسوب میشود مقدم بر بین و وصیت و خلا در آن نیست و مستند الصیح رجال مات علیه دین و خلف
قد تمسک به قال یجعل ما ترک فی قمن کنند و فی الخبر اول شیء یأمر المال الکفن ثم اللدین ثم الوصیه
ثم المیراث و چنانکه شهید ثانی در شرح لمعه فرموده رعایت کرده میشود و جنس آن اقتضا و میان روی و بی حسبت
و التقاراد و لازم نیست که چه وراثت نماید یا غیر مکلف باشد و در آنست که اگر چه سار بدن باشد که حاکم است و اگر کفن
نگذارد یا بشود بر کفن آن کفن در آن نیست و لکن هر کس که غسل آن شود و اگر بایم و اگر بایم و در کفن آن سهو برین است
اگر چه آن را انداخته و درین بلیغ خلاف ظاهر است بلکه جمعی صحیحاً و صحیحاً نموده اند و مستند الخبر المصنف
باشهر علی زوج کفن او آیه و فرقی نیست میان صغیره و کبیره و دخول بها و غیر آن البته بایان ظاهر است و الاقطاع و اگر چه
مالی بغیر از نفقه یوم و لیل و استئینا و این است که از کفن خود آن زن او را کفن نمایند و اگر چه و لایستاد و دیگر علاوه کفن و
باشد هم برده شود نخواهد بود یا از ترک زن اصل مقتضای آن نیست و شیخ بر ذمه شوهر واجب دانسته و شوهر آنکه شهید
و آن کسی است که مسلم و مؤمن باشد یا در حکم آن که مرد باشد و بر کفن او قتال نامور از جانب حضرت رسول خدا صلی
علیه و آله از جانب امام علیه السلام بطریقه موت او بجز و قتل اعدای دین باشد محتاج بغسل و کفن نیست چنانکه
بعضی تصریح کرده اند و در جاد و ما بعد از طاعت یا بان شخصت کشته باشد کافی کلام جماعه یا در جاد و
فان القبر و اخیره و مستند آن است حسن الدین بقتل فی سبیل الله یدفن بینه یا نه غسل و کفن

شهیدان کس است که پیش روی امام یا نائب خاص او علیه السلام گشته شده باشد و حکم سقوط غسل بر او مشروط است
 باینکه بر وی کفر نباشد و اگر در حرکت گشته باشد و درین وقت غسل کند حالیکه متقی باشد و در صورتی که کافر باشد غسل بر او واجب است
 و اگر در حرکت نباشد و درین وقت غسل نکند باید که در لباس او آب برسد و اگر در حرکت باشد و درین وقت غسل نکند باید که در لباس او آب برسد
 آوردن نماز بر آن فرض نیست اما اگر جاهل باشد و نداند که درین وقت غسل کند یا نه باید که در لباس او آب برسد
 بشاید که ایستادن در آن وقت واجب است و اگر ایستادن واجب است و اگر ایستادن واجب است و اگر ایستادن واجب است
 تا وقتی که غسل آن سینه و بالا باشد و اگر در وقت غسل ایستادن واجب است و اگر ایستادن واجب است و اگر ایستادن واجب است
 است و از دست طفل را ساق او را بجا می آید و اگر در وقت غسل ایستادن واجب است و اگر ایستادن واجب است و اگر ایستادن واجب است
 زمان ابرهه متواتر است و اگر در وقت غسل ایستادن واجب است و اگر ایستادن واجب است و اگر ایستادن واجب است
 الحاصل اینست که قطع نموده از این مسئله است که اگر در وقت غسل ایستادن واجب است و اگر ایستادن واجب است و اگر ایستادن واجب است
 اگر در آیات چاک کرده طفل را بر آید باید که زنده بماند و اگر شکمش و اندامش زنده بماند و اگر در وقت غسل ایستادن واجب است
 مظنه ندکی نباشد و در صورتی که جمیع اعضا زنده بماند و بعضی منع کرده اند و لکن در فیه الصبیح عن المرأة تمتعاً لئلا
 بطنها یترشح قال شیخنا لکن احتمال دارد که محمول بر غالب باشد و اگر در وقت غسل ایستادن واجب است و اگر ایستادن واجب است
 که گاه بدون شک حکم خراج آن متصور باشد و اگر در وقت غسل ایستادن واجب است و اگر ایستادن واجب است و اگر ایستادن واجب است
 حضرت عیسی بن ابی طالب علیه السلام مرویست که بعد از آوردن طفل شکم مادرش را میزد و میزد و میزد و میزد
 و حکم ساینده است از دست که جمیع اعضا زنده بماند و بعضی منع کرده اند و لکن در فیه الصبیح عن المرأة تمتعاً لئلا
 بر نفسی آن دارد و مع این احوط و داخل فی نصیای المیتة عن التمسک بقید التمسک ششم آنکه هرگاه بعضی مرده
 بماند و آن شش و یا بر سینه یا تنها سینه باشد پس حکم آن حکم صیغ تام است در جمیع احکامات غسل و کف و نماز
 و در وقت دلالست میکند بر آن و آیات ابرهه و جرجان و نصف یکم و شش و اول بوده باشد چنانکه در وقت غسل ایستادن واجب است
 میزد و دستها چنانکه از زیر طفل کرده اند و در دلالست است که موجب است مسلم و وجوب مقدمات غسل
 غیر سیرت بشهرت و غیره بقرینه المیسر لیسقط بالمیسر و از این جنبه نقل شده هرگاه عضو کاملی از
 بماند احکام تجزیه او جاری خواهد شد و نماز خوانده خواهد شد و غسل میخورد و پس سینه کند و در وقت

آمد که اگر کسی مقبول یافته شود پس اگر برانی مقصود تمام یا نه را گذاردند بر او و دفن نمایند اگر مقصود تمام باشد
 بدون باز دفن نیست و مواعیم ما احواء و مشهور است که اگر سینه یا دوش یا شانه غسل و کفن کرد و اگر از آن
 دفن میکنند و آنکه مستحان شده باشد و در خرقه از او چیزی چند و دو می کنند و میگویند که کسی که در حال عظام حج یا عمره
 این احکام تنبیه او مثل احکام محل است حتی در پوشیدن بر علی الاشتهار و موافقین و مخصوص و خاص و جمیع
 انصوص نقل علیه الاجماع که تحت خط چکان فوراً با او نمیکند و هیچ خوشنوا و فریک نمی آرند که فلک انبصا و احکام
 بهشتیم آنکه کافر غسل نمیدهند و در تعابیر مسلمین دفن میکنند در حدیث ثقیف مرئوس است که او عرض کرد که اگر کسی
 بمسافر مسلمانان و قصاص کرد و فرمود که غسل نمیدهند و او را مسلمانان دفن میکنند و قبر او را می ستند اگر چه چادر
 و در تاج از صالح بن کیهان مرئوس است که معاویه بن حضرت امام حسین علیه السلام گفت که آیا خبر فاریک در باره جبرین
 عدی شیعه میدی و اصحاب او بعل آوردیم تو رسیده حضرت فرمود که در کشتی قتل کردیم آنها را و کفن دادیم و نماز گذاریم
 بر آنها این حضرت امام حسین علیه السلام بخنده آمد و فرمود که آن قوم خصم خواهند بود بر روی امانی محادین اگر ما شیم
 شیعه ترا غسل و کفن نمیدادیم آنها را و نه نماز میخواندیم بر آنها و این حکم عام است جمیع فرق متخالفین اسلام که در حقیقت
 کافر اندیش خارج نوبت است از منقضیه سائر غلایه ثم آنکه حکمیکه قبل چهار ماه سابق شود غسل و ساقط است
 و تفصیل گذشت مقام چهارم در احکام نماز نیست پس بدانکه نماز بر خیاره نیست و کفای است و کلام
 در دو مقام واقع میشود مقام اول تخصیص بحسب الصلوة علی خیاره و من مومنین هذه الصلوة بدانکه خیاره
 نفیس نیست که نیست ابرار گذارند یا متریت یا و تفصیل جمیع خود نیست است بر سر گذارنده و جبر
 نیست که نماز مذکور و جبشی و در خیاره نماز که از زمره مومنین و ستان نیست علیهم السلام و به
 نماز خیاره آنکه احتمال اسلام میکنند و ضروری است این امر که اندیش خارج که در شان عباس علیه السلام قدح و وطن
 کردند و مثل غالی که در شان حضرت علوی هستند نه نصیر و سبایه و خطابیه که صریح به المنتهی و احکام دین
 نیست و لکن در نماز مخالف که بعد از خروج و نصب یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام شیده باشد او را
 مختلف است شهرت است و است بدانکه نیست نماز بر رویت نماز و مخالفتی دارد و تفصیلش خواهد آمد ان شاء الله
 و امین و در جواب این فرمود و اینک آنکه اینها کافرانند و کفار نماز نمی باید کرد و با ما خوبت که نماز

[illegible]

و در ارشاد اولی بامور او خواهد بود و بعضی گفته اند که جدید است بر ادیان آنکه مرد و از یک طبقه اند و همچنین
 از برادر علما و نجاشی و اولین از ثقات و علمای آنست از خال و علم الا بون و لی از علم الا بون و علم الا بون و علم الا بون
 و همچنین در احوال و از او گذشته و است از صاحبان جریه و از عالم شریع و اگر حاکم نباشند پس در سبک دین قبل و در سبک
 اختلاف است مشهور است که از وی مقدم نیست و از ابن حنیف تقدیم و منقول شده و محقق شیخ علی فرموده است ممکن است
 و صلی بقضای جوب فابصیت و بعثت انکله عیش و که میت مرد شش را و صلی ساخته باشد سبب انیکه صلاح تقوا
 او اعتماد دارد و اسید استجاب دعا شود و پیش از شستن و صلی محروم ساختن است از آنچه از او که بعد از
 و به منقول عن ابن الحنفیه و نیز فرموده که از وی در جماعت و کاسته و اصل نماز چنان است که کفایت
 و در ادای جوب از حد کار نمی باشد انتهی ملخص کلامه و لکن جناب سیدین علیهم السلام فرموده که برای کفایت
 درست است که عموم آیه منع از تبدیل وصیت و آن معارض است بموم یور و آیا مقبره و ستر هم مروج است
 و نه را تقدیم و صلی حواست نیز تصریح فرموده باینکه وجوب کفایتی منافاتی تعلیق را از بعضی من خصه اندکی
 پس اگر او خود شک شود یا کسی از وی در مقدم خواهد بود و الا اعتبار از وی ساقط خواهد شد و بجا و سها را
 نماز گذاردن او جایز خواهد بود و در گاه شور موجود با از اقرار است که خواهد بود و نص و اجماع بر آن دلالت
 و در وایت صحیح تیر هیچ از پنج وجه شاد نیست و محمول علی الثقفه کاتبه علیه الشیخ و غیره و بعضی تصریح کرده اند باینکه در
 زن و انکه منقطعه و آزاد و کنیز فرقی در حکم نیست کما باطلاق النصوص و جناب سیدین فرموده که لا یقول مستحسن است
 و متبع به اطلاق وجه بر او محل مناقشه است لکن مناقشه مذکوره ایما بان فرموده الله الان اعلموا کیفا کلام
 اعم است از حر و مملوک و بعضی را اگر چه بعد از بر بنده ترجیح داده اند اگر چه و قریب و مسئله حاکم از اشکال
 است که ذکر او یا یعنی شمر بر اناشان حمان دارند بلکه از منتهی دعوی اجماع بر آن نقل شده و جناب سیدین فرموده که بجا
 مقیده است اندانیکه را با اجتماع من مرد در یک طبقه یا بودن کور در طبقه اعلی و الا انشی مقدم خواهد بود و محضی نماید
 این تقدیم نیست بر عدم تشخص و خروج بحث چه کلام در و شیت و اصحاب طبقه ثانی یا طبقه اولی ارشاد نیستند
 انکله و در و باقیید و بعضی و شیت و کیفا کان باینست و الا انکله تا سکا یکبار از آتا و منها العله و در
 و شیت و الا انکله و یکبار باید که انکله که او جامع شرائط باشد و بعضی شرائط و در و عام اعتبار کرده اند صاحب

[illegible]

بر تقدیر اول تعیین است یا غیر تعیین اما اول پس اشر و جوب است بلکه بعضی دعوی جماع بر آن کرده اند و حاکم
نیست و بعضی منت دانسته اند بسبب اطلاق بعضی از روایات که اول است اینکه نامرتب است بکسب است اثباتی
ما حد آن می کند با آنکه در موثق وارد است انما هو تکبیر و تسبیح و تحمید و تهلل پس اطلاق اول مقدم
خواهد بود باین روایت و روایت دیگر و اما باین حدیث خصوص الفاظ ادکار و ادعیه اقرب است لاحد و اولیای
ذکر او یوئیده ما ورد بعض الاخبار للیس فی قراءه و لا دعاء مقبول لکن اشر میا در میان تاخرین است که در
بعد تکبیر اول و صلوات تسبیح و آل او بعد تا و دعاء بر امونین بعد بسوم و دعاء بر امین چهارم و تسبیح
که باشد و آن که الما نور اولی از بعض روایات متفاد میشود که دعا جامع این تسبیح است و اولی و احوط
و کذا علی الحب و راجع بصورتها علی الشیخ و کذا علی حب الله اکبر الله اکبر الله و انتم لکن محمد رسول الله اکبر
اللهم صل علی محمد و آل محمد اکبر الله اکبر الله اعظم الله اکبر الله اعظم الله اعظم الله اکبر الله اکبر
و محقق شرع نمی ماید افضل آنچه در این باره گفته می شود و غیر است که ریت کرده است از امجدین مباحط را درین مسئله
اما حمید صنادق علیه السلام فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگاه نامی که در ریتی گمیری گفت تشهید می گردانی گمیری
و صلواتی فرستاده غیر این دعا میگردان آنها بعد آن تکبیر کیفیت دعا می گردان امونین بعد آن تکبیر گفت و دعا فرود
برای است بعد آن تکبیر خامس گفت و فارغ می گردان ریت و آنچه از قول شهید نقل شده و واجب ظاهر می آید
یکی آنکه تشهید محلی است و شهادت حدیث ببار اطلاق آن کافی می تواند شد و هم آنکه صلوات بر ائمه اربعه نیز باین ریت
و کیفیت مشهور بر آن است که تسبیح لکن چون دیگر روایات مشتمل بر شهادتین است صلوات بر ائمه اربعه و تسبیح
اضافه بر ائمه اربعه است پس باین مشهور تر است که چنین گوید اللهم اکبر الله اکبر الله و خدا که
له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اسرسله بالحق نبیرا و نذیرا بین ید الساعه پس گوید
الله اکبر الله صل علی محمد و آل محمد و بارک علی محمد و آل محمد و ارحم محمد و آل محمد و کافضل
ما صلیت و بارکت و سللت علی ابراهیم و آل ابراهیم الله عظیمه و صل علی جمیع الانبیاء و آلهم
پس باینکه اکبر الله اعظم الله اعظم الله اعظم الله و المؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات لا حياء منهم
تابع بکنینا و بکنهم باحکامک انک محب للمسلمین و انک علی کل شیء قدیر پس گوید الله اکبر

اللهم ان هذا عبدك وابن عبدك وابن مملوكك وانت خير منقول به اللهم
انا لا نعلم منه الا خيرا وانما علم بسريته منا اللهم ان كان محسنا فذكر في احسانه وان
مسيئا ففحا وعره واعظم اللهم اجعله عندك في عاقلين واحلف على اهله الغابرين
وارحمه ورحمك يا ارحم الراحمين سبحان الله اكبر فاسبحه والذين باسروا بكم يا ربهم ان هذا مملوكك وابنة
عبدك وابنة امك انت انت خير منقول به اللهم انما علم منها الا خيرا وانت اعلم بسريتها منا
اللهم ان كانت حسنة فذكر في احسانه وان كانت سيئة ففحا وعره واعظم اللهم اجعلها عندك في عاقلين
واحلف على اهله الغابرين وارحمه ورحمك يا ارحم الراحمين والذين باسروا بكم يا ربهم انما علم منها الا خيرا وانت اعلم بسريتها منا
بسمك شهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله اللهم صل على
محمد وآل محمد واعظم للمؤمنين والمؤمنات اللهم ان هذا السبي قد اصابنا عبدك وابن عبدك وقد مضت
فرصة اليك وقد احتاجت رحمتك انت غني عن عبادك اللهم انا لا نعلم من ظاهرها الا خيرا وانت اعلم بسريتها اللهم ان كانت حسنة فذكر
بسريته اللهم ان كان محسنا فذكر في احسانه وان كان مسيئا ففحا وعره واعظم اللهم اجعلها عندك في عاقلين
هذه المسجاة قد اصابنا امك وابنة عبدك وقد مضت رحمتك انت غني عن عبادك اللهم انا لا نعلم من ظاهرها الا خيرا وانت اعلم بسريتها اللهم ان كانت حسنة فذكر
في احسانه وان كانت سيئة ففحا وعره واعظم اللهم اجعلها عندك في عاقلين واشهد ان لا اله الا الله
الله وحده لا شريك له شهد ان محمدا عبده ورسوله اللهم صل على محمد وآل محمد وعلى ائمة الهدى
واعظموا واخواننا الذين سبقونا بالايمان ولا تجعل في قلوبنا غلا للذين آمنوا ربنا انك عفو
رحيم اللهم اغفر لحينا لانا وامواتنا من المؤمنين والمؤمنات والف قلوبنا على اخيارنا
واهدنا لما اختلف فيه من الحق باذنك انك تقدر من شأنا الصراط مستقيم اللهم عبد
ابوك ابن امك انت اعلم به افقر الى رحمتك واستغيت عنه اللهم ففحا وعره واعظم اللهم ففحا وعره واعظم
في حسنة واعظمه وارحمه وبغده في قبره وبقته محبته واجحه بنبيه صلى الله
عليه واله ولا تحرمنا اجرة ولا نفينا بعده والذين باسروا بكم يا ربهم انما علم منها الا خيرا وانت اعلم بسريتها منا

صراط مستقیم پس بگو اللهم امنتک ابنه امنتک ائمتک امنتک ائمتک امنتک ائمتک امنتک
 عنها اللهم کما و عن سبیلها و عن حسناتها و عن غفراتها و عن رحمتها و عن قوتها و عن قهرها و عن
 مجتهدتها و احکمها بنسبها علی الله علیه و آله و لا تخیرنا اجرها و لا کفینا نفعها باید دعا
 میفرست که مذکور شده خصاص من بالغ دارد و در طفل که تولد از مومن باشد بگویم یا ربم کنه اللهم جعله
 لنا و لا یؤیبه سلفا و کما و اجر کما فی النجی و فطر یفتح فادراصل تقدم قوم یا ربم کنه یا ربم کنه یا ربم کنه
 پیش میروید و چونکه طفل که در حیا ابوبن فوت نشود گاه است که شیعیان بگویند که بگویم که از فوت آنها بغیر از ایشان میفرست
 که بی استحقاق و یند و سبیل اغفرت کما تقضیه احد العدلیه و در روایتی است و طبعه بکلمه مطلق سلف و این
 حقیقت در حقیقت امرش خود ابوبن است که او مقدمه خون است با باشد خواه بنفس شاعت و خواه بواسطه
 از مفاقت او بهر سیده یا ازین هم عاقل بر او چون طفل خود محتاج است به حاجتی و حاجی و بنود و اما خالف
 حق که با بجا شود نماز او پس اکثر و آتیا امر بدعا بد و حق و مثل انیکه بگوید اللهم املک حق کما و قبره کما و
 و سبیل علیه الحیث ان العقارب و ارد کشته و بعضی تخصیص داده اند از این صبیح عدوات الهیست علیهم
 السلام ظاهر امر و وجوب لکن در بعضی آیات صحیح که عامستفا و میشود معللا بانه منافق پس با جمع نشود بجا و
 علی لاسیما و با تفرقه در میان مخالف حق و منافق لکن اطلاق منافق بر مخالف در اخبار آمده پس جمع نخواهد بود
 با آنکه قائل جمیع بطریق معلوم نیست اما بعضی مستضعف است که اختلاف است در اهل حق بر اعتقاد حق و دشمنان و بعضی
 آنکه حق است و معاند ندارد و دشمنی کند با حق و بعضی گفته اند آنکه معترف به لای الهیست علیهم السلام با و در برابر اعدا
 آنحضرت متوقف باشد و بعضی و آتیا آمده که هر کس از غیر عارفین بالم نیست که مستضعف است پس که نا کیستند فرموده اند
 شما و اولاد شما باز فرموده که آیا ایستد ام این برادر است که من کو ایستدیم که و از اهل الهیست احوال آنکه ایستد آنچه
 میداند و بعضی آیات آمده که اگر است اقف مستضعف با پس بگو و کما اللهم اغفر للذین یبغون علیک
 و قهم عذاب الجحیم و این دعا در روایت دیگر آمده معنی آن است بحسب ظاهر تحریر است امر و حق و از مذنبین با بر او
 و افسوس و بعضی نسخ بجای و اقصا انفا و اقصا است با بر این توان گفت که چونکه نماز منافق که عا و ارد و این دعا
 فی المعنی دعا برای سبیل با و آتیا بقیه منافقا خواهد داشت عمل بر این نماز منافق و نخواهد بود و لکن العمل علی

باینکه اگر شخصی عقل فاقد الادرک یا مجنون در حال سفه و جنون بگوید من رسیده ام و این طفل نابالغ را می بینم
 یا به شخصه و احتمال دارد و نه درم که احدی از علمای علم تعرض این فرضیه به سبب و طایفه و عاقلانست
 است اگر و کجایان بخوانند هم صورت در و فان در و غیر محض عموم الاذن الی عاقلان و کما یروون فی ذکر ترک
 و عاقلان نیز و می رود و اما آنکه مجهول الحال باشد پس در بعض وایات صحیح بر او عاقلانست و در دست در
 بعض وایات امر و از و بخوانند **بسم الله الرحمن الرحیم** این کلمات صحیح است که **هَلْ أَتَاكَ خَبْرٌ أَهْلَهُ عَظُمَ لَهُ وَارْتَحِلْ وَبِحَقِّهِ**
 و محقق در نافع فرموده است و عاقلان باید که شنیدند خدای تعالی را و او را پس که با و تولى محبت افشید و اینهم در بعض وایات
 آمده الکل حسن یا سلف عن عدم تعین الدعا سیما فیما اختلف فی النصوص لکن دعا اخیر جامع احتمالات پس این
 نیست چهارم از واجبات این کار قیام است با قدر بر او پس اگر عاجز یا از آن محسب است بعمل می آید مثل ویرد
 فی شرح الدعا و مراد است که اگر قیام استقبالی استقبالی در دست باشد مقدم و اگر نواند یکدیگر بر عصبانیت
 یا استقامت و اگر نواند باندک انحناء و اگر عاجز باشد را با شنیدند تقبلا و الا ستمت او الا در شود بر بهلوی است
 بر بهلوی چیست الاستقبال اصل الا عطف و باز فرموده که آیا فرض کنایه فعل عاجز ساقط خواهد شد یا نه محل نظر است
 نماز صحیح بر او صادق می آید پس باید که سقوط فرض باشد و از آنکه مملو ناقص است قادر بر صلو که مملو وجود و اندون
 فرض اصلی است پس باید که ناقصه مخزی باشد و این جهت شنیده اول در ذکر تعویق فرمود و جانشین محمد حسن نجفی
 اتمام استدلالیده در شریعت نماز غیر ممکن بر القیام با وجود ممکن تا بل من و چه عرض در کفای حصول فعل مأمور
 این حدیث مکلفین است تا آنکه حصول مأمور بر وجه مطلوب همراه آنها متعذر نشود و تعین کلیف بعاجز کل است و این فرض
 خالی از ساقط نیست لکن بنا برین لازم می آید که عاجز عن القیام از محاطه این باشد که جبائی است خارج در حال آنکه
 جبائی در حدیث امری است که کفین از و الا فیما شیع فیک و الصلوة فی غیره که تکلیف متعلق جمیع باشد پس مفاد
 المیسر لا یستقبل بالمصوب باید که نماز عاجز شریح بالاقبال و هو را در شنید اشاره لکن اجزاء است که در صورت عدم
 آلتان نماز او کسرها افاده است و در حدیث آمده است که اگر در ابتدا امر صلی نماز عاجز باشد صحت نماز کلامی است
 و بر کاه بعد از فراغ و ممکن از قیام پیشود این احتمال سقوط حال از حجتان نیست کما افاده و اما وجوب حاجت حقیقت
 کما یروون فی ذکر ترک و عاقلانست که بجا قیام است و این فرضیه که پیشود نیست بر او است باشد و عاقلانست که

الصلوة عليه خارجا اذا تترت عورتها لم ينأى عن ركوعها بل يسجد لها في ركوعها ورواها في سجودها
فثبت في ديننا ما ظهر من احدث احدث بشد يا لبراجع اصحا ونصوص اورد في بيان ذلك دار
بلغة فخرجت هم وكافيت على الاقوى كرجح خلافة آنست لكن اخبارنا من اخص اشعارى بعد ثم شرط
طهارت جنبه دار والى غير ذلك من الادلة جناب بحر العلوم دفعة من علوم خود مفيد و ليس شين و طهارت
احدث قطعا كذا الاصح في رفع الخبث و هكذا عدالة الامام وسائر الشروط والاحكام لذات ارکان
وفي الذكرى طر في جميعها وهو ضعيف مستند ولا ارى شرطا سوى الايمان و ما مضى محل في المكان و انشا
فمنه و است باضی بسوی استقبال و بودن برین جانب است مضی و مانند آن و کفیا مکان است که مضی طهارت
باشد للنص تكون على طهر احوال بانکه خلافی در آن ظاهر نیست كما صرح في المدارك و انچه بعض و ایا اید
قد كره ان يتوضا انسان عند الجنائز لانه ليس بالصلوة و انما هو التأكيد والصلوة
التي فيها الركوع والسجود كذلك يجوز است بقصد وجوبه اقبل لكن باويل تذكر ان ساق و
بعدى و ارد و كرا و بشان امام توظيف متوان كروا كرا طهارت بايتمكن ناستد يتمم ميتا نذكر و بلكه نقصان
که بدون ضرورت نیز تمیم جائز است و در بحث تمیم تقضیات خود اید و نیز نیست جماعت در این بار نیست الا ما
و مقابل که مرد و سینه زن بر بنابر بهتد علی الاظهر و شیخ در استصار فرموده که نزد سترن و سینه
در استند البخر و جنيف و خلاف بحس فتوی داده با دعوا جماع بران مؤخر نیست بر خد طهارت و وجوب
است لكن غير مستعمل في المرد و با تشرائح است و خلا در استجنان بافته شده بلكه بعضی تصریح جماع
کرده اند بر استجنان این کیفیت حمل آن بر استجنان متعین و اگر بنابر مرد و با جازنه زن بهم ایست که خیار
مرد و تصل با نام شه و خانه زن بسوی که با تراز جازنه مرد و بعضا ایست که سینه زن بخاک که مرد و بوجه الصحيح
يجعل الرجل وراء المرأة و يكون الرجل مائلا الى الامام ونص في دلالت بحس آن و اید و محل لقیه
است بانکه مرد و متواجبات الصحيح لا بأس بان يقدم الرجل في غير المرأة و في غير حال جلي
و تقدم المرأة في التوالين صحيح بل في التوالين لا بأس و اگر بنابر استجنان با تراز جازنه زن و بوجه الصحيح
کرده با تراز استجنان زن سیده با و قابل توفیق استجنان نماز و بوجه جازنه زن و بوجه الصحيح لا بأس و بوجه الصحيح

[illegible]

فلیقتضی انما لکن انسان فی التمام حیز بعضی عمل عموم آن که ده اند لکن بعضی و معلوم الا اکثر مقید باشد از
بعدم مگر این دعا باینکه بخانه را پیش از اتمام بر داند و اینکه تمام بر وجه کامل مستند حصول عباد و یا احراز
الوقایه باشد و این سبب و رت داعی خود در رکعها و اتمام تکبیرات و علاوه آن احوط است تا نیت کند از این بعض
مردود و هر چه در آن و اینست مسوقی ارد است که تمام میکند تکبیر ادعای حرکت میکند باخانه فاذا المید رکع
کبر عبد القبول از اینجا است که بعضی از علما گفته اند فان نعت الخانه اتم و لو علی القبر سوّم الله که بخانه مرده غایه
نشده باشد و بی نماز وارد فن که ده باشد واجبست که بر قبر او نماز گذاردند کما صرح جامة لعموم الخبر النبوی که اندک احد
من امتی بغیر صلوة و لکن در بعض و یا از نماز بغیر فن نمی ارد شد و خصوص آنکه و نیت قصد آن منصرف در این وقت
نیست لکن عموم نمی مخصوص من صلی علیه و آله که در بانه در جواز نماز بر قبر فی الجمله خلاف نیست بعضی مطلقا جائز
میدانند و بعضی مقید بیده و دیگر و اند و بعضی بیک شبانه و چهارم که جائز است نماز بخانه در هر وقت و اگر هستی این
نماز در او قائل و بقیه نقل نیست نماز حاضر و یومیه نماز بخانه هر کدام که موع به بعضی از ائمّه متعاضد شده و بعضی و اکثر
به و تنگ شود پس هیچ خالی از انکال نیست یکم حاضره اجمعی جمیع داده اند و بعضی باین دلالت ارد و بعضی
قائل شده اند بچشم آنکه در انسانی نماز یک بخانه دیگر حاضر شود و صلی را اختیار است و اینکه نماز بخانه اولی با تمام
رساند و بعد از آن از سر نو بخانه دوم نماز را بجا آرد و اینکه قصد تشریک بخانه ثانیه را نشاء نماز بکند و بعضی گفته
که غیرت در میان تمام و استیناف و قطع و استیناف یعنی ابتدای نماز بنیت اشتراک و شهیدین شوق اضرائل نموده اند
بعلت آنکه قطع صلوة جایز نیست پس و ضرورت التزام آن و انباشد و جناب سید و فرمود که نماز بخانه نماز
حقیقی نیست چه در اکثر روایات آمده که این نماز نماز نیست بلکه دعا و قطع دعا روا و بعض و یا مثل صلوة مخصوص
بر این قطع و استیناف لانه ارد و اما روایت صحیح از شفاء اثر که الاولی حتی بغیر غوا عن التکبیر
علی الاخیره و ان شفاء و رفع و الاولی اتقوا التکبیر علی الاخیره کل ذلك لا بأس به پس
ظاهرش بخانه شهیدین علیه السلام رحمه فمیده اند تشریک است در انسانی نماز اول محل آن قطع بجایست تمام که
از کفن نباشی ملاقی شود اگر قبل داخل کردن قبر باشد یا نیست هرگاه محمد از آن محکم شد و اگر در قبر او را
آورده باشد موضع نباشد از کفن بمقبره او چه نماید که در همین است در مدینه مدین و والدش و این ادیس

علی و رویت است که بر آن دلالت دارد و جمعی گفته اند که مطلقاً فرض مقراض می نماید بسبب اطلاق بعضی روایات
 و لکن بعضی روایات مطلقاً حکم بستن نیز وارد است و جمیع با تقدم اولست بلکه دستور امکان بعد و احوال کن
 قبر نیز غسل اولست اگر اجماع بخلاف آن ثابت شود و ظاهر است که اگر نجاستی از منخرج و بعد از آید و غسل لازم است
 کما هو الاشهر لکن بن عقیل اعاده لازم نیست و توه ضعیف مقام حجیم احکام فنی بلکه فنی و کینه فنی افضل
 گفتار جمیع امور اول پس از آنست که صورت ساختن مرده در زیر زمین بعنوان یک حیثیت از حیوانات درند محفوظ گردد
 و بوی او بشام مردم نرسد از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که مرده فنی کرده شود بجهت آنکه بر مردم
 تغیر و فساد جسم و بد بوی او ظاهر نگردد و تا نزد کان ذیبت کشند و حاصل نظر دوست دشمن شود باینست
 رنج نکند و دشمن شهادت خوشحالی نکند و در نهایت کدشتن مرده در بنا و عمارت که بالائی بین باشد و صند
 تا وقتی که فنی در زمین صادق آید مگر بوقت ضرورت چنانکه جناب سید تصریح بآن فرموده از اینجا واضح می شود
 که آنچه بولانا اخوند مجلسی علیه الرحمه نوشته است که در باب امانت سپردن مرده در جواب سائل نوشته بودند که
 جائز نیست اگر چه بعنوان امانت سپرده باشد مگر آنکه بالائی بین بعمارت نجاست و آنگاه در آنرا بگیرد از راه آنست که
 در صورت صادق نخواهد آمد از این جهت که این صورت نفسه جائز است چه فنی نیز بر آن صادق نیست بر آن
 و سبب این بعنوان حکونه حاصل می تواند شد و اسد علم و مکره است فنی او در تابوت در زیر زمین اجماعاً کما نقل عن
 خلاف الشیخ رحمه الله و سمیت کنند قبر و عقیق بقدر قاصد است تا پذیرد در خاک و دعوی اجماع کرده اند و بعضی
 اخبار آمده که از سه ذراع یا ده نکند و بعضی تخصیص نموده اند آنرا بر زمین بدین که خوف آن را در آب زمین
 رنج کند و ظاهر شود قال السید السید علیه الرحمه و لذا امر مولانا علی بن حسین علیه السلام با محضر الیه
 و نیست که در قبر حادی بسیار یعنی کوی در جا قبله زیر زمین بکشد و القبر منها البنیو الله لنا و الشق لغیرنا
 امام محمد باقر علیه السلام بر خود امرش فرموده بود و حمل کرده اند آنرا بر خصوصیت زمین و بر آنکه جسم بر
 آنحضرت متین بود و در چنین صورت شق را بهتر است اند که حضرت صادق علیه السلام وصیت بدین کار
 خود را نقل فرموده گفت شق فمذله الارض شقاً لمانه کان با دنا کما را فی کیفیت فنی پس
 است مرده بعد فنی و تا در قبر نریخ و دارند و بر سبب آنست که بیدار ماند با عداست فنی لک مگر این که

از این جنس نقل شده که او استقبال نداشت و بسته و بعضی اخبار منجر بعمل اصحاب و دعاوی اجماع دلالت بر وجوب آن دارد پس قول این جنس ضعیف شاد است اگر کسی در کشتی در دریا میرد بعد غسل و خوض و کفن و نماز اگر تو شد کفار و انجشکی باریزد و دفن کنند بر نحو کسی که مرگوم شد پس دفن در خشکی مقدم خواهد بود و اگر نتوانند او را بقیل کنند یا بقیل شد با و بپزند و بدریا میزنند که در صورت غرق ساختن او بدریا قائم مقام دفن خواهد بود و اگر او را در فنی کلی مثل غایب یا غیر آن بگذارند و سرش را بند کرده در آب برآوردند و این تخیر بنا بر اینست که بعضی گفته اند که شق تانی مقدم است بر شق اول و این قول منسوب به شیخ و خجاست علیہ الرحمہ این را بنموده و بیا بهر دو صورت وارد گشته و اکثر علما جمع کرده اند با محمل علی التخییر و جناب سید علیہ الرحمہ تعجباً الشیخ جمیع مباحث عنوان کمال حکم است که در خواب و ماندن است بگذارند و در صورت عدم تمییز قتل کرد و در دریا میزنند و از آن جهت اصل حکم و غیره من الایارات و کیفما کان در وقت انداختن بر قتل یا نه مشهور است و بعضی واجب است که در وقت و صاحب ادق و جمعی دیگر آنرا اختیار کرده اند و جناب سید شاهر احوط دانسته حکمی صریح نفرموده و شیخ محمد ابوالبرکات حواجر الکلام قول صاحب ادق را قوی دانسته و لایحظ منقو و کیفیت استقبال را هم متعرض نشده و ظاهر است که استقبال او بر هیچ استقبال محمود باشد و احتمال دارد که اعم از آن باشد و گاه این است و گاه آن خلافی نیست در اینکه دفن کفار و اولادشان در مقابر مسلمین و غالباً مراد از آن مؤمنین باشد منوع است تا این وقت مسلمانان با ایمان از این اذیت کشند و دعوی اجماع بر آن در کلام جمعی صریح است و اگر مقبره وقت باشد پس چون که وقف مومن منقح مؤمنین میباشد آنها میگویند داخل مقبره انداختن کرده آنها را دور انداختن و بمسکین بندگان نیست زیرا که حرمتی بر کفار در شرح رسول مختار نیست اگر در غیر وقت دفن کرده باشند غیر ممکن است لصف الاذی عن المسلمین کما عن الشہید نقله سید السند و تعلیل منع بتجاوز مسلمین بحداب کفار در مکلفین آنها صحیح است اما اطفال آنها پس اگر چه در واد دریا بنا بر مصلحتی بتبعیت ابوین خود محکوم با حکام کفار و مسلمانان آنها باقی است آنها با صفا هم استحقاق و چیزی ندارد پس تعلیل در این جای نمی آید شد بخلاف مکلفین و فرق باطله که امر در آنها لایحظ است پس محکوم بود و آنها با سلام بنا بر مصلحتی و معذور بودن آنها بحداب کفار و تعلیل النار مقتضی جریان انجیم است و باره آنها با القیاس مع ما لم یضرب فی القیاس المصداق علی حدیث لکن بصیری درین ملاحظه

رسیده و کیفها کان یا بر شهر زن غن مسیره اگر از مسلمانان باشد یا خواه بوطی شهید خواه بخارج و نام شهید را ابتدا از الله عزوجل بخواند
و خواه بزنا و غیره محکوم شد یا نه محکوم است در مقام برپا شدن بقیه و فریاد کند تا روحی از قبله باشد بکشد و علامه
دعوی جماع آن ده اند و این جهت در حکم کور اشکال نخواهد بود و الا در صورتی که در خصوص او است و فرج جاری شود و این
که حامل از لطفه قاضی خود باشد باطلش آمده و تصریح است بقبول استندار و فریاد در مقام مسلمانان و آن را فریاد است
یدون فریاد است تعارف است لکن چون که زن کافر و حری ندارد و فرزند مسلمان است اصل است در حکم و فریاد احترام و فریاد احکام است
فرزندش را بی او نصیب کرده پس عایت حکم و لذت و خصوص فریاد است و این است که علمای محکم فریاد و فریاد
بقبله کرده اند و فریاد کرده اند که و لوح روح طفل شده باشد با حکم اسلام تعجب بد تعذیب الاسلام را و جاری شود و از اینجا
که جناب سید فرموده که بمقتضا تعلیل این حکم در ولد زنا جاری نخواهد شد با احتمال عموم تعذیب انجاء الاسلام بخیر و
باثبات الحرام بعضی لوج شرط دارند از اثر اللفظه المسلمه مطلقا کافی السقوط و یوید عموم رضوان کا ضعیف
فی حکم باللفظه التي فطر الناس قاتل و اما این حکم مختص بنسبه کامله الظاهر اکثر العبار یا شامل است هرگاه و هرگاه
اتحرم و لدلیل عموم میتواند لکن اگر اخرج طفل از شکم مادرش شکم در غیرتایه ممکن باشد مقدم خواهد بود و فایده آنکه
است که هرگاه میت را در قبر بخواباند عتاده را یقین کند خصوصاً و لایق معصومین صلوات الله علیهم و تبرکت بد
است و شش است میت اکبر و در جیب و در حین بر او حرکت و یقین کند و اگر این نحو بود جمیع است استماع
اقول استماع افرام یفلان فلان و نام میت پدرش را بگوید هل انت علی العهد الذی فارقنا علیه من الذی انما
شهادة ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمداً صلی الله علیه و آله عبده و رسول و
سید النبیین و خاتم المرسلین و ان علیاً امیر المؤمنین و سید الوصیین و امام افترض الله طاعته
علی العالمین و ان الحسن و الحسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر
و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و القائم الحجة المهدی صلوات الله علیهم
ایمة المؤمنین و حجج الله علی الخلق اجمعین اعمتک الله هکذا برادر یا فلان فلان اذ انک الکلمة
المقر بان رسولین من عند الله تبارک و تعالی و سلا و عن ابن عباس عن رسول الله صلی الله علیه و آله
عن علی بن ابی طالب و عن جابر بن عبد الله عن رسول الله صلی الله علیه و آله و آله

[illegible]

من حمل جنازة من ابراج جوانها غفر الله تعالى له اربعين كبدية يعني ان جنازة را از ابراج جوانها
 بردارد و بخشد حق تعالی بر او چهل کبیره را و در خبر دیگر آمده بر آنکه با نیت یکبار و حق تعالی بستم و نیکو کند و کبیره او را
 می بخشد و نیکو تر می کند از کانا با بر او و سوم افضل است که همیشه خاصه سریع العمل آرد و در بیان تفصیل
 آن احوال و روایات مختلف است جمعی گفته اند که شهر است مقدم سر را از جانب است بر برداشتن و خود دیگر
 بعد از آن بجا نیت قبل شود و همچنین در بار و بعد از آن بجا چه بر موخر آرد و در وقت است بردارد و در
 مقدم سر را بیشتر قبل شود و همچنین در بار و بعضی عکس آن گفته اند و برین تقدیر ابتدا بر مقدم سر را از جانب
 متصل بدست است می کنند و برداشتن است می گرد و بین جانل با من محمول موافق می گرد و دو بار بسیار
 و آنرا اشهر دانسته اند و در کوشش از سر و طرف متعارض و در صحیح این ایضا وقت السنه ان استقبل
 الجنازة من جانبها الايمن و هو على يسارك و قرينة المرسلا ان صريح است در اعتبار حمل العکس اول تشیبه
 بدوران بسیار و هر یک متعارف است هم مرجع است و کلام جانب سینه مخصوص تشیبه است از حفظ نیست و لکن
 در اول کلامش با نیت تقسیم تصدیق واقع و صاحب او هر الکلام کثر عبارات اصحا را که خالی از اجمال نیست بر همین مذهب
 محل فرموده و از خبر فضل بن یونس از ابوالبراء علیه السلام متفاو شد و که بتمام تقیه ابتدا بدست است می کنند
 از آن بپا است بعد از آن بطرف پشت سر خازنه می رود و بلکه از پا است از زمین جلوس روی خازنه بر میگردد و دست
 چپ بر سینه او بعد از آن با دست بعد از آن باید پشت خازنه را بگیرد و آن می کند چنانکه مرتب اول العمل آورده و در
 مقام تقیه نباید پشت است از دست است اند و از دست پا است از پا است چنانچه چپ است منتقل شود
 می کنند و آن نیز می تواند است بعضی و ایضا که بحسب ظاهر قبول اول مطابقت دارد و تاویل آن ممکن است تشیبه
 بدوران بسیار و هر چند جمعی قرینه بر اراده معنی اول ساخته اند لکن مشاهده شاهد است بوقت قول ثانی و هر یک
 کما شهد بذلك جماعة ايضا و بغير انکدر و ان رجوع عکس آن متعارف باشد تشیبه بدوران است اجماع
 است چه عرض از آن در عامه است که همیشه منقول از ایشان بدوران است یا مخالفت کلی دارد و جمعا این
 الروایات احتمال تخیر می رود یعنی بهر دو عنوان باشد و اشود اگر جمع کنند میانه و در تریع احوط و اول
 خواهد بود چهارم آنکه سنت است که در وقت مشاهده جنازه نماز رکعتی که می خواند و در سجده

الحمد لله الذي جعلنا من عباده المؤمنين العبادين عليه السلام ما تركناه وارضيت صادق عليه السلام منقول است
رسول خدا صلی علیه و آله فرمود که هر کس استقبال جنازه بکند یا بنزد آن برسد یا الله اکبر بگوید یا خدا و عدا الله
و کلمه و صدق الله و رسوله اللهم زدنا ایمانا و تسليما الحمد لله الذي نفعنا بالقدره
و قسمها الجاد بالموت سيج فرشته را سامان بمانی نذر آنکه گریه می کند از روی رحمت بر او حجت نیست
که در آنده جنازه و عمار ما نور بخواند چنانکه در خبر عمار از آنحضرت ما شربت که حامل جنازه گوید بسم الله و الله
و صلی الله علی محمد و آل محمد اللهم اغفر للمؤمنين و المؤمنات و المسلمین و المسلمات و اجمعین
تبر اینست بگویند اللهم اجعلها روضة من رياض الجنة و لا تجعلها حفرة من حفرة النار
هذا ما وعدنا الله و رسوله و صدق الله و رسوله مفهم است که وقتی جنازه قریب موضع
دفن یعنی قبر او برسد آنرا سرزمین که از نذیر در احادیث آمده که دفعه مرده را در قبر نبرد بلکه آنکه دور از قبر گذاردند یا آنکه
رفتن قبر نشود یعنی حشت و کم نشود بعضی گفته اند چون بعضی آیات آمده اذا اتیت باخیک الی القبر فلا
وضعه اسفل من القبر بل اعلین منه حتی یجد علیه علم فمیداند که جنازه مرد قریب یا قریب بگذارد حث جنازه را
پیش و قریب بجای قبله و لکن تفرقه ازین و بیست سفاد میشود و می تواند شد که خوش آنجا که در رویا آمده مرده مرد
و قبر از جانب یا قریب داخل قبر یا بگذرد و مرده آن در عرض پس نهادن جنازه و بطرف یا قریب که در وازه قبر است خواب
و نهادن جنازه زن پیش و قریب بجانب قبله نسب داخل کردن می عرض و اما روایا مطلقه ادخال ازینجا
یا قریب منها الموتی کمال شیء باب باب القبر من قبل الرجلین اذا وضعت الجنازة فضعها فی
الرجلین پس محل بسیار حال و خواهر بود کما صرح جماعة من المحققین و بر خداین محل استبعاد گذاردن محل عام
شائع است لکن احتمال تخیر باب داخل کردن قبر متفرق میشود پس می تواند شد که از جانب او داخل قبر کند و می تواند
که عرض داخل کند علامت بر زمین آنکه مخالف جماع با جسمی گفته اند و می تواند در قریب قبل میت نایند یا توسط قبر
کند و برین نیست بعضی آثار کس که اند و ازینجا است که چند بیفایا اکثر روایات مطلقه بر یکبار اقتصار نموده
و اول علل و فقره ضایع این دلالت دارد چنانکه باب سید آن اشاره فرموده مشتمل است بر کراه
باشد از و وازه قبر داخل قبر نایند و این از در فض قبر و یا برابر او انداختن و در صورت اول نیز خائن

[illegible]

مؤلف این فرموده اند که او پیش از شهادت با همسایه های خود در میان ایشان استیلا
 نموده و طاعتی که بر او ایستاده برین مؤمنان استیلا نموده و طاعتی که بر ایشان
 و کمال صلواتی که بر او استیلا نماید علی بعض الاخبار کثیر سعدین معاد و غیره و در وقت
 صبح آنکه حضرت امیر علیه السلام بر قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله خشت خام گذشت پس بر روی خشت
 بکندار و ایستاد ضرری میسر حضرت فرموده و در خبر کتب تصریح است باینکه خشتی قائم مقام آن باگانی است در
 امانی حال در خبر سعدین معاد که رسول خدا صلی الله علیه و آله در قبر سعد فرود آمد و او را در کف گذشت و خشت را بر او جسد
 فرموده بسیار یسناک بیا ریخت خاک بر او بزرگواران میانه در خشت ایستاد و خاک بر او ریخت فرموده
 بر سینه که من اینم که این گفته میشود و بخود او گفتی که من اینم که این گفته میشود و بخود او گفتی که من اینم که این گفته میشود
 قبر آمده از جانب بی قبر و روی او در و در و این تصریح با بعضی و او را بگوید و و ایستاد باینکه بکافی در خصوص
 زن از جنازه بر روی آن نیست و آن محل را باینکه ششم است که حاضرین خاک او بر نیزه و پشت دست و بر
 فی الرضوی غیره و صریح جماعه و کتاب کری نقل شده که هر دو خاک بر نیزه تا باینکه بفعل الله متعالی در وقت خشت
 ان الله و ان الله که بر این معنی گفته اند بعضی گفته اند که بعضی در خصوص او نیست و دیده آمده که در وقت خاک بر روی
 بر این که اینان باینکه و قصد بقا بعتنک هذا ما وعدنا الله و رسولنا و باینکه جناب امیر علیه السلام فرموده که
 رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که هر که چیزی که حق تعالی بفرموده باشد بگوید و بگوید که این را دعوی من است و در حال
 کشته که عمل روا میدهند و اما احکام بعد از وفات برگاه قبر را خاک بکند و بپشت از غیر خاک آن قبر در آن داخل کنند
 اگر خاک بکند باینکه بگوید باینکه بگوید باینکه بگوید باینکه بگوید باینکه بگوید باینکه بگوید باینکه بگوید باینکه بگوید
 نه بعضی هر شش که آن طایفه اهل خلاف است و خود اعتراف دارند باینکه خلاف است و همچنین اکثری را در دست
 چپ میکنند با اعتراف باینکه خلاف است لکن خلافاً لا شبهه از اختیار کرده و باز خود را اهل سنت
 میدانند از انشی عجایب سنت است که هر که شهادت داده و بپشت بپشت بپشت بپشت بپشت بپشت بپشت بپشت بپشت بپشت
 مشهور است که هر که از چهار انگشت چهار انگشت کرده و در پای صحیفه میانی انداخته و بعضی گفته اند که چهار انگشت
 به هم رسانده و در دست راست و در دست چپ ریخته اند و میان چهار انگشت کشاده و یک حوب

فهرتویست و بعضی و آتیا از یادی چهار انگشت کشاده می آورده و علامه علیه الرح کرم است اندک است
 دهنده دیگر است که آب بالای قبر بریزد و خلا در آن نیست در صورتی که آنده که خدا باند و دوستی و وفای
 و خاک است یکدیگر بهتر است که آب این نیست بنیدازند که و قبله است و تا او را بالین است و کند بهشت آن که اگر قبر
 پاک برداشند و اول ظاهر بخوابانند و فمهم الصدوق و غیره که مجلسی فی را و المعاد و بعد از آن بخوابانند و قبر
 دیگر است که حاضرین بعد از دفن آب شستهای در بالای قبر بکند و خلا در آن نیست و در وقت صبح می
 که مرگه خاک آب و ریخته شود و قبرش درست سازند و کف خود را بر بالین میر قبر بگذارند و کشتان و در کشاده و
 کن و انهم بعد از پنج است و نیست که در انحال و بقعه باشند که بفا و خبر شهو غیر محال است و اقریب است
 و ما و رتو آن مصر است القول و تضع یدک علی القبر و انت مستقبل القبلة و از اینجا الا که دیگر
 استجا تخصیص بالین بر ندارد پس در وقت صبح می از فضیلت خود بگوید و در وقت غسل خاصه العام ندارد
 است که در انحال بر او از خداوند عالم طلب هم نماید چنانکه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام است که چنانکه از
 شیخ شریف تهرانی فرموده اند و فرغ از دفن گفت و در آن قبر برین می و فرمود اللهم جاف الارض عن
 جبنیه و اصعد الیک روحه و کفه منک و اضعه منک و اسکن قبره من جنتک ما تعینه
 عن رحمة من سواک و بعض و آتیا که بگوید اللهم صل و حدک و انس و حشنة و ارحم عنقه و اسکن
 فی قبره من جنتک ما یستغنی عن رحمة من سواک و اختم مع من کان بیجا و است که بهفت مرتبه
 انا انما بخواند این تفسیری که تا بر آورده بعد از دفن می و آتیا و از بلند خواند یا یکبار و ماسه و از آن بعد از دفن
 شده باشد نسیب جابر نیست و قبر بکند و خلا در آن نیست و جماع در مقام یکجا متفاضل پس محبت بر این
 است که کاشف از قول معصوم و فی صریح در آن باب نیست مگر حریم المؤمنین که حریم جباران که دارد و است که آتیا
 انشالله و من ناف الاحرام جدا و من ناف المصوم من الدن و المنصوص بعض الروایا السابقة و آتیا و است و است
 پس چون حکم مذکور از راه مستفاده حکم غش از آن شواهد است که سابقش است احکام است و بعضی از آن
 و مستثنی است از آن چند موضع که شیخ علی علیه الرحمه در شایع از ضبط فرموده و فاضل حجازی در حاشیه
 نموده که مرگه در قبر خیر قیامی واقع شده با برائی باوردن آن کردن قبر جائز است و استدلال نموده

بر آن یکی از اعضاء و اجزای او تصریح کرده اند باینکه بر مالک قبضه است و نسبت به بی تصریح کرده اند باینکه نسبت به قلیل
درین حکم یکسان نیست و خالی از مال نیست و دوم آنکه نسبت به زمین غیر دفن کرده باشد که مالک عند القدره
تخلیه زمین خود می تواند کرد و اگر چه بعد از آنکه نسبت به مالک متعرض و خصوصاً
چنانچه در فروع مالک باشد و اگر مالک اجازت داده باشد و قیقه نسبت به خاک بر نیخته اند رجوع مینماید و اگر در
سوم آنکه در فروع مخصوص کفن باشد و صاحب طلب کار آن باشد و بعضی فرق کرده اند و معتقدند زمین و مخصوص
تو و وجه تفرقه نام است لکن در صورتیکه از ادله جواز متعارض است و چون اجماع نسبت به صاحب مال از احوط است
مگر آنکه نسبت به سیده باشد پس فاش بود که در مانعی نخواهد داشت و همچنین اگر فصل مستند به زدن باشد یا
که احتمال مثله داشته باشد چهارم آنکه نسبت به سیده باشد و استخوانش کنکلی به هم رسانیده باشد که بر اوصافش
دیگر پیش فیه بیان کرده و بلکه در متعارف و عقیده ضرورت شرعی آن داعی میشود و از اینجا است که گفته اند که هرگاه بداند که نسبت
باین حال سیده باشد که صورت او را محسوس سازند نشود که دیگر مستحقین انتفاع باین زمین محروم مانند و لکن در این است
خالی از اشکال نیست چه زمین با و خاکها با اختلاف بلاد و بقلع و اجسام اموات مختلف میشود و بکار جمعی
از اهل غیرت تجربه موجود باشد که در فروع کفیه آنها حاصل باشد رجوع بقول آنها مستبعد خواهد بود و اگر
کمان کند که بوسیده است و بعد از استخوانها درست میاید و نسبت به آن استخوان را باز دفن کند
بلکه در صورت جواز نبش از جهت بوسیدگی استخوانها را خارج زمین نمی توان انداخت و دفن آن لازم
خواهد بود و پنجم آنکه بنا بر ادای شهادت نبش است برای اثبات امور بی که قریب میشود و ثبوت
موت مثل آنکه شخصی مرده باشد و از دفن او فارغ نشده باشد لکن در اثر آن مطلع بنابر کسی که آن را بفرستد
در جائیکه دفن شده است قبر آنکه ببنید که آیا مورث ایشان است یا غیر او پس هرگاه بداند که مورث آنهاست
و کوهی و منبر باینکه نسبت به در فلان مشهور فلان است و بعد از آنکه او را بفرستد و در مال را میانه خود بفرستد
شرعی نیست خواهند کرد و الا فلا و اگر زمانه طول کشیده باشد که نظایر تغییر صورت داشته باشد جایز خواهد بود
لقد ائمه عین و حرمة النبش کما صرح به فی الذکر کی شتم و قیقه بغیر غسل باید و کف باید و بوی را با بغیر
قبله دفن و نه با شنج و متعلق گفته اند که برای آنکه غسل جمیع بدن است و غسل در قسمت است و هر دو هم می تواند بود

والدفع الاصل من غير تخصيص انچه مودى الى التميل باشد راجع است به نفس التذكرة و كذا اختلافه في سلكه و قد
و سند تحريم اجتماع آن محل اربع غير نفوس صور عدم استلزام كونها احدى اقسام الجسد البشري
اما ان اجبار التميل الى امانا برسد اراك آن بجا آوردن نماز بر قبر متوفى باشد و اما كفن نفس في موضع امان
لحصول تسوية ايتها كذا بعضي گفته اند كه خلافى در تحريم درين دو صورت و لكن استصفا و جو كفايتش
عرض حصول تعظيم بر نفس امارت است و بعضي گفته اند كه هرگاه موضع دفن و خفته شود و شترى درين قبر مخير مى شود
نهوى ندارد و بلكه تحريم نفس استلزام يك است اما فى آن لكن حقا و خيره فرموده كه چون استلزام تحريم اجتماع آن
با نفس مفقود پس مرتب ثابت نخواهد شد و فائى مثل ششم است بقصد نقل ميت بسو عبات عرش درجات و الا احوال
خواهد بود قال الشيخ فى النهاية و اذا دفن فى موضع خلا يجوز تحويلة الى موضع قد وردت و اية يجوز انقله الى بعض
مشايد الاية معنا ما ذكره و الاصل ما قدماه و علامه بعض علمائى نقل كرده نقل الى المشايد جائز است
عن ابن ابراهيم فان قال انه بدعة و اركان النقل الى شهدا و الى غيره و از ابن حزمه منقول است كه او قائل بكون است
ولا باس تحميل الموتى من الارض المتعصبة و اصلاح يراد بالميت صاحب داني فرموده كه ظاهر اولش حوائث
بدون كنه است خود هم معين قول را نصرت نموده اختيار فرموده و همين مختار اخوند ملا محمد تقى مجايبى در شرح
چه در ذيل روايت حكم بر خبر برون آوردن حضرت موسى استخوانهاى حضرت يوسف السبب حى الى ربهم باير
باينها مشكوكه كه نشان اذن قبر يوسف المعلق ساخته بود بر عطا خصلت كنه اينكه با پايش و اشود و ديده او بنا شود
و چون او بر گردد و بامر الهى از قبر حيايت و ابر او رده قبر يوسف بده استخوانهايش را كه در صندوق از مرمر بود
كنار درياى نيل باورده نقل فرموده از ابشام و از كه زانچال اهل كتاب مردهاى خود را بسو شام مى بردند
محصل الرواية فرموده كه ظاهر است كه حضرت صادق عليه السلام مقصود از ذكر اين احوال
تجوز نقل ميت بسو شيايد شريفه بلكه استجبا آن چنانكه اصحابا با آن فرقه اند و عمل ايشان را آن از زمان
الان حيايت بوده آن محل نظر است چه مشهور جواز است قبل دفن بعد دفن و انكه نقل حكايه عباد حضرت
موسى است كه كه بغرض غريبه باني بنطير آن درين مين شريعت اخري بوده باشد بلكه احتمال دارد كه جهت انتقال
بجراست آنها از القبر طافى با رقصه و غرض غير بوده باشد با آنكه در وقت و اعانم و رقصه او فقا كه جسام

۱۶۵
 و مصداقها و کفای الفعل لله و تنقل من اهل البيت المقدس بشوق اندک نقل استحقاق
 من تنقله مردم باینکه نقل اموات شرایع بقبوره و شریعت اهل الکون و اوعام باوصف ضعیف تا اگر نقل
 سحر گفته کتاب لیث مد و لا مشهور احتمال تقیید دارد و فصل بحر استبرک دلالت بر واقعیه اعطاء نموده و قال و تنقل
 و ان شکل تیج بعد تسلیم دلالت مخصوص اهل بیت و یوسف یک سبب درین است استخراج عظام بعد تا دیام واقع است
 و احتمال شده و مخالفت احترام دران غیر منطبق آن از محل نزاع خارج است پس استفاد حکم عام مجتنب و تیسری
 مقام بی وجه با و قال السید منیر الی نقل نوح آدم و یوسف ان لم یکن فیما حمله لاحتمال الاختصاص و اما
 البقی قابل و اما قبل دفن پس چند مشهور است مطلقا و نقل اخبار اشعاری آن دارد با آنکه درین ضعیف است
 علیه الشافعه فانه فی وایه التفریق انه قال علی علیه السلام للمخاطب لک جاء بجناره فمن یمن
 النبی معک قال جناته ان لا دقعه فی هذا الاخر فقال لا دقعه فی انکم قال و صلی لک قال انه
 یدفن هناك رجل یدخل فی شفاعته مثل سبعة و مصر و قال علیه السلام تعرف لک الرجل قال لا قال
 انا والله ذلک الرجل لکن شیخ شهید علیه الرحمه فرموده که واجب تقیید حکم مذکور بصورتیکه خوف تنکیر است
 تغییر صورت و جسم خواه از جهت عجز و خواه سببی بکری یا بسبب بعد از دفن الجایز این شرط اولی خواهد بود و اما شرط دوم
 چنانکه از بعض وایات استفاد میشود بنابر این مختص شهیدان به احکام صفا مصیبت و تغیرت زیاده
 قبول و منین و سایر اعالیایا احکام صفا مصیبت بن آنکه مشهور است که جائز نیست دان زنا را اگر زیان چاک
 کردن جامه دیدن بر آن غیر زنا و در و بر آن جائز است بلکه از بعضی اخبار ظاهر شود که شجب با خصوص بدر
 بنا بر تراسی منقول است که حضرت امام عسکری علیه السلام مصیبت وفات حضرت امام علی علیه السلام
 خود را چاک فرموده بود و بعضی استدلال کرده اند بفعل غدر اهل بیت علیهم السلام مصیبت حضرت امام حسین
 و از رویه میر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام استفاد میشود که برای برادر و برادر و برادر و برادر چاک کردن
 که در و مصیبت و زنا مصیبت و زنا چاک فانیو اند که بعضی بزرگواران از زنا را مطلقا و بعضی
 است که مصیبت لباس و تغییر در آن است و مشهور است که مصیبت بانگ و بر و شکر و چاک و زنا
 این و غیره که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و مشایخ و بزرگان و حضرت جعفر صادق علیه السلام

بشکست و حائز گردید که در آن نیکوهای میت ایشانند و نوچه کردن تجزیه است که دروغ گویند و بسیار
از این میت نام دارند و بیشتر که نوچه گردانند و بیشتر که تاسه و نوچه گردان خصوصاً مسایگان بر اصحاب
مستحب طایف نهند و زیاده از سه و چهارم نگیرد که در آن چهار ماه و ده روز بر آشوب تمام می گردانند
بر نگین می پوشند و زینت میکنند اما احکام زیارت قبور مؤمنین پس این است که است که زیارت قبور مؤمنان
کنند خصوصاً خوشان چون داخل قبرستان و بگوید السلام علی اهل الدیار من المؤمنین و المؤمنین
انتم کما فی طوطی و نحن کما فی شاة الله بکم لا یحق و بروایت دیگر السلام علی اهل الدیار المؤمنین
و المؤمنین رحم الله المستقیدین منا و المستأخرین فلما ارشاه الله بکم لا یحق و بروایت
دیگر السلام علیکم اهل الدیار من قوم مؤمنین و رحمة الله و بركاته انتم کما کسلف و نحن
کما یجرح رحم الله المستقیدین منکم و المستأخرین و ان الله و ان الله لیکم راجع و
احادیث بسیار وارد شده که هرگز نزد قبر را در مؤمن و هفت مرتبه بپوشد انا انزلناه بخواند از ترس بر آن
این که دو و برت و دیگر خدا و او را و صاحب قبر را بیاورد و است که در وقت خواندن بر قبر بگذارد و در وقت
باشد و است که این دعا بخواند اللهم جاف کما عن جوفهم و صاعده الیه افرحهم و کفهم
منک و خلنا و اسکن الیهم من رحمتک ما اتصل به و خذهم و تؤنس و حشرهم انک
علی کلشی قدير و برت و مقبر دیگر این دعا بخواند اللهم ارحم عرسته و وصل و خذهم و انشده
و امین و عنته و اسکن الیه من رحمتک ما یتغنی به عن رحمة من سواک و انشده من کتب
قبر و دیگر مستحب که نزد قبر سوره حمد و قل هو الله احد و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و این را
هر یک سوره مرتبه بخواند و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هر که قبرستان بگذرد و سوره قل هو
الله احد یا زده مرتبه بخواند و این امر بدو کان آن قبرستان بشود بعد از آن دو کان اجر شود و باید و بروایت
دیگر که اگر کسی بخواند و این را قبل از آنکه بمشقی بپوشد هر چه ملک خلق کند که تسبیح گویند برای او تا روز قیامت
در عصر نه مرتبه در و در جمعه زیارت قبور است و در احادیث معتبره وارد شده که هر که در وقت حضرت
بر آن خج و در نوبت او حط میشود و بنامش یون و فریاد کند و او بیاید و اشکها بگوید و در حد و در تسبیح

فرزند و وصیر کند بهتر است از برای او از آن که هفتاد و فرزند از او بماند که بیو است و در راه خدا جهاد کند
است که هر که اخذ دست میدارد بهترین فرزندان او را بگیرد و منقول است که ثواب مردی که در راه خدا
خواه جبر کند و خواه نکند و بندگان منقول است که حضرت صادق علیه السلام در وصیت این صاحب فرمود
اَحْلِلْ لِلَّذِي لَمْ يَجْعَلْ مَصِيْبَةً فِي دِينِي وَلِحَالِ اللَّهِ اَلَّذِي لَوْ شَاءَ جَعَلَ مَصِيْبَتِي عَظَمَةً مَّا كُنْتُ
وَلِحَالِ عَلِيٍّ مِثْلَ شَاهِدِ الْبُكْوَانِ وَكَانَ واما اعمال خیر که برای اموات مستحب است و خصوصیت اینها
پس باید که زندگان و دکان افراشته نکنند زیرا که دست ایشان اعمال خیر کوتاه دیده است و از جانب فرزندان خیر
و برادران معین میسر دارند و حسان ایشان را چشم براهند خصوصاً عاگردن نماشب و بعد از نماز فرستادن
مشرقی و در وادار از یاد او دیگران باید عاگرد و اعمال خیر برای ایشان بعمل آورد که در خیر است بسیار از دیگران
حیات پدر و ادعای ایشان باشد و بعد از فوت ایشان نیکو کار و بسبب اعمال خیر برای ایشان بعمل آورد
و بسیار از دیگران در حال حیات پدر و نیکو کار باشد و بعد از فوت ایشان عاقد کرد و بسبب اعمال خیر برای ایشان
کم بعمل آورد و عده خیر برای پدر و مادر و سایر خویشان است که قروض ایشان را ادا کند و ایشان را از حقوق
بری گرداند و حج و سایر عبادت که از ایشان فوت شده باشد سعی کند به تنجاریا به تبرع بعمل آورد و از کتابهای
سید علی بن طاووس علیه الرحمه نقل شده که در دست از حدیقه الیما از جناب سالک صلی الله علیه و آله ماثور است
آنحضرت فرمود که منی آید بر بست ساعتی شبت از شب اول و من میسرحم کنید مردگان خود را بدوین چیزی
خدا پس اگر نیاید چیزی که بدید از راه خدا پس بخواند یکی از شهادت و رکعت نماز که بخواند در رکعت اول آن
سوره فاتحه یکبار و سوره توحید را دو بار و در رکعت دوم سوره حمد را یکبار و سوره الهکم التکاثره را دو بار
سلام بگوید **اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ اَبْعَثْ نَوَابِغَهُمَآ اِلٰی قَبْرِ ذٰلِكَ الْمَيِّتِ**
فلان بن فلان پس در دست حق تعالی هزار فرشته بسوی قبر او که با هر فرشته لباسی حله باشد و او
میدهد در قبر او بعد از شکی تا دیدن صورت او میشود و نماز کند از ده ست تا بعد از پنجمی تا بعد از آن افتاد
و بلند میفرماید بر او چهل بار و در سجده را خواند علیه الرحمه و ایت نموده که نماز هدیه میت و رکعت است از رکعت
اول فاتحه و آیت الکرسی خواند در رکعت دوم سوره فاتحه یکبار و سوره انزالناه اوده مرتبه بخواند و بعد از سلام بگوید

صل علی محمد و آل محمد و ابغضوا الی غیره و آن کتاب مکارم الاخلاق
 در از هر یک یک سوره چهار رکعت است و هر یک یک سوره فاطمه و ده مرتبه بربنا و اجعلنا مسلمین
 اللهم من خرج من سیرتنا امة مسلمة لك و اكرنا مناسكا و تب علينا انك انت التواب الرحیم
 و در رکعت دوم یک سوره حمد و ده مرتبه رب اجعلنی مقيم الصلوة و من ربی بنا و تقبل عبادنا
 اغفر لک و للمؤمنین یوم یقوم الحسن بخواند و در رکعت سوم یک سوره حمد و ده مرتبه بربنا هبنا
 مناز و اجنا و ذیرنا ناقة اعین اجعلنا للمتقین اماما بخواند و در رکعت چهارم سوره فاتحه یکبار و ده
 رب اعنی ان اشکر نعمتک الذی انعمت علی و علی الذکر و ان عمل صالحا و اصلح فی ذمیرتی ان تبذلک
 و انی من المسلمین اند پس که سلام گوید ده مرتبه بربنا هبنا من و اجنا و ذیرنا ناقة اعین اجعلنا للمتقین اماما
 بخواند و اما اگر سیرا پدر و مادرش آن دو رکعت در رکعت سوره فاتحه و ده مرتبه رب اغفر لی و لوالدکم و للمؤمنین یوم یقوم
 الحسن بخواند و در رکعت دوم حمد و ده مرتبه اغفر لی و اجعل فی صومنا و لایحی و لایموت المؤمنین المؤمنات و انما یوم یوم
 رب ارحمنا کما ارحمنا فی صغیرنا و در رکعت سوم صلوات بر محمد و آل محمد و در رکعت چهارم سوره فاتحه و ده مرتبه رب اغفر لی و لوالدکم و للمؤمنین یوم یقوم
 خود دو رکعت نمیکرد و در رکعت اول آنرا نفاذ در رکعت دوم با عطا میخواند و سید منقول است که صدق علیه السلام
 که بسا باشد که میت در تنگ و تشنه بوده باشد و حق تعالی بر او و سعت هر تنگی را از دربار دلیل گویند که این فرج که تر از جاده است
 بسبب غایت که فلان آدمی بر من بها تو کرد و را بهی رسید که در وید او در وید نماز شریک میتوانیم کرد فرمودی که هر دو که
 شاد و شاد فرج میابد بدعا و استغاث که برای او کند چنانکه زنده شاد و شاد و بر که برای او برید فرمود که بر شاد و شاد و شاد
 نماز و در هر دو وج و تصدیق و سایر عملهای خیر و دعا و ثواب آن اعمال را یکی سیکر کرده برآمده هر دو نوشته شود و در حدیث دیگر
 فرمود که هر که از مسلمانان بر کسی میت عمل صالح کند خدا او را عطا میگرداند و میت باین عمل منتفع میگردد و در حدیث
 وارد شده که هرگاه شخصی میتی تصدق کند حق تعالی بجای علی سلام از زمینهای که با بنی قریظ در ملک تیره ویر
 هر یک طبعی مردست دارند انفسها الهی سیرا و میکونید سلام علیک فی رخت الین یہ فلان یومین است اگر کسی چنین
 رختش دهد و حق تعالی هزار شهرت با او کرد است میفرماید و هزار سحر با او ترویج نمایند و هزار حله با او میبخشد
 و هزار حاجت با او را و امیکرد و در حدیث منقول است که شش مرتبه بربنا و در حدیث اول فرمود که

از جهت اوستغفار کند و موم مصحفی یا کتابی از کتب علمی که از وی بماند و مردم بعد از آن بخوانند و هر روز یکی
 بکار و مردم از آن نفع یابند چهارم آنی که جاری سازد محرم جایی که حضرت نماز که خلق خدا متوجه آن گردند
 است مردم بآن عمل نمایند از راه و جهت خلق یا تصنیف کتب و مانند آن مقام ششم در بیان وجوب غسل
 میت بدانکه هر کس که میمیرد و در وقت غسل بر وی سببت قبل غسل است و سبب غسل پس از آن است
 انظر للامر في الاخبار الكثيرة منها الصحيح اذا منسخت لا حين يدير فاغسل و بر چند وین وقت
 تصریح بقبلیت غسل و از جهت لکن اطلاق آن با بعد غسل را شامل نیست چه ظاهر قول آنحضرت صین بر دو سبب
 است اول در پیش آمدن با بعد غسل بنا و صحیح دیگر نص است و قبلیت غسل و شمولت بر لفظ و وجوب بجا اذا اصابت
 جسد الميت قبل ان يغسل فقد يجب عليك الغسل و بعض و آیات دیگر هم تأیید آن میکنند و کون
 بعض و آیات امر بغسل بعد ما یغسل نیز آمده آن و آیات متروک العمل است و بعضی اعلام آنرا حمل
 کرده اند و سید مرتضی علیه الرحمه مطلقا غسل میسرت میدانند و وجوب غسل شان را با اضعفیت و اما
 وجوب غسل کامل است یعنی فراغ از اغسال البته یا مطلق غسل هر دو محتمل است لکن شهرت است که غسل کامل است
 و درست فاین حکم از جهت نص کامل است آنرا میگویند که جمع کنند در میان نص احیاء غسل پس غسل
 الميت نص امر بغسل پس ولو بعد الغسل محل الاول علی الغسل الکامل و حمل الفاعل علی الغسل الغير التام گفته و
 الشاهد بیکه ظاهر است که قبلیت غسل که فی المعنی تا فی غسل است از جهت آنکه نفی مقتضی استغراق است لالت و از
 بر نفی غسل بامره نص با بعد غسل بر وجود آن و لو فی الجملة و اگر غسل کامل نیز در نصیوت مندرج خواهد بود لکن دلیل
 از این حکم خارج خواهد شد و کیفاکان بنا بر اشتراط سقوط غسل است بعد کمال غسل مخصوص که از اغسال
 آن انصراف شده باشد و لکن پیوسته غسل ثالث با تمام نمیدانند و وجوب غسل در مس آن محل نظر است و ظاهر است
 که حاجت بغسل مس نباشد و چنانکه مبسوت غسل واجب شود و مخین مس را به از جسم از مبسوت یده جدا
 گردیده باشد و مشتمل باشد بر استخوان و لکن لمرسل فکلما کان فیبه عظم فقد وجب علیه غسل
 الغسل و قریب منه الرضوی و شهرت جایز ضعف است اگر استخوان نباشد باشد غسل مس آن واجب
 و از غیر محقق مطلقا عدم وجوب استفاد میشود و لا اصل در مس استخوان که اشکال کرده اند و کیفاکان

است مثل آنکه غسل نیست و مثل غیر خباست در حاجت بوضو برای مشروط آن مطلب
 است و آن بسیار است تا آنکه شش شنبه آنرا از غلبه یا بجا قسم شده اول غسل جمیع است و آن
 است که آنست که گفت مکره است از نجاست که در بعض روایات و قول قدما صحت لفظ و جواب
 درین مقام استعال آمده و روایات عدیده قرآن مجید بر آن دلالت دارد و وقت آن انصبغ صادق است
 افتاب روایت صحیح بر آن دلالت دارد و بعضی گفته اند که وقت آنکه بخواهد و هر قدر که بزوال قریب باشد
 کما فی الرضوی علیه فتوی الاصحاد و غسل شب اول ماه رمضان در روز پنجشنبه عوی اجماع آن بوده
 و روایات معتبره بر آن دلالت دارد و آن حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر کس غسل کند شب اول ماه رمضان
 در هر جا که بکشد آب بر سر زیاک شود و ماه رمضان آنیده و در بعض و آیا آمده که غسل سلامتی میباشد
 ماه رمضان آنیده و باید که اول شب غسل را بعمل آورد و در قرب آفتاب بعد از نماز شب بجا آورد و سوم غسل
 پانزدهم ماه مبارک رمضان چهارم غسل شب هفتم که بوم النقا جمیع پنج غسل شب نهم ششم
 غسل شب بیست و یکم هفتم غسل شب بیست و دوم غسل شب عید فطر نهم غسل روز عید و دهم
 غسل روز عید قربان و آن در عیدین وقت طلوع فجر است تا دوپایز دهم غسل روز عید است و او دهم
 شب پانزدهم ماه رحمت فیروزه غسل و بیست و شش غمی بیست و شش شب چهارم غسل شب پانزدهم ماه شعبان
 یا نهم غسل روز عید غدیر یعنی هجدهم ماهی آنجا نهم غسل روز عید و بیست و شش است چهارم ماه ذی
 است علی الاظهر بعضی بیست و یکم گفته اند و بعضی بیست و یکم و بعضی بیست و یکم و بعضی بیست و یکم و بعضی بیست و یکم
 حضرت الانام و ابیه کرام علیهم السلام نهم غسل توبه از کفر باشد از شیخ او مرکب کرده باشد و خواهر
 و جمیع ضعیف کرده اند بکراهت غسل بنا بر طلب حیات از خداوند عالم است و یکم غسل دخول حج و بیست و یکم
 غسل شجاریه و بیست و یکم غسل دخول حج و بیست و یکم غسل دخول حج و بیست و یکم غسل دخول حج و بیست و یکم
 غسل متولد غسل و اول طفل در وقت ولادت او و بعضی واجب است بیست و یکم غسل از کفر یا از کفر و بیست و یکم
 ترک نماز کرده باشد تا تمام صلو که شده و در این خلاف نموده از عدم حجامت غسل در صورت انتقامی و در طول آن
 شش و بیست و یکم از کفر یا از کفر و بیست و یکم از کفر یا از کفر و بیست و یکم از کفر یا از کفر و بیست و یکم

که تا شیر روی حد فیه منسوب است پس اگر اتمال نیست که اگر گفته شود که این وقت دست می آید که در حد فیه منسوب
 نه از این جهت که با هرگاه بمقام آن میخاک علی نفسه الدخ وارد شده باشد پس لاسلم که ظاهرش ضرر علی نفس
 بیهوده بلکه ظاهرش نیست که خود در محض است با آنکه در شدید حکم فرض بدست و نیکای تحمل آن است پس آنکه بمقاد
 کلا حرج الدین چنین کلیفتی است متقی باشد و اما آنچه در بعضی و آیا آمده که خبا امام جعفر صادق علیه السلام در باره در
 در شدید شد غسل را بعل آور و درین انگشتش ضعیف است مثله ذکر در شدید است و چنانکه در مدینه خرج و در
 بان اعتنا فرموده چنین در شدید پس حرج و این لاف اعتنا نباشد باید که رجوع هم لاف اعتبار نباشد و اگر در غفلت
 تا اول تا نیکه می تواند بود که رجوع خاص است آنجا که در حرج غفلت ضرر نبوده باشد پس تاویل در بر و هم می تواند شد که شاید بر
 نسبت آنجا که این تیر تیر شاق نباشد که مستوعی هم کرد و اگر آب بقیمت می تواند گرفت بدل قیمت و اگر چنین بسیار
 باشد و چنین مثل قیمت مثل باشد مثلاً که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام آب ضرر ابد دنیا را بخیر فرود
 و از عبد صالح یعنی حضرت امام موسی کاظم مرویست که اگر آب بقیمت شیر یا بیدجیند فرمود این امر تعالی بوعبت او
 دارد پس اگر تشنگی باشد نمی خورد و الا فلا اگر گویند که فرق حس است که بنا بر حفاظت مال طلب آب با قطب یا و بنا بر خرید
 مال کثیر و آب باشد اگر حفظ مال واجب پس مال آن حاضر و شباهه اگر طلب آب واجب پس حفظ آن جری لازم بوده باشد
 خواستیم که فارق نیست و حکم مذکور بعد محض و بعضی حکم که ده اند که فرق نیست که حاصل در صورت تلف مال عوض
 است و آن است قطع است و صورت تلف آن بدل قیمت آب بر حلی حاصل شود و لکن شیخ شهید علیه الرحمه در دفع
 فرموده که در صورتیکه بدل مال و تلف آن هر دو جائز می بود و مورد ثواب خود می کرد و نیز اگر توفیق نفس طلب الرضا
 بر هر دو تقدیر بعمل آمده بلکه بر تقدیر ثانی عوض و ثواب هر دو برای او حاصل خواهد کرد و در خلاف اول و لکن شارع
 اول اجازت بلکه واجب کرده اند و در الثاني فالغالب هو النص لا غیر و احدی علم و اگر با او آبی بوده باشد
 و لکن تشنگی خود خائف باشد تشنگی رفیق خود را که مومن باشد یا آنکه بمفارقت او متضرر شود و هر چند آن
 رفیق کافر باشد یا چنانچه می که با تلف آن متضرر شود بعلت آنکه آب قلیل باشد و هرگاه آن را به اهل
 بعضی بساند برسد که در وقت تشنگی خود با دیگران بمن ذکر بالفعل باید زمانه در قریب غیر قریب الدار
 آبی نخواهد داشت پس در صورتی که جائز است هرگاه بدستش خشن باشد یا تشنگی محض نباشد و آب تقدیر خواهد

جنبه داشته باشد آیا از آنجا که مقدم خواهد بود و بدل طهارت شرعی می باشد که در طهارت شرعی خواهد بود
 نجس را از آنجا خواهد آورد و جمعی گفته اند که طهارت جنبه مقدم است زیرا که بدانی ندارد و نجس طهارت را نیز که از نجس
 می آید نشود از نجس به چیز محل طهارت که در جمیع آن نجس و نه در بعضی آن نجس می آید و در بعضی آن نجس می آید و در بعضی آن نجس می آید
 و در بعضی آن نجس می آید و در بعضی آن نجس می آید و در بعضی آن نجس می آید و در بعضی آن نجس می آید و در بعضی آن نجس می آید
 که موضوع فاق است و در بعضی آن نجس می آید و در بعضی آن نجس می آید و در بعضی آن نجس می آید و در بعضی آن نجس می آید
 هر چه بر روی زمین است و در بعضی آن نجس می آید و در بعضی آن نجس می آید و در بعضی آن نجس می آید و در بعضی آن نجس می آید
 و الا نشاء در جواز تیمم رکن است و بعضی عوی جامع بر آن کرده اند و بناسید سند از آثار قوت سنت و بگویند
 و کسی نیست که در صورت اضطرار تیمم بر آن جائز است علامه مختلف آن عوی جامع نموده پس احوط آنست که حال
 اقتضای نماند و بدو ضرورت تیمم بر آن نکنند و جائز نیست تیمم بخیری که اسم خاک و زمین بر آن صاف و شایسته باشد
 و یا با سحاله از اسم زمین خارج شده باشد مثل معدنیات و مضایقه ندارد تیمم بر زمین روه که قبل طبع نماند یا بر شجره
 و بعضی منع کرده اند بجان اینکه از قسم معدنیات است آن ممنوع است بعضی تخصیص کرده اند بجالث اضطرار که در کمال
 بر آن ظاهر است بواجب احتیاط و مکره است تیمم بر زمین شور زار و در یک و اگر اقسام مراتب ارض موجود است تیمم بر آن
 میتوان کرد و بعضی گفته اند که تیمم بر عیار مقدم است بسنگ احوط جمع است تیمم بر هر دو بلکه در صورتیکه عیار آن مقدّم
 باشد که سطحی از خاک نمایان بود به بزرگتر قول با بعید است در صورتیکه عیار نمایان باشد مگر در باطن و مانند
 آن چاکر قد باشد که در وقت ضرب عیاری بر خیزد پس در صورت قول اول راجع خواهد بود و باید که تحریر کند و در
 مظنه عیار بیشتر باشد از برای تیمم اختیار کند پس در حدیث صحیح آمده که اگر سواری از مرکب خود و متوالی کند و در
 تیمم کند بر زمین یا بر بال یا بر سنگ درین عیاری است اگر باشد در جا که غیر از برف و یخ و یکنواختی نیست
 خود را پس اگر عیار داشته باشد تیمم کند بعیار آن الا از هر چیز که عیار آلوده باشد و از روی صحیح مستفاد است
 که و لا باید که از آن مکان بدو بعد آن تیمم کند تا عیار از باطن بظاهر منتقل شود و درگاه عیار هم به هم رسد و کل تکلیف
 موجود است تیمم بر آن می کند و صحیح است حال آنکه لا علی الطین تیمم فان الله تعالی اولی القدر اذ الحیکن
 معک است و لا تقداری التفضله و تیمم به لکن بعضی علما قائل شده اند بقدم آن عیار پس مراد است که در

۱۷۵
 کما ینقصیف مقدمه است تیمم بحدی که اگر دست راست بکاف بگسل اعظام تصریح کرده اند تا اینکه درین صورت تیمم
 و تقدیم آن بر عباد و غیر عباد مایصح به تیمم عند الاضطرار بالاتفاق جائز است اگر مرد طین مطوب است این مقدم آن
 عند اشکال است و متعارف است سابقه اگر هیچکس ازین چیزها ممکن نباشد و برف موجود باشد پس اگر وضو غسل آن
 باشد اگر در یک آن حصول مسأله غسل بظهارت ثانیه لازم خواهد شد و الاطهارت ثانیه و تراشیدن و باطله
 نیست بآن فعلی از ساقط خواهد شد بحدی که بعضی گفته اند که اعضا غسل میکنند و طهارت ثانیه را بعد از آن
 میگویند تیمم پس میکنند هر دو قول ضعیف و قول اخیر و توضیحی بحدی که دلالت دارد بر صریح نیست و مطلوب و
 و تعدد و احتمال استدلال بان تمام است الاحتیاط بجمع بین الاقوال اولی مقام سوم در بیان وقت آن است که
 تیمم برای نماز جائز نیست قبل اذ شدن وقت آن بالاتفاق و اما بعد دخول وقت نماز پس شهر و لایسما بین التاخرین
 حوازل و اجتناب در اول وقت و لو وجوباً موسعاً و جمیع گفته اند که جائز نیست که بعد از وقت بحیثیکه وسعت
 باشد مگر برای تیمم و نماز و جمعی و علم اکثر القدر بر آنند که اگر اول وقت امید زوال عذر در وسط یا آخر وقت
 باشد تیمم یا تاخیر می اندازد و هرگاه امید داشته باشد اول وقت تیمم می تواند کرد و قول اول اقوی و بعضی
 گفته اند که دلالت دارد بر اینکه بعد فراغ از نماز اگر آب ایستاده بر او افتاد و قضا نیست خواه وقت باشد خواه
 وقت دلالت میکند بر آن ظاهر آن همین است که تیمم در وقت اقع شده و اما آنچه دلالت بر آن میکند هرگاه
 رجاء زوال عذر داشته باشد پس محمول بر استحباب است و لکن چونکه بعضی دعوی اجماع بر تأخیر در صورت مذکوره
 پس عایت آن احوط است مقام چهارم در کیفیت تیمم بدانکه اول افعال تیمم یا مقدمه آن ضرب
 است دوم مسح پیشانی سوم مسح پشت هر دو دست از بند دست چونکه نیت اگر خوب باشد شرط صحت
 عباد است پس آن لا تعرض بان لازم است تا نیا تحقیق اول افعال ظاهری تیمم بحسب شرط اقران نیست بان
 شود که تفاوت آن ضرب ضروری است یا مسح عیبه اما امر اول است تحقیق نیت مگر سابقاً که نیت
 حاجت با جاده آن نیست که در مقام بیان و پذیر کار است بکی تحقیق آنکه یا در تیمم نیت رفع حرفه می اندازد یا
 شرط بان دوم آنکه نیت نیست ضروری است یا نه چنانچه در بعضی خصوصاً تیمم در بعضی خصوصاً تیمم در بعضی خصوصاً
 پس آنکه اکثر علماء گفته اند که تیمم نیست سبباً صلوة در کار نیست و سبباً صلوة در بعضی خصوصاً تیمم در بعضی خصوصاً

جائز و مستند و آن محل در ویلی که زوال عذر را بمنزله حدیث قرار دادیم و هم متکلف شوند بر رفع حدیث
 الی غایه نرفع حدیث مطلق و قول اول اقویست چه تمیم حدیث ارفع میکند بلکه حکم آتا وقت قول عذر ساکت بود
 و بعد و محل قول ثانوی خالی از تکلف نیست اما اول پس باریست که اطلاق حدیث بر زوال عذر نماید و الا حدیث محکوم
 به یسین و اما ثانی اغنی رفع حدیث غایه پس که مراد از آن رفع منع است پس آن بصفت استنباط میکرد و اگر مراد
 از آن ارتفاع نفس حدیث است پس خود آن بعد عدم بلا سبب است خصوصاً در بار آنکه بعضی اخبار در بعضی حدیث
 و اگر در کقول النبی لابن العاص قد صلی الله علیه و آله صلیت بک انت چیست خبری بر قلت الصلوات و اگر چه
 امر قوی و هو جنب و قد تمیم و هم علی طه و نجر پس اگر حدیث رفع حدیث یکبار خطا باشد لغو خواهد بود و خود
 نخواهد بود و اگر عمد باشد پس اگر تمیم آن شخص ساخته تشریح فرمایند خواهد بود و اما تحقیق ثانوی پس بدانکه جمعی گفته اند که
 در تمیم بدیست در کار است این امر و دلیل و افع بر تقدیر اتحاده وافی الذمه ندارد و در صورت تعدد بنا بر تحقیق حدیث
 بآن متعلق میتواند شد مثل آنکه زن جائز که آب شسته بایک تمیم بدل غسل میکند و دیگر از وضو بعضی را میبویست
 را لایزم نیست و آن بعد است بعضی بر تقدیر عدم اختلاف است تمیم در وضو تمیم بدل غسل یکبار و در وضو
 قائل شده اند بوجوب تعیین آن محل نظر است اگر چه احوط است و اما آنکه قائل اند بوجوب بدیست بعضی از آنها گفته اند که
 برای نماز بنا بر غایت بدیست در کار نیست و همچنین است تمیم برای خواب که با وضو کمال طهارت است و اینها که تمیم با وضو
 پس اگر تمیم بدل آن میشود بدون تعدیل و انمی شد و لکن میتوان گفت که بدل اختیار است چنانکه در مصالح کفاره و غیره
 و اما امر ثانوی تحقیق اول افعال تمیم که اقرا نیست بآن ضرورت پس جمعی گفته اند که اول افعال تمیم ضرب و اگر آن
 بنا بر قوی و نسبت بر بین آنچه در حکم نیست بر وجه اتکا و اعتماد مطلق و منع و اجتناب مطلق فی دفع کافی دانسته اند
 و آن محل قائل است که یکبار اخبار آورده در بیان کیفیت تمیم بر دخول آن در تمیم دلالتی دارد و بعضی گفته اند که
 اول افعال مسح بر سر و صورت و آن مثل کمر و کف و در طهارتیه و بویا نیز در فلیتیم بنیاید علی
 اللبد و البز و غیره و بعضی و لکن چنانکه می بینیم اطلاق تمیم در ضرب و رانی ضرب در حدیث استنباط استنباط
 پس استنباط اصلا میران از اینها را مانعیت کردن در افاده خروج ضرب بعد از تحقیق تمیم است و بعضی گفته اند
 بآنکه اگر ضرب و تمیم احسن باشد باریکه اگر آنجا که باریشانی رساند کافی باشد و اما آنکه قائل اند که

[illegible]

جیه حکم اصل عضو است و همچنین بجاست باطن کفین با عدم تعدد و حامل و همچنین میانیت و مسوح آر کی
 تعدی به حکم از شکم دست ایشان در ضرب مسوح منقل خواهد شد و حکم ضرب مسوح بر بخش اگر چه تعدد کند
 مدارک و خبر و لایح شود شکل است بکلیت است که حاملی تواند گذشت و ضعیف این لازم خواهد بود و اگر بعضی
 میسر آید باینکه مانع مختص بعضی باشد در بصورت ضرب مسوح باطن بعضی کف کا خواهد بود و لا ینقل الفرض
 الظاهر و اشهر الظاهر شرط طهارت مانع مسوح است از شرح مضایق نفی خلاف از آن منع میشود و لکن بعضی
 ناکل کرده اند که نقل عن جاشی عید الدین غیره اذ اكانت النجاسة غیر متعدية جاز الیتم و الحائض و المیثمین و
 این اوستی پس اینک فعل دوم بنا بر قول اول و او اینا بر قول ثانی از افعال تیمم مسوح چیست که آن مسطح پیشانی است
 و در بعضی آیات لفظ حسین آمده و در بعضی آیات لفظ وجه آمده لکن الاول اشهر و مستند آن گفته شده است
 از ابو جعفر علیه السلام که او بر سید از آنحضرت حالت تیمم پس دست خود را بر زمین زد و پشت او مسطحی
 را بعد از آن نمود بر چهره خود پس این و این نیز مختلف است لکن وایت مذکور در اینجا نقل شده است و مسوح و سول
 است و بعضی بر وایت اخیر که دلالت بر مسوح وجه میکند عمل نموده اند و آن وایت متعدد است تا آنکه بعضی شمار کرده
 که دوازده روایت است از آنجه است و وایت او دین نعمان از حضرت صادق علیه السلام فقلنا الله فلیکفیم
 فوضع یدیه علی الارض ثم مسح وجهه یدیه فوق الکف فلیدا یعنی عرض کردیم بخدمت آنحضرت پس حکم
 باید کرد و پس آنحضرت هر دو دست خود را بر زمین گذاشت بعد از آن دستار را برداشت مسوح و خمی و دستها را
 بالای سینه دست بجهل آورد و ظاهر این وایت استیفا مسوح است آن نهیب بن بابویه و لکن سید رضی
 رحمه الله عن اجماع بر نفی آن فرموده و اخبار چندی را که تیمم بر او صعبا لطیبا معاضدان زبانه آورده است
 ابو جعفر علیه السلام وایت کرده که عرض کردیم بخدمت آنحضرت که از کجا دانستی که مسوح بر پا گذاشتی
 حضرت فرمود که حق تعالی فرموده است و مسح بر وجهکم پس سبب تیمم بر چهره است که مراد مسوح بر چهره است
 بعد کلامی از خدا فرمود که حق تعالی فرمود و مسح بر وجهکم پس سبب تیمم بر چهره است که مراد مسوح بر چهره است
 و هرگاه این دانستی که مسوح بر چهره است و از آنکه تیمم بر چهره است و از آنکه تیمم بر چهره است و از آنکه تیمم بر چهره است
 و چون مسوح بر چهره نیست حد دل از آن بخشید که فرمود که اگر چه مفهوم بعضی است و است او را دانستی

که چنین است اما چه در ملک صحیح فسخ کند یا حکم بوجوه آن که از قوت نیست و منتهی مختار از علمای مالک از بعضی
اجماع بر آن نقل شده و محل و آیه چنین چنین بر وجهی بنا بر معیت ازین روایت از دیگر روایات یا بنی استفاد
یابند که مسیح پیش از بدو دست بیاورد و ازین سبب که شیخ شهید اول در ذکر فرموده بحسب مسیح لکفین
فلو صحیح بود ما هم بجز و لکن این چند علیه الرحمه لکن فارامین از دست است بخود نموده و شهید در جوابش گفته که قول
او معارضه نیست و لکن دلیل این صدق مسیح است و دلیل غیبت پس معارضه چگونه تحقیق باشد
و لکن دلیل او اگر تمام شود باید که دست چپ هم کافی باشد و نقل به بانک در نصوص صحیح هر دو واروده و عبادت
توقیفی است پس بعد از آنکه اول نص شکل است لکن میتوان گفت که انتقال او امر مطلقه مسیحی است و نمیتواند تکلیف
زائد محتاج بدلیل است قائل و کیف امکان پس اعتبار اجتماع هر دو دست کرد و وقت امکان آن پس استعدا
باشند و بکری سبب ضعیف با قطع و کسری با ربطی لکن فایز خواهد کرد و مسیح دست با قطع خواهد شد که
محل آن نباشد و الا بکرم جبر با ولایت حسب حال خود رجوع خواهد کرد و نمیکند مسیح پیش از آمدن آن
از دست نگاه ماست اما انتهای آن بجا حین طرف انف پس از باب مقدمه است و مراد از طرف انف آن
طرف است که متصل است بجهت طرف بعید لکن بعضی از علمای مسیح را تا بان طرف منتهی ساختن اولی است و این
و وجهش ظاهر نیست اما اینکه ابتدا از اعلا ضرورت یا نه پس مذہب اکثر وجوبت کما صرح بالفاعل است
و المحدث البحر او دلالت میکند بر آن و آیات و بیانات حضرت عظیم التحیات رضوی مصرح است
بأن بقوله تسبیح بهما وجهك موضع السجود من مقام الشعر الى طرف الكنف و احتمال تجدید
مسوح درین روایت مستبعد است لکن من و الی دلالت بر تبعیاطی دارد و قبله یامن الاول
الی الاخر بسوم یاد و م علی اختلاف القولین مسیح سر و کف دست یعنی مسیح دست راستش را بشکم دست چپ
و دست چپ را بشکم دست راست از بند دست تا شترستان هو المعروف من مذہب الاصحاب و عدل علیه
صحیح زارعه عن الباقر علیه السلام ثم مسح وجهه و کفیه و لم یمسح الذراعین و لکن از علی بن ابی نقیل
شده که او بوجوب تکرار عین قائل شده و الاول اظهر و روایات مسیح ذراعین از مفرق تا شترستان منقول
است بقیه چه اولان نقل کتاب مجید دلالت بر بعضی میکند لکن الباری کما فرست فی الروایه سابق

و تا این روایات بقول علامه و قیاس پس صحیح بود افقت کتاب الله و مخالفت هاست بر روایت صحیح و زیاده
 و در این روایات و از اینجا است که جمع بین الروایات بحمل علی الاستحباب تشبه نیست و قول بان بجهت الامتیاز
 کما یقارن المحققین المعبرین بعبیدت بقید است نیز قول بحجوب مسح از اصول اصابع تا رؤس آن نه و بعضی که
 قول ذکر کرده اند اول است یفها کان مسح مختص است بپشت آن و حکم در آن ظاهر است
 بعضی و آید از این مدعیه مسح مرقعه الی اطراف الاصابع واحدة علی ظهرها و واحد علی بطنها پس بار قول مسح بر
 احتمال دارد که مسح بطن نیز واجب باشد لکن آن قول خود ضعیف است پس وقوع آن بطریق اولی ضعیف خواهد بود
 باید که مسح پیشانی و پشت مرد و دست استیفا تمسوح ضرورت و لکن بعضی گفته اند که اگر کسی باقی ماند که
 در عرف مسح پشت بزرگ آن صادق است یا نه نخواهد داشت لعدم التفریق فی ذلك و لا اعتبار بالمسح و احد
 فی البیضاء البیضاء و اجمع البرهان نقل شد کیفی مسح ظهر الکف مرة واحدة مع عدم التها و ان تعبر عن الاستیفاء و از اینجا
 لایح می گردد که مسح پشت کف دست حالیکه گشتان با هم فراموش شده باشند ضروری ندارد که تحویل اسباب گشتان
 است یا جزوی یا باطن آن بان باب المقدمه تمسوح و چنانکه قدس بنی بالاتر آیند دست در مسح داخل آید که در وقت تصحیح
 فی النص السالف و لکن ذکر استیفاء اصابع عند الضرب نص علیه الاصحاح لیکمل البیضاء و قد و لایح
 محکمها المسح لاصل و عکس آن هم ندارد یعنی استیفاء با مسح و جمع اخبار آن بر مسح در کف نیست و از این جهت
 ترتیب من جهة التماسی لایح می گردد و اما موالاه پس شیخ شهید ثانی علیه الرحمه فرمود که ظاهر استیفاء اتفاق است
 و چون بعضی متابعت فیه که هر واحد از افعال را در پی ما قبل آن واقع سازد و بخواهد که در عرف او را منفرق بگویند و یا
 باطل شود و محم باطل در موالاه یا که سار منی و تکرار و استعمال متطرق است اصل منقصی است و بقرینه این
 وقت و نیز فساد را متعین نیست و فاضل خراسانی علیه الرحمه در ذخیره از غنی نقل جماع نموده و در سنده این
 روایات روایات بحث نموده و لکن بدلیل جماعت باینیه عمل اصحاب و اصل اشتغال فرموده و توقف یقین
 بر مراعات موالاه واجب آنرا موجب نیست و الامر که لکن در صورت احوال بان در طهارت تمسوح فرموده
 و بعضی روایات در مقام تمسوح متعینی اعاده است اگر چه حکم تمسوح بان مشکی است الاحتیاط و اخرج تشبه باین
 و چون کف نیست تمسوح باقی مانده که آنکه یا غلظت شرط است یا نه بعضی از اینها که بپشت پدید

تاسخ نکاح و افسوس دیا نه میانہ علیا دین باب اختلاف است اشہر عدم وجوب آنست و اکثر تاسین قائل بوجوب
آن شده اند و فاضل معاضد نصرت مشہور مرتبہ اتم نموده بلکه اجماع دانسته و لکن مسئلہ خالی از اشکال نیست
مہما اکن اعتبار آنست لقولہ تعا و ایدیکم منہم فی الصبح بقولہ ای من لک التیمہ بطوریکہ اگر ان المصیبت
اکثر النصوص مطاعہ بود و بامور و الغالب من تعلو شی من اجزاء التراب البیدل اکثر التراب طوی
علی المسبوح کالماء و لکن مقتضی التیمہ بحجج الاطس الجائزہ التیمہ علی الاشہر الاقوی با جبار النقص الشامل للنقص
للاخراج جمع اکثر فی اکثر استانہ لہ اقل ان استجاب النقص لایدل علی عدم اعتبار العلوق لہ فلما یستلزم
سلبہ بالکلیتہ بل یقی بہ ما کیفی للمسح انما النقص لیس فی التشیوہ کیفما کان تمیم نکاح منجہ کہ صلب باشد ضرری دارد
کہ از علوق خالی نمی باشد و اگر فرض شود کہ اصلا خاک از ان بہت متعلق نشود پس بنا بر مشہور تمیم خارج بود
و یویدہ جواز التیمہ بحج و بنا بر شرط علوق تمیم صحیح نخواہد بود و مرا حاتہ احوط اذ اتیسر غرہ و احکام حیوہ تمیم
از احکامیکہ در طہارت مایہ گذشت و وہم انما اختلاف است میان علما رضوان علیہم در انکہ آیا یک ضرب تری
مسح بشو و ہر دو بہت کیفیت مطلقا خواہ تمیم عوض غسل یا خواہ عوض ضویا یا می ہر دو ضرب در کاسیت یا
تیممکی بدل و خوب و آن یک ضرب با فیسٹ انکہ بدل غسل یا در آن ضرب در کاسیت اول تحاریر تفسیری در جواب
در سالہ غریہ قول تحقیق در متبصر نشید ذکر و طایعہ لام کلینی در کما علی بن ابیہ ہر علی اقل عنہم قول فی قول
از طایعہ شیخ مفیدہ اسرار کان ایشخ حسن علیہ الرحمہ و مقتضی از جمعی قدما قول ثالث تحقیق بہت در سرائع ہوا لا یشیر
دین مخلصت سبحانید و اکثر تاسی المتاخرہ قول اول نصرت نموده اند و جابج محمد حسن قول اخیر انہما یقولون
داوہ اند و سکتہ از اسخان نیست اگر وقت حدیث انشاء شد تحقیق سالیہ سالیہ مفیدہ و احوط آنست کہ تمیم مطلقا
ضرر بعمل آنند یک قبضہ خوب و یک قبضہ سجا با احتیاط و اگر دو تمیم بخارند زیادہ تر احتیاط خواہد بود و در طمان
علوق یعنی تعلو خاک و در عوض غسل زیادہ تر است و اتد علم سوم انکہ کسبت تیمم برین شعور زار و یک درین حج
و کتب قبل طبع آن مشہور است و بعضی منع کرده اند بطنہ انکہ معتد است ہو منوع و بعضی و اباد لا ینج حواکہ
اتری انچہ تائید شود کہ معدنی است تیمم بران جائز نخواہد بود و عمل ہر دو اگر در چہرہ آن مستحالیہ از اطلاق خاک لکہ ان
خارج کردید ہمچنین جائز نیست تیمم بخاک ہر قاصد تیمم در بیان بارہ از احکام تیمم و انکست تیمم کہ یک بار باشد

طلب تجسس آب هرگاه ممکن باشد و ضرری با و عائد نشود و اما وجوب طلب با تحقق تبرؤ و شرط طهارت اذالمجد
 المسافر الماء فليطلبه ادام في الوقت فاذا خاف ان يقوته الوقت فليتم وليصل و شستن و شستن
 ناموار یک تیر یا با زهر چای تجسس آب بکند و در زمین بجارد و تیر عقدا که از دست راست وسط القوه در هوا افکند
 انداخته شود و بعضی آیات بر آن دلالت دارد و مثل اصحاب آن مریح است پس این تخریر مخصوص اول خواهد بود و اما
 سقوط طلب وقت عدم امکان پس تلافی آن که لا یكلف نفسا الا وسعها و اما عند التصر فلان وقع
 عن النفس استیجاب فی الخبیه یتیمم فی اخاف عليك الخلف عن اصحابك فقتل و یا کلاک السبع
 و کیفما کان پس طلب در خبر مصرح جهات اربعه است از اطلاق آن بعضی استنباط کرده اند که طلب در جهت
 کافی باشد و آن تکمیل است چه بجا مانده و معلوم است بعضی گفته اند که لزوم ترجیح بلامرجح و مثل ذی القعدة فی تقضی است که
 در چهار جهت است و بعضی طلب در زمین و بسیار کافی داشته اند لکن عبارتشان آنست که در جهت
 طلب در جهت دعوی اجماع از غنیه نقل شده و هرگاه خود قاهر تر نباشد تا نسبت آن که لازم است که
 بگیرد اگر چه با جرت باشد لکن عادل میشود و قدم خواهد بود و الا کسبیکه بهم رسد اگر قنای در بعضی جهات باشد
 طلب در آن جهت ساقط خواهد شد و کیفما کان هرگاه و طلب آب بقدر وجوب تصور کند و تمم کرده نماز را بجا آورد
 آب دست یا شستن و طهارت و اعاده نماز لازم خواهد بود و هرگاه تیمم و نماز در وسعت وقت بوقوع آمده باشد طهارت
 بکند و در صورت اگر آب نایاب باشد تیمم نماز لازم خواهد بود چه این تیمم بسبب احوال شرط مطلوب است و چون
 فاسد باشد یا آنکه امر بالشیء است از ضد آن پس در وقت طلب مطلوب فعل غیر آن روا نباشد و
 است که بعد تجسس آب بر پنج مطلوب شارع اعاده نماید آب بیابد یا نباشد و سرگاه وقت تنگ شده باشد
 چونکه وجوب طلب در نیال ساقط است اگر چه بر احوال آن در زمان ما قبل مواخذ خواهد بود و لکن تیمم
 کافی خواهد بود و خلاف در این صورت بر تقدیر ثبوت آن بنا نیست بحقیقت و هم آنکه تیمم کند که
 قبل شروع در نماز آبر یا تیمم و منقض خواهد شد بوجوب آب و طهارت بآب و وجوب آب پیش از آنکه وقت
 تنگ باشد که در شغل طهارت یا به وقت از دست گرفته که در این صورت بهمان تیمم نماز را بجا می آید
 علی الامع الا نفع بعضی گفته اند که بهر صورت تیمم باطل میشود و اطلاق بعضی آیات مستند خواهد

که نه در آنها صحیح قلت ان اصاب الماء وجه على اخره انفق عليه فلما اراده غسله على ان يبتصر
تيمم عليه ان يعيد التيمم استدلال بان درین مقام شکل است لظهور ان المانع الشرعی کالمانع العقلي انکله
که آب کيفما كان باطلاق وایت ناقص است چونکه نماز شرط طهارت و تحصيل طهارت نفوت و نیست پس
بنفاذ و اذافات الشرط فاما الشرط نماز منزه است فیه قیاس سوم آنکه اگر آبی بجهت تيمم هم رسد و قبل
استعمال از دست رود پس از دو حال گمانیت یابانکه آنقدر زمان گذشت است که اگر میخواست طهارت با
سجایمی آورد یا اینکه اینقدر وقت نایقه بر تقدیر اول تيمم و البتة شکسته الحال که آب بهم نرسد و دست تيمم را
کند و بر تقدیر ثانی اگر بگویم که شرط انقضاء و جبران آب است باید که تيمم را عاده بکند و اگر بگویم که ممکن است
پس تيمم باقی باقی خواهد بود و حجت با عاده نخواهد داشت آری اگر تلافی قبل تيمم یا خیار او باشد احتمال اول که ممکن
محسوب شود و عاده تيمم لازم گردد و احتمال دارد که محض تخم بند و آب است شود و تيمم منقص نشود و لهذا
اول بالنظر الى ظاهر الدلیل و استصحاب صحت تيمم تيمم مرجح است و اما استصحاب بقاء شغل فیحصل
عبادت پس معارض نمی تواند شد به کلف نبود که با دانی نماز تيمم پس انتحال فرض محتاج بدلیل است چایم
آنکه اگر آب بعد فراغ از نماز بدست آید پس حاجت با عاده نیست و اگر در نشانی نماز آب بهم رسد پس حجت
کفته اند که بعبء کبيرة الاحرام یا فتن آب در تيمم علی بهم نرسد باید که بر نماز خود متمسک ماند و در شرح لمعین
را اشهر داشته و این در پس دعوی اجماع بر آن کرده و بعضی گفته اند اگر در قنات داخل شده
بحال خود میماند و الا بعد وضو نماز از سر بگیرد و این قول از سلا منقول گشته و جمعی گفته اند که اگر
منور بر کوع رکعت اولی رسیده بر میگردد و وضو کرده نماز از سر بگیرد و اگر بر کوع رکعت
بر حال خود باقی بماند و بعضی گفته اند که اگر بر کوع رکعت ثانیه داخل نگردد عود میکند بوضو و بعضی گفته اند
که هر حال که باشد نماز را می شکند هر گاه بداند که از وقت نماز مقدار طهارت و نماز باقی است اگر بحسب
نقطه باشد و اگر راند قطع نماز لازم نمی شود و بعضی گفته اند که تا وقتی که بر کوع زفته شکستن نماز نیست
و این قول از ابن حمزه نقل شده و القول الاول لعله اظهر للضرورة و حاصل مضمون آن این است
و قیلة تکبیر احرام از نماز خود بعمل آوردی آب نبرد و در آنوقت رسید پس نماز تيمم خود را نمی شکستی و نماز

نحو مستحرمی باشد و ممکن است که گفته شود که ابطال نماز در صورت وجدان آب تعدیه
 الاحرام و قبل رکوع ضروری نیست بلکه اگر خواسته باشد بهمان حال نماز را تمام کند و اگر
 خواسته باشد قطع کند تا وقتی که رکوع زفقه است و سرگاه رکوع داخل شده باشد تمام تخم خواهد بود
 جمعی از روایان فیکون یا بخار را لم یکملکن این نحو جمع با وصف حکم را تمام بعد از اتمام و امر به جمع قبل
 رکوع تا از بعد است چه اقل است از رجحان استرجحان هر دو جانب باهم منافات دارد و اگر آنکه گفته شود
 که امر در مقام برای ابحاث و از اینها از بعد نیست با آنکه قول به تمیز به تصریح نظر نرسیده اگر چه از ظاهر
 بعضی عبارات متنبهات آن ممکن است پس از حوط است که عمل بر شهر و نواده اعاده میکنند و دیگر اقاوی و ابی
 الذریعه و حنی و است در میان قبل اول و ثالث الصحنه هستند و پس از رکوع کعت اول داخل شده جز
 مستمر میماند بر حال خود و وجود آب در حق او مثل عدم است پنجم آنکه تو قن تیمم مثل تو قن وضو است که
 وجدان آب و زوال غرض فی الصبح یصل الرجل تیمم واحد صلوة اللیل و النهار کلها فقال نعم طایف
 او یصل لاء و از اینجا لا شکی در تیمم برای نماز یک وقت اگر تنقص نشود برائی قن یک کافی است اگر چه
 در تیمم ابتدای تخمین وقت معتبر و اندر چه است در تیمم بالاتفاق پنج نماز وقت ثانی است با وصف جمع
 و قن آن خلافا بعضی علما حکم بنقصه بخروج الوقت و لا یسبغون تیمم اگر تیمم کند جنب بعد از آن وقت
 اندر صواب شود و عدد شستن شمر باید ظاهر است که بدل غسل تیمم میکند و از رسید مرتضی رضی الله عنه
 منقول است که اگر آب بقدر وضو او را بهمسد وضو او لازم است از آن استنباط کرده اند که
 اگر آب بهر نیست تیمم بدل وضو با اعتقادشان لازم خواهد بود و قول اول اقوی است منقسم آنکه
 سرگاه تیمم با شستن باطل آورده نماز را بجا آورد و در شکامیکه عدد شستن معترف شود حاجت با جاده نماز
 ندارد و تنفیض منها الصبیح تیمم بالصعيد فاذا وجد الماء فلیغسل ولا یعید الصلوة
 و منها لا یعیدان و ب الماء عرب الصعیب و درین سند فرق نیست میان سیر
 و خضر و آنکه در وقت آب چسبند یا خضر را استعمال آن خلافاً للسله المرتضی تیمم با فقدان الماء مستند
 صحاح و نه در وقت و آنکه آن را قائل شود تیمم با تیمم در وقت و تیمم آنکه سرگاه اگر کسی

جمعه در مسجد جامع حدیث صادر شود و از دو جام مانع شود و از بیرون آمدن طهارت نمودن آب تیمم میکنند و نماز
 جمعه ایجامی آن دیانظر اگر وقت مضیض شده باشد اگر چه فرض بعید است خلافی و کلامی درین مسئله بطاعت
 و نص هم باین حکم مصرح است اگر چه حکم بوجوب اعاده محل نظر است چه علما را درین خصوص دو قول
 است یکی اعاده آن ضروریست لما عرفت من ان الصلوة الصلوة الصلوة لا یجوز للمسلم ان یصلی الصلوة الا بعد
 دو م از و م اعاده است لقوله علیه السلام فی الموثق الوارد فی المقایم تیمم ویصلی الصلوة
 اذا انقضت وضعت لضغف المتسند والاحتمال جوع الضمیر فی قوله معهم الی العاتیه لعدم صحیح معجم
 علی الحقیقه علی فصل فی الریاض هم جاز تیمم بر آنما از جازه اگر چه آب موجود باشد مالمشهور ببله
 دعوی اجماع بر آن کرده اند و از این جنید نقل شده که او تخصیص داده است این حکم بصورت خوف فوت
 صلوٰه و عموما ت دال بر جواز تیمم برای نماز جازه دلالت بر قول اول دارد و لکن رعایت قول ثانوی
 است و هم آنکه هرگاه کسی مجتمع شوند که یکی است و دیگری محدث بحدث صغیر دیگری محدث بحدث بخت
 و آبی که موجود باشد بقدر کفایت غسل شستن زیاد پس اگر آن آب ملوک یکی از اینها باشد مختص با او خواهد بود
 میصلاحت ملک از دیگر مال و بوارش متعلق شده پس حجب بر تقدیم او نخواهد بود چه اگر او از شراب
 است باید که آن آب امانت باشد و اگر حاضر است حق خواهد بود استعمال آن و امر داری خواهد بود در میان
 مرد و کس باقی و المالك منها اولی من غیر المالك لعدم وجوب البذل سیما و بهو مکلف بالاستعمال
 بنفسه لکن در صورت اول میتوان گفت که آب غسل از نمونه واجب تیمم است عدم علی الارث پس غسل در میان
 سر خواهد بود و اگر ملک کسی باشد بلکه مالک آن بدل آب به من و این آب باقی باشد و کسی بجهت آن
 نکرده باشد پس در بعضی خصوص تقدیم محبت او شده از آنجمله است صحیح که از حضرت پرسید که سه نفس بودند
 یکی از آنجمله جنب بود و دیگری میت و دیگری بی وضو و وقت نماز در رسیدن آنها آبی بود که یکی از آنها واقف بود
 شمه آنها پس حکم فرمود که غسل بکند میت را به تیمم دفن میکند و آنکه حاجت بوضو دارد تیمم میکند
 غسل جنابت و وضو یعنی وجوب آن بقرآن مجید غسل میت نیست یعنی وجوب آن نیست بوی
 ثابت است و تیمم برای سجده و عمل الاثر و بعضی بیا جنب ترجیح میدهند و بعضی قائل ترجیح میدهند

[illegible]

[illegible]

RULES:-

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

